

دہ گھنٹہ پیرامون

# نیت کے عقلاً انقلا



حوزہ علمیہ و عملیہ نہضت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حوزه علمیه و علمیه نهضت

باجکاری

سازمان تبلیغات اسلامی

ده کتار سیرامون

# عملا نیت انقلابی

حوزه علمیه و عملیه نهضت

---

ده گفتار پیرامون عقلانیت انقلابی

حوزه علمیه و عملیه نهضت

شهریور ۱۳۹۷

جزوه داخلی ویژه مبلغان سازمان تبلیغات اسلامی

---

## فهرست مطالب

مقدمه .....	۱۰
طرح مسئله .....	۱۰
ضرورت پرداختن به مسئله .....	۱۱
تعریف و شناخت موضوع .....	۱۳
سه عنصر کلیدی در نظام محاسبه .....	۱۳
۱. نهضت و حرکت .....	۱۳
۲. ابعاد ایمانی .....	۱۴
الف) ایمان به وعده‌های الهی .....	۱۴
ب: ایمان به راه .....	۱۵
ج: ایمان به مردم .....	۱۶
۳. فهم درست از قواعد پیروزی و شکست .....	۱۶
بررسیها و مطالعات .....	۱۷
جلسه اول .....	۱۸
مقدمه، طرح بحث و ترغیب به پیگیری مباحث .....	۱۸
شروع دشمنی ابلیس .....	۲۰
تبیین اولین اغواء و خطای محاسباتی .....	۲۲
تشکیلات ابلیس .....	۲۴
روضه شب اول .....	۲۷
جلسه دوم .....	۳۱
مقدمه، توضیح ملموس خطای محاسباتی .....	۳۱

۳۵	یادآوری مباحث
۳۵	قوم بنی اسرائیل، قوم برگزیده ای که قیام و انقلابشان منحرف شد
۳۸	آسیب شناسی دقیق قوم یهود
۴۰	وضعیت کنونی تشکیلات ابلیس
۴۲	روضه شب دوم
۴۴	جلسه سوم
۴۴	مقدمه، اهمیت قرآن و جهان بینی قرآنی
۴۵	اهمیت تحلیل درست وضعیت روز
۴۶	دارایی و نقاط قوت امروز
۵۳	عصیان قوم برگزیده
۵۵	روضه شب سوم
۵۷	جلسه چهارم:
۵۷	مقدمه سوال برانگیز:
۵۸	۱. مکر در آیات، کار ابلیس و جنودش
۶۰	۲. وعده ی خدای متعال قطعی است و جنگ، جنگ تحلیلهاست
۶۴	کدام تحلیل درست است؟
۶۵	۴. پیروزی و موفقیت بسیار آسان است فلذا خدای متعال شاکی است!
۶۹	روضه
۷۲	جلسه پنجم:
۷۲	مقدمه سوال انگیز:
۷۳	۱- کفایت یک قوم برای تحقق بهشت زمینی
۷۴	۲- این راه، دکمه بازگشت ندارد

۳	تاریخ اقوامی که در این مسیر بودند عظمت امروز ما را مشخص می کند	۷۷
۴	انقلاب ما ادامه راه امام حسین ع	۸۱
	روضه ی شب پنجم	۸۵
	جلسه ی ششم	۸۷
	مقدمه، ترغیب به انس با قرآن	۸۷
۱	امید بی پشتوانه و ندیدن مشکلات مخرب است	۸۹
۲	یأس و ناامیدی آسیبی بزرگتر	۹۲
۳	لزوم انتظار حضرت حجت عج	۹۴
	سیاستگذاری اسلامی	۹۵
	روضه شب ششم	۱۰۰
	جلسه هفتم	۱۰۲
	مقدمه	۱۰۲
	دستگاه محاسباتی الهی	۱۰۴
	جایگاه وظیفه در دستگاه محاسباتی الهی	۱۱۱
	لزوم مشخص کردن وضعیت خود	۱۱۵
	روضه شب هفتم	۱۱۷
	جلسه هشتم	۱۲۰
	مقدمه	۱۲۰
	اضطرار و سطوح آن	۱۲۰
	راه کار حل مشکلات موجود	۱۲۶
	روضه شب هشتم	۱۳۱
	جلسه نهم	۱۳۳



- ۱۳۳..... مقدمه سوال انگیز: .....
- ۱۳۳..... نحوه‌ی مدیریت رسول خدا و اهل بیت در مواجهه با دشمن .....
- ۱۴۰..... جهاد با دشمن اصلی .....
- ۱۴۱..... دوری از حرص دنیا .....
- ۱۴۴..... روضه شب نهم .....
- ۱۴۶..... جلسه دهم .....
- ۱۴۶..... مقدمه سوال انگیز: .....
- ۱۴۷..... وظایف مردم، حرکات اجتماعی مردم و مبارزه با رسوم .....
- ۱۵۸..... روضه شب دهم .....

## مقدمه

### طرح مسئله

شاید تا بحال از خود پرسیده باشید که آیا انقلاب اسلامی در مسیر خود موفق بوده است یا خیر؟ انقلاب اسلامی به کدام سمت حرکت می کند؟ آیا ما پیروز می شویم یا شکست خواهیم خورد؟ مقصد نهایی نهضت اسلامی کجا است؟ مسیری که تا این مقصد پیموده میشود چه موانع و مشکلاتی دارد؟ و ...

گذشته از پاسخی که به این پرسشها می دهید، با کمی دقت متوجه می شوید که شما برای پاسخ خود از یک «دستگاه محاسباتی» استفاده می کنید.

دستگاه محاسبه مثل یک کارنامه است که چند سطر و ستون دارد؛ در هر ردیف یک مؤلفه نوشته شده که جلوی آن، نمره هر مؤلفه، ضریب و نمره نهایی آن ثبت شده است. در پایان، میانگین این نمرات قرار دارد که مشخص می کند شما به انقلاب نمره قبولی داده اید یا آن را مردود یا مشروط کرده اید. این دستگاه محاسبه می تواند تک مؤلفه بوده، یا مؤلفه های متنوع و گوناگون داشته باشد؛

برای مثال: برخی با توجه به اهمیت پدیده امنیت و در مقایسه با امنیت کشورهای دیگر، ایران اسلامی را کشوری امن می‌دانند و از این جهت نظام اسلامی را پدیده‌ای موفق ارزیابی میکنند؛ عده‌ای با دیدن فسادها و ناهنجاری‌های اجتماعی انقلاب را ناکارآمد می‌دانند و عده‌ای با توجه به مشکلات اقتصادی و فقر، انقلاب را ناموفق ارزیابی می‌کنند؛ بعضی هم پیچیده‌تر فکر می‌کنند؛ یعنی ترکیب همه عناصر را با یکدیگر می‌سنجند، جدولی از عناصر ایجاد می‌کنند و به هر عنصر نمره‌ای می‌دهند و نهایتاً بر کارنامه انقلاب اسلامی مهر قبول یا مردود می‌زنند.

حال سؤال این است که کارنامه نهضت اسلامی چه مؤلفه‌هایی دارد؟ جای مؤلفه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی کجاست؟ هر یک چه وزنی دارند؟ آیا قرآن و عترت نیز چنین جدولی از این مؤلفه‌ها ارائه داده‌اند؟ آن‌ها بر چه اساسی قضاوت می‌کردند که در مسیر حرکت خود پیروز شده‌اند یا شکست خورده‌اند؟! جای مؤلفه‌های الهی کجاست و هر کدام چه وزنی دارند؟ پرسش مهم‌تر اینکه دستگاه محاسبه ما چه نسبتی با دستگاه محاسبه قرآن و اهل بیت (عهم) دارد؟ دستگاه محاسباتی امروز ما از کجا آمده و چه کسی آن را ایجاد کرده است؟ چرا گاهی، نظر ما درباره پیروزی یا شکست نهضت، با نظر رهبران نهضت متفاوت است؟ این‌ها بخشی از پرسش‌هایی است که بحث نظام محاسبه به آن می‌پردازد.

### ضرورت پرداختن به مسئله

این بحث وقتی اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم سرنوشت انقلاب اسلامی وابسته به این دستگاه محاسباتی است. نهضت اسلامی ایران حرکتی مبتنی بر خواست، اراده و حرکت مردم است؛ زیرا مردم عامل اصلی شکل‌گیری و تداوم نهضت اسلامی هستند.

اگر مردم از دستگاه محاسبه غلطی استفاده کنند و از حرکت پیش‌رونده انقلاب ناامید شوند، ادامه انقلاب امری نشدنی خواهد بود. درحقیقت، حضور مردم، جریان ولایت را (با تفسیر شایسته‌ای که امام راحل (ره) و رهبر معظم انقلاب از آن دارند) زنده نگه خواهد داشت و نهضت را پیش خواهد برد؛ وگرنه در صورت ناامیدی مردم، ولایت میان امت از بین می‌رود و حرکت انقلاب متوقف خواهد شد.

چشمان تیزبین رهبر فرزانه انقلاب سال‌هاست که مسئله را می‌بیند و ضرورت آن را گوشزد می‌فرماید:

در جنگ نرم و جنگ روانی - که جنگ روانی یکی از بخش‌های جنگ نرم است - هدف دشمن این است که محاسبات طرف مقابل را عوض کند ... برای او تنها راه، منحصر در این است که ملت ایران و مسئولین ایران در نهایت به یک محاسبه‌ای برسند که احساس کنند ادامه این راه به صرفشان نیست. دشمن می‌خواهد این محاسبه را بر ذهن شما تحمیل کند؛ می‌خواهد من و شما به این نتیجه برسیم که صلاح نیست در مقابل آمریکا، در مقابل استکبار، در مقابل دستگاه‌های سیاسی تابع کارتل‌های گوناگون اقتصادی، خیلی هم بایستیم و خیلی هم مقاومت کنیم؛ از بعضی از حرف‌ها باید دست بکشیم.<sup>۱</sup>

استوارت لوی، معاون امور تروریسم و اطلاعات مالی وزیر دارایی ایالات متحده آمریکا، می‌گوید:

همان‌طور که خانم کلینتون، وزیر امور خارجه، در اوایل ماه جاری اظهار کرد، تحریم و فشار به‌خودی‌خود هدف نیستند. آن‌ها اجزای سازنده اهرم فشار برای راهکار مبتنی بر مذاکره هستند. با انزوای شدید ایران از لحاظ مالی و تجاری و دستمایه قراردادن نقاط ضعف موجود این کشور، می‌توانیم بر محاسبات ایران تأثیر بگذاریم. با این کار، راهبرد تدوین شده ما که هم‌اکنون در حال اجراست، می‌تواند اهرم فشار مهم و تعیین‌کننده‌ای برای دیپلماسی ما ایجاد کند.<sup>۲</sup>

---

۱ بیانات مقام معظم رهبری، ۱۶/۵/۹۱

۲ <http://www.borhan.ir/NSite/FullStory/News/?Id=۷۴۷۵>

پس از انقلاب اسلامی باید در موضوع رسیدگی به دستگاه محاسباتی مردم و مسئولان، تلاش- های زیادی از سوی عالمان دینی و فضایی حوزوی صورت می‌پذیرفت؛ لکن در این زمینه کم‌کاری داریم. امروز باید با برداشتن پرچم آگاهی‌بخشی و تبلیغ، حرکتی تبیینی را شروع کنیم و با استفاده از همه ابزارها، با بیانی هنرمندانه، مفاهیم بلند قرآن و عترت را در این موضوع به گوش مردم و مسئولین برسانیم.

### تعریف و شناخت موضوع

همان‌طور که گفتیم عناصری ذهنی و محاسبه‌ای وجود دارد که انسان برای انجام یا ترک یک فعل، آن عناصر را با هم می‌سنجد و در نتیجه تصمیم به انجام یا انجام‌ندادن کاری می‌گیرد. این عناصر در کنار هم تشکیل‌دهنده عقلانیتی است که انسان بر اساس آن تصمیم می‌گیرد. دیگران نیز بر اساس همین عناصر درباره یکدیگر قضاوت می‌کنند. عموماً تهمت تدروی یا محافظه- کاری ناشی از همین تفاوت عناصر نظام محاسبه در افراد است. دستگاه محاسبه از ترکیب عناصری تشکیل شده است که در نظر گرفتن یا نگرفتن برخی عناصر می‌تواند موجب قضاوت مثبت یا منفی درباره پدیده‌های اجتماعی شود.

عقلانیت انقلابی عقلانیتی جامع است که همه عناصر مادی محاسبه‌ی پیشرفت و پیروزی را دارد و علاوه بر این از عناصری فراتر از این عناصر مادی نیز بهره‌مند است. این ویژگی باعث شده، از یک طرف بسیاری از تحلیلگران و ناظران حرکت انقلاب نتوانند فهم درستی از حرکت نهضت اسلامی داشته باشند و از طرفی تاریخ نشان داده است که پیش‌بینی رهبران نهضت اسلامی، که برخاسته از همین عقلانیت است، عموماً به واقعیت نزدیک تر است؛ درحالی‌که تحلیل‌ها و طراحی‌های دشمن معمولاً از واقعیت‌های نهضت دورتر بوده است.

### سه عنصر کلیدی در نظام محاسبه

#### ۱. نهضت و حرکت

نهضت اسلامی پدیده‌ای از جنس حرکت است؛ این حرکت، فرایند رشد مخصوص خود را دارد و همانند هر حرکت دیگری فرازها و فرودهای فراوانی را تجربه می‌کند. اگر کسی این

حرکت را به درستی درک نکند و همواره عکس کنونی نهضت اسلامی را ببیند، یک تصویر ثابت خواهد دید که اولاً با آرمان مورد ادعای نهضت فاصله دارد و ثانیاً ممکن است تصویری که از نهضت می‌گیرد، تصویر نقاط عطف و پیچیده نهضت باشد؛ لذا اولین خطا در محاسبه، ناشی از حرکت ندیدن نهضت است؛ فرض کنید کسی به شما یک دانه بادام داده و از شما می‌خواهد آن را بکارید. شما این دانه را زیر خاک در معرض رطوبت و گرما و کود و همه چیزهای لازم قرار می‌دهید. اگر کمی بعد این دانه بادام را از زیر خاک در آورید، جسمی سیاه، فاسد، بدبو، کپک‌زده و ... می‌بینید. شما در این لحظه می‌توانید انتقادی بجا داشته باشید لکن اگر شخص منتقد با کشاورزی آشنا باشد، میدانند که اصولاً اگر دانه به این مرحله نرسد، نمی‌تواند جوانه بزند! پوسته سختی که دور جوانه را گرفته و راه سرد آوردن جوانه را بسته است، مطلوب هیچ کشاورزی نیست.

با این مثال روشن میشود که: هیچ‌کس به اندازه مؤمن انقلابی به انقلاب انتقاد ندارد؛ چون در مقایسه موقف امروز با وضع مطلوب هرگز راضی نمی‌شود و از طرفی هیچ‌کس به اندازه مؤمن انقلابی از حرکت انقلاب رضایت ندارد؛ چراکه مسیر را رصد کرده و می‌داند که این‌ها مقدمه جوانه‌زدن و رویش است؛

اهمیت مطالعه تاریخ انقلاب‌های دنیا نیز از اینجا معلوم می‌شود. این مطالعه به ما نگاه یک کشاورز متبحر را می‌دهد که تطورات حرکت اجتماعی را بهتر می‌فهمد و فریب موقف فعلی را نمی‌خورد.

## ۲. ابعاد ایمانی

### الف) ایمان به وعده‌های الهی

کسی که به وعده‌های الهی ایمان دارد با کسی که چنین ایمانی ندارد، در تصمیم‌گیری نسبت به کارها بسیار تفاوت دارد؛ مثلاً تصمیم این دو نفر در جنگی سرنوشت‌ساز که نیروی دشمن دوبرابر است، کاملاً متفاوت است چرا که یکی این وعده‌ی خدای متعال را باور کرده و دیگری این وعده را باور ندارد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ\* الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ يَا ذَنْ لِلَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ (انفال ۶۵) ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ برانگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر چیره می شوند و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران چیره می شوند؛ زیرا آنان گروهی هستند که نمی فهمند. اکنون خدا به شما تخفیف داد و معلوم داشت که در شما ضعف هست؛ بنابراین اگر از شما صد نفر صابر باشند بر دویست نفر چیره می شوند، و اگر هزار نفر باشند، به فرمان خدا بر دوهزار نفر چیره می شوند؛ و خدا با صابران است.

البته این عناصر الهی نافی عناصر مادی و طبیعی نیستند؛ مؤمن هم در محاسبات خود به عناصر طبیعی توجه دارد و علاوه بر این عناصر، عناصری اضافه نیز دارد که عمق و محتوای نظام محاسبه او را بیشتر می کند. نظام محاسبه مؤمن همه عناصر عقلانیت غیرمؤمن را دارد و از عناصر دیگری نیز بهره مند است.

ب: ایمان به راه

کسانی که در طی مسیر دچار تردید هستند در تصمیمات مهم با کسانی که می دانند مسیرشان درست است، متفاوت اند و با دیدن نشانه های فریبنده از مسیر باز نمی مانند؛ اما کسی که دچار تردید است اولین نشانه فریبنده او را از راه بازمی دارد.

قرآن کریم در سوره مبارکه احزاب گزارشی از وضعیت جنگ و حال مؤمنان می دهد که در این بحث بسیار راهگشاست. وضعیت جنگ به گونه ای پیش می رفت که خدای متعال می فرماید: «إِذْ جَاءَوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا» (احزاب آیه ۱۰)؛ هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند و آن گاه که چشم ها خیره شد و جان ها به گلوگاه ها رسید و به خدا گمان هایی [ناجای] می بردید؛ «هَذَا لِكِ ابْتِلَاءِ الْمُؤْمِنُونَ وَرُزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا»؛ (احزاب آیه ۱۱) آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند.

در این حال طی گزارشی از حال مؤمنان می‌گوید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»؛ (احزاب ۲۲) و چون مؤمنان دشمن را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود. این نیست جز اینکه مؤمنین به راهی که می‌روند اطمینان کامل دارند و از طرفی حال مؤمنین ضعیف - که «وَتَطْمَئِنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا» در وصف آنان آمده - نیز ناشی از همین تردید در راه است. این تفاوت موجب تفاوت‌های ژرفی در نظام محاسبه است.

ج: ایمان به مردم

اعتماد به جامعه مؤمنین نیز خود یکی از زمینه‌های تفاوت نظام محاسبه است. کسی که در روزهای سختی و گرفتاری به جامعه مؤمنین ایمان دارد با کسی که مردم را همواره گروهی بی‌جهت می‌داند که در سختی، رهبران را رها کرده‌اند در محاسبات اجتماعی با یکدیگر تفاوت دارند. علاوه بر این گذشت که در نظام اسلامی، مردم عامل حرکت نهضت می‌باشند. اگر کسی در محاسبات خود از مردم غافل شود، دغدغه‌های آن‌ها را نفهمد و دچار خودمردم‌پنداری شود در محاسبات اجتماعی نیز دچار اشتباه و اختلال محاسباتی خواهد شد.

۳. فهم درست از قواعد پیروزی و شکست

قاعده مهم پیروزی نهضت از نگاه اسلام این است که مردم پای نهضت بایستند و از آن دفاع کنند. مستضعفان و محرومان باید امیدوارانه پایه‌پای نهضت، رهبری آن را به‌عهده بگیرند و از ناامیدی و غفلت و فریب خوردن مصون بمانند تا این نهضت راه خود را ادامه دهد. این تداوم و استمرار باعث می‌شود یاری خدای متعال هم برسد و نهضت بر همه نیروهای شیطانی و استکباری غلبه پیدا خواهد کرد. نهضت اسلامی در گرو ایستادن مردم در مسیر اهداف بلند نهضت است و اگر امام و امت در این مسیر پایداری کنند، فریب نخورند و غافل نشوند یاری خدای متعال به آن‌ها می‌رسد و پیروزی با آن‌هاست.



## بررسی‌ها و مطالعات

برای فهم دقیق چنین مفهوم فاخر و پراهمیتی باید دوباره به منابع اسلامی رجوع کنیم. بررسی تاریخی جنگ بدر و ایجاد عناصر جدید نظام محاسبه برای مسلمین در ضمن بیان سوره انفال، بررسی تاریخی جنگ احزاب و شرایط خاص مؤمنین و منافقین قبل از این جنگ، بررسی تاریخی واقعه صلح حدیبیه و وعده فتح و نصرت الهی، بررسی سنت‌های الهی در قرآن، بررسی عناصر پیروزی و شکست مؤمنان از قبیل وحدت، صبر، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت-خواهی و ... همگی مواردی هستند که فضلا، خطیبان، شاعران، هنرمندان، مراجع اجتماعی و ... باید بر آنها متمرکز شوند و آرام‌آرام و هنرمندانه این مفاهیم را به تمامی لایه‌های اجتماعی منتقل کنند.

آنچه پیش روی شما است ده گفتار پیرامون این عقلانیت انقلابی است که با تلاش دو تن فضایی مرتبط با حوزه علمیه و عملیه نهضت پدید آمده است. به نظر رسید تغییر متن پیش رو از حالت سخنرانی به نوشتاری از طعم عرفی این گفتارها می‌کاهد؛ درحالی‌که هدف از تدوین این مجموعه قرار دادن محصولی عرفی و مأنوس با ادبیات عامیانه در اختیار مبلغین بود لذا از تغییر سبک نوشتار محصول خودداری کردیم.

امید اینکه این کتاب بتواند کمک ویژه‌ای به مبلغین ارجمند در انتقال مفهوم عقلانیت انقلابی داشته باشد.

## جلسه اول

### طرح بحث و ایجاد انگیزش

یکی از حرف‌های عمق دل مردم این است که تا کی؟ تا کی باید سختی بکشیم و «در مقطع حساس کنونی» باشیم؟ تا کی یا مشکل جنگ یا مشکل تحریم یا...؟ نتیجه انقلاب در رفاه دنیایی و فرهنگ دینی و... را کی می‌دهید؟ آیا فرصت ۴۰ ساله به انقلاب اسلامی برای عمل به وعده‌هایش کافی نیست؟

حتی بنی اسرائیل هم مقداری با ادبانه تر این اعتراض را کرد: **قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا...** (اعراف ۱۲۹)

کدام دولت می‌خواهد مشکلات را حل کند؟ هر دولتی هم که می‌آید باز مشکلات زیاد است. «دیگر وعده‌های دولت‌ها غیرقابل‌باور شده است. به تبعش وعده‌های جمهوری اسلامی؛ و به تبعش وعده‌های انقلاب اسلامی».

یک گونه از پاسخ آن است که خدمات انقلاب را بر شماریم و پیشرفت‌ها را نشان دهیم که مورد غفلت قرار نگیرند که حرفی درست است به جای خود؛ اما پاسخ اصلی نیست. چون بازهم شکی نیست که به آنچه وعده داده شده هنوز نرسیده‌ایم.

این اعتراض هم طبیعتاً پیش می‌آید. طبیعتاً وقتی «آمد (سر رسید وعده داده شده)» طولانی می‌شود، قلب دیگر قسی شده و وعده‌ها را باور نمی‌کند:

... كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فُاسِقُونَ (۱۶ حدید).  
(قساوت قلب در قرآن به معنای عدم باور به غیب و عدم اعتماد به وعده‌های الهی است؛ وقتی این حالت غیر قابل بازگشت و تام باشد).

دقیق‌تر نگاه کنیم، این وعده نه ۴۰ سال که ۱۴۰۰ سال پیش داده شد. قرار بود خداوند دینش را بر همه عالم بگستراند و انسان در چنان جهانی خلافت الهی‌اش را بالفعل کند. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳ توبه) و نه ۱۴۰۰ سال که از ۵ هزار سال پیش چنین وعده‌ای داده شد؛ از زمان حضرت نوح عليه السلام تا آخر الزمان. هزاران سال مؤمنان در انتظار بودند تا نبی خاتم الأنبياء والمرسلين برسد که وعده داده شده جهان را نجات می‌دهد. حضرت عیسی عليه السلام به عنوان بشارت پیامبر آخر الزمان آمد. اکنون در آخر الزمان وعده داده شده زندگی می‌کنیم، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم منجی آمد، اما بازهم ۱۴۰۰ سال گذشته و آنچه وعده داده شده پیش نیامده است. تا کی باید صبر کنیم؟ نکند خبری نیست؟

تا زمان کدام دولت و کدام رئیس‌جمهور قرار است این همه ظلم در دنیا ادامه یابد؟ قرار است فقیر گرسنه باشد و غنی نداند چطور این همه را بخورد؟ خدایا چرا؟

خصوصاً در لحظه‌های شکست، این اعتراض بیشتر می‌شود و شک نسبت به وعده‌های الهی بالا می‌گیرد. حتی اگر کسی به زبان نگوید، قلب‌ها به سمت قساوت پیش می‌رود که: نکند سرکاریم؟ از اول به حکومت دینی نباید راضی می‌شدیم. دین را چه به حکومت... چنان که پس از شکست «(احد)» چنین شرایطی پیش آمد: ... وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا... (۱۵۴ آل عمران)

و همه این قالب‌های بعدی مانند سکولاریسم و... نحوه‌هایی از بیان این اعتراض هستند. این که دین نتوانست و من می‌توانم، به طریق دیگری.

اما قرآن را که نگاه می‌کنیم، داستان این اعتراض برعکس است: خدا طلبکار است که چرا این همه ظلم؟ ۵ هزار سال است کسی نیامده؟ چرا مؤمنین هیچ کاری نمی‌کنند؟! همش می‌خطاب به مؤمنین می‌فرماید هنوز وقتش نرسیده؟!

مثلاً سوره حشر می‌فرماید: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ (حدید ۱۶)

خب این دو گانگی را چگونه باید حل کرد؟

ان شاء الله در چند شب پیش رو می‌خواهیم به این موضوع پردازیم. زاویه‌ی تحلیل‌ها متفاوت است. دستگاه محاسباتی فرق می‌کند. متأسفانه دستگاه محاسباتی ما الهی نیست. برای اینکه یک پاسخی دقیق و عالمانه به این مسئله بدیم نیازه که با دقت برخی از آیات قرآن کریم را باهم مرور کنیم.

### شروع دشمنی ابلیس

یکی از پرتکرارترین داستان‌هایی که خدای متعال در قرآن برای هدایت انسان‌ها بیان کرده است. داستان آفرینش حضرت آدم و سجده نکردن ابلیس و شروع دشمنی وی با آدم و فرزندان وی هست. قرآن کریم ۷ بار این داستان از زوایای مختلف بررسی شده است. این نشون می‌ده که این قضیه بسیار مهم بوده است. همونطور که همه شنیدید هنگامی که خدای متعال آدم را آفرید به ابلیس فرمود که از روی بزرگداشت و اکرام به آدم سجده کن اسجدوا لآدم، دقت کنید این سجده‌ی بندگی نبود، سجده‌ی بندگی فقط در برابر خدای متعال جا داره، این سجده‌ی بزرگداشت و اکرام بود، این افرادی که می‌بینید تو حرم امام رضا علیه السلام وقتی می‌رسند به ضریح مطهر سجده می‌کنند این‌ها دارند خدا را شکر می‌کنند و در برابر مقام امام رضا علیه السلام اظهار کوچکی می‌کنند این با سجده‌ی عبودیت و بندگی متفاوته. کسی آگه به نیت بندگی جلوی معصوم سجده کنه شرکه و شیعه همچنین کاری را قبول ندارد. خب خدای متعال به ابلیس فرمود در برابر آدم سجده‌ی اکرام و بزرگداشت بکن، ابلیس به جواب به‌ظاهر منطقی داد گفت:

أنا خيرٌ منه خلقتني من نار و خلقته من طين. من از اون بهترم من از آتش که یک ماده‌ی لطیفی هست آفریده شدم اما اون از خاک. برای همین است که جنیان توانایی‌های فوق‌العاده‌ای دارند. ما آن‌ها را نمی‌بینیم به سرعت منتقل می‌شوند، غذا مثل ما نیاز ندارند، عمرشون از انسان‌ها خیلی بیشتر است. خدای متعال از این کار ابلیس که عملاً تکبر و خودبزرگ‌بینی بود - یعنی ابلیس خودش را از انسان برتر دید دچار تکبر شد و سجده نکرد - خشمگین شد و فرمود فاخرج منها فانك رجيم دقت کنید آدم بنده خدا این وسط هیچ کاره بود، بین ابلیس و خدای متعال به هم خورد. ابلیس زورش به خدای متعال که نمی‌رسید فلذا برگشت گفت: خدایا به من مهلت بده. خدایا متعال مهلت داد. بعد ابلیس برگشت گفت قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (حجر ۳۹). ابلیس می‌گه ربّ یعنی پروردگار من. از اینجا معلوم میشه که ابلیس خدا را به خالقیت که هیچ به ربوبیت هم قبول داره؛ اما با این وجود او را رب خوبی نمی‌داند چون می‌گه بما اغويتني یعنی به خاطر اینکه مرا اغواء کردی!

اغواء یعنی فریب دادن؛ یعنی خطای محاسباتی. ابلیس لعین دچار اغواء شد. خطای محاسباتی کرد. اون خطا این بود که به جای اینکه امر خدای متعال مبتنی بر سجده‌ی آدم اتیان کنه و بندگی خدا را بکنه، شروع به مقایسه‌ی خود با آدم کرد و دلیلی بر سجده‌ی وی نیافت درحالی که مهم‌ترین دلیل امر رب او بود!

مشکل دیگر ابلیس این است که این خطای خود را به خدای متعال نسبت می‌دهد و واقعاً داره صحنه را اینطورری می‌بیند که خدای متعال وی را فریب داده و عملاً خدای متعال برای وی رب خوبی نبوده است. فلذا می‌گه همون کاری که خدای متعال با من کرد من باهمه‌ی انسان‌ها می‌کنم؛ یعنی آن‌ها را اغواء می‌کنم. آن‌ها را دچار خطای در محاسبه و تحلیل می‌کنم.

## تبیین اولین اغواء و خطای محاسباتی

بعدازاین دعوا اولین اغواء و فریبی که ابلیس انجام داد طرح می شود. رفت سراغ خود حضرت آدم و حوا. از قرآن معلوم نیست که خود ابلیس رفت یا یکی از یارانش را فرستاد. چون تعبیر قرآن شیطان میشه. ابلیس با شیطان فرق میکنه. ابلیس یک جن خاصی است که سجده نکرد و با آدمیان دشمن شد. شیطان به معنای موجود شر آفرین است که میتونه انس باشه جن باشه. اینکه ابلیس چه طوری تونست پدر ما را اغواء کنه بسیار مهمه چون خدای متعال خطاب به بنی آدم یعنی ماها می فرماید یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ (اعراف ۲۷) میگه ای فرزندان آدم حواستون باشه شیطان همینطور، باهمون روشی که پدر مادرتون را فریب داد و از بهشت بیرون کرد شما را فریب نده.

خب اون روش چی بود؟ خدای متعال اینطوری می فرماید فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ آوْنَهَا رَا وَسْوَسَ كَرْد و بهشون گفت ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَن هَذِهِ الشَّجَرَةِ پروردگار شما، شما را از این درخت نهی کرد چون آگه از این درخت می خوردید فرمانروا و جاودانه می شدید. إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ (۲۰ اعراف)

اولین کاری که ابلیس میکنه اینه که اعتماد شما را نسبت به پروردگارتون ازتون بگیره. دقیقا همان مشکلی که برای خودش بوجود آمد. اتفاقاتی مختلفی که تو زندگی بوجود میاد و همه اینها امتحان و ازمون است را اینطوری نشون می ده که این مشکل این حادثه برای اینه که کار از دست خدا در رفته. همین که آدم بر میگردد اعتراض میکنه خدایا چرا من؟ چرا برای ما انقدر مشکل بوجود میاد؟ چرا پسر من مریضه؟ چرا من تو یه خانواده ی فقیر به دنیا آمدم؟ و ... پس ابتدا اعتماد شما را به مدیریت خدای متعال زیر سؤال میبره و به شما القاء میکنه که او رب خوبی نیست.

نکنه ی دیگر در روش ابلیس اینه که چیزهایی که ما بهش علاقه و گرایش داریم را میاد به ما وعده می ده. امور فطری؛ مثلاً میدونه ما دنبال این هستیم که بقیه بگن فلانی چقدر خفنه، چقدر کار درسته، تو چشم همه یک باشیم، بعد میاد میگه نگاه آگه میخوای تو چشم همه یک باشی باید آدم باعرضه ای باشه، عرضه هم به اینه که هم بری نماز بخونی، هم دوست دختر داشته باشی، هم هیئت امام حسینتو بیای هم پاسورتو بازی کنی و ... اینجوری به آدم القاء

میکنه. از این روش کار خودش را میبره جلو چیزهایی که ما بهش علاقه و گرایش داریم مثل میل به برتر بودن، محبوب بودن، زنده ماندن و ... را میاد دست‌مایه قرار می‌ده و برای رسیدن به آن‌ها پاسخ‌ها و نسخه‌های اشتباه مینویسه.

هر انسانی دوست داره محبوب باشه، ابلیس میاد از همین استفاده میکنه باعث میشه که ما جلوی بقیه ریا کنیم. خودنمایی کنیم. اگه خودم باشم و خودم نمازم رو ۳ دقیقه‌ای میخونم؛ اما حالا چون چند نفر دیگه هستند و می‌بینند ۵ دقیقه‌ای میخونم. ریا. آقای بهجت جمله‌ی معروفی دارند میگن. ریا خیلی کار خوبه. خودنمایی خیلی کار خوبه. یک امر فطریه؛ اما حواست باشه برای کی خودنمایی می‌کنی؟ برای پادشاه خودنمایی می‌کنی یا برای گدا؟ تو میتونی با اعمال برای خدای متعال خودنمایی کنی. وقتی آدم تو دانشگاه داره میره به نامحرمی رد میشه میتونه چشمش را ببندد و با این کار خودش را به خدای متعال نشون بده. ابلیس میاد به ما میگه بیا جلوی فلان بنده ی ضعیف که هیچ توانایی و امکانی در این عالم نداره خودتو نشون بده این میشه اغواء

عرض شد ابلیس از این نقطه ورود می‌کند که اعتماد شما به ربّتان و مدیریت و ربوبیت او را زیر سؤال ببرد. خب در این نقطه‌ای که شما به ربّ خودتان بی‌اعتماد شدید و نیازمند یک پشتیبان و خیرخواه جدید هستید میاد و خودش را به‌عنوان خیرخواه و ناصح و جایگزین ربّ مطرح می‌کند. وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (اعراف ۲۱)

برگردیم به قرآن در مورد نحوه‌ی ورود ابلیس؛ اما اولین قدم و گامی که ابلیس بر میداره چیه؟ خدای متعال در قرآن چندین بار فرموده لا تتبعوا خطوات الشیطان ... گامهای شیطان را دنبال نکنید، ابلیس روز اول نیامد بگه برو چند میلیون تومن اختلاس کن یا بودجه ای که برای فلان کار هست را بیچون یا ... میاد میگه برو سر کلاس حضورتو همون اول بزنی بعد برو بیرون یا ده دقیقه آخر برو یا به فلان رفیق که مسئول حضور غیابه بگو حضورتو بزنی خب این کار دروغ عملیه یا فلان وسیله ی خوابگاه یا دانشگاه را که خراب کردی میگه ولش کن چیزی نیست که ... اون اولین گامی که ابلیس برای همه ی انسان‌ها بر میداره بحث خوردنه، اکل.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا (بقره ۱۶۸) مردم از حلال و گوارا بخورید. وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (بقره ۲۰۸) ابلیس برای شما دشمنه، فریب وی را نخورید. نقشه ی ابلیس این است که اولاً شما حلال نخورید، حرام بخورید، خب متأسفانه الان خیلی ها گرفتار این شده اند این قضیه ی حقوقهای نجومی همین است وقتی یک کارمند زحمتکش داره ماهی ۱ تومن نهایت ۲ تومن میگیره بعد یه مسئولی میاد ماهانه ۱۰ تومن، ۱۲ تومن میخوره خب این قطعاً بخشیش حق مردم و حرامه. ابلیس سعی میکنه با توجیهاات مختلف حرام خوری را طبیعی کنه. خب آقا من زحمت بیشتری میکشم. مدرک بالاتری دارم. استرس کاریم بیشتره ... یا ...

دوما نمیکذاره ما چیزهای طیب بخوریم. طیب یعنی گوارا. چیزی که خدای متعال برای ما خلق کرده است؛ مثلاً هندوانه در گرمای تابستان واقعاً گواراست. خود آب وقتی آدم تشنه است واقعاً گوارا است. نقطه ی مقابل طیبات چیزهایی است که با آفرینش ما سازگار نیست و اصطلاحاً خبیث و آلوده است. مثل این کالباس، سوسیس، سس، نوشابه، چیپس، پفک و ...

### تشکیلات ابلیس

یک نکته ی مهم در مورد ابلیس و یارانش باید بگیم. اینجا را خوب توجه کنید. ابلیس بعد از این که دشمنیش با آدم شروع شد و هدف بزرگ اغواء تمامی آدمیان را انتخاب کرد، اینطوری نبود که فردی و تکی بخواد کار کنه. مثل بعضی از ماها که فقط فکرمون فردی شکل گرفته. هی می خواهیم خودمون تنهایی قوی بشیم غافل از اینکه الان کار فردی زمانش گذشته باید کار تشکیلاتی کرد. الان زمان مارادونا شدن تموم شده الان باید با کار تیمی به پیروزی رسید. ابلیس هم چون خیلی عاقله و با تجربه شروع به ساخت یک تشکیلات و سازمان کرد؛ یعنی کلی از جنیان و انسیان را جذب تشکیلات خودش کرد خب طبیعتاً خودش هم رئیس این تشکیلات هست. در قرآن کریم داریم که ابلیس ذریه داره، کلی بچه داره به ازای هر آدمی که به دنیا میاد ابلیس یک بچه به دنیا میاره و مامور اون فرد میکنه، قرین داره یعنی یک عده را تونسته همراه کنه و مهم تر از اون جنود داره. سپاهیان و لشکریان داره.



به این حدیث زیبا (الأمالی) (للسدوق)، ج ۱ ص ۶۷۵) دقت کنید لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ...

هنگامی که این آیه نازل شد صَعِدَ إِبْلِيسُ جَبَلًا بِمَكَّةَ يُقَالُ لَهُ تَوْبَرِ ابليس بالای یک کوهی در مکه رفت که اسم اون کوه توبر بود فَصَرَخَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ بِعَفَارِيَّتِهِ پس با بلندترین صدای خودش فریاد زد و یارانش را از سرتاسر جهان خواند فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ همه به سرعت اومدند و جمع شدند فَقَالُوا يَا سَيِّدَنَا لِمَ دَعَوْتَنَا كَفْتَنَدَ یا سید ما، مولای ما برای چی ما را صدا کردی. دقت کنید رابطه ی یارانش با وی چه طوره. میگن سید، مولا یعنی ریاست و رهبری ابليس را کامل قبول کردند قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَمَنْ لَهَا مِنْ آيَةٍ نازل شده است چه کسی میتونه حلش کنه؟

فَقَامَ عَفْرِيَّتٌ مِنَ الشَّيَاطِينِ فَقَالَ أَنَا لَهَا بِكَذَابًا وَكَذًا یک عفریتی بلند شد و گفت من میتونم بعدم توضیح داد که با چه روشی.

قَالَ لَسْتُ لَهَا ابليس بعدازاینکه گوش کرد گفت نه این پیشنهاد تو فایده نداره تو آدم این کار نیستی فَقَامَ آخَرٌ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ لَسْتُ لَهَا يَكِي ديگه باشد گفت من میتونم ابليس بازم گفت تو آدم این کار نیستی. دقت کنید كاملا مثل جلساتی که مسئولین برای حل یک مشکل دارند به همچین تشکیلاتی داره ابليس. فَقَالَ الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ أَنَا لَهَا مِنْ مِيتونم حلش کنم قَالَ بِمَاذَا ابليس گفت چه طوری؟ قَالَ أَعِدُّهُمْ وَأَمْتِيهِمْ حَتَّى يُوَأَقِعُوا الْخَطِيئَةَ فَإِذَا وَقَعُوا الْخَطِيئَةَ أَنْسَيْتُهُمُ الْإِسْتِغْفَارَ بهشون وعده ی پوچ میدم و اونها را به آرزوهای دراز میکشونم هنگامی که افتادند تو گناه استغفار را از یادشون میبرم. میگم بابا حالا تو جوونی کلی وقت برای استغفار و توبه داری. فَقَالَ أَنْتَ لَهَا فَوَكَّلَهُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ابليس از این روش خوشش اومد و دید که نه نتیجه می ده. همنوجا حکم زد که تا روز قیامت وسواس خناس مسئول و وکیل این کار باشد.

ابليس اینطوره به تشکیلات حساسی داره؛ که توش انسیان و جنیان را به کار گرفته. حالا به نظر شما ابلیسی که دشمن قسم خورده ی انسان است و هر طوری که شده میخواد تمامی انسانها را به نابودی بکشونه، دقت کنید همه ی انسانها قسم خوردن لاغوبینهم اجمعین این ابليس تمرکز را روی چی میگذازه. نگاه کنید چند تا فرض داره.

فرض اول اینه که ابلیس تمرکزش را بگذاره روی فریب دادن تک تک انسان‌ها؛ یعنی بیاد سراغ من، شما سراغ شما و ... هرکدومون را یکجوری فریب بده.

فرض دوم اینه که ابلیس در عین حال که برای همه برنامه داره اما تمرکزش را بگذاره روی فریب دادن افراد ویژه و شاخص. برای مثال اگه ابلیس بتونه توی کشور ما رئیس‌جمهور ما را فریب بده، اغواء کنه میتونه مسیر ۷۰، ۸۰ میلیون آدم را به سمتی که میخواد بکشونه. ابلیس نشون داده در طول تاریخ که این کار را میکنه. میومد یک کسی مثل فرعون یا نمرود را فریب میداد، این فرد چون یک فرد ویژه و خاصی بود موجب میشد یک سرزمین، یک ملت دچار بدبختی و بیچارگی بشن. پس تمرکز ابلیس روی افراد خاص و ویژه خواهد بود. فقط این مسئله یک مشکلی داره اون هم اینه که بعد از اینکه اون فرد ویژه از دنیا میره دوباره نقشه ی ابلیس بهم میخوره و کار برمیگرده.

بالتر از افراد ویژه هم فرض داره. بله اینکه ابلیس بیاد سرمایه گذاری کنه و یک خاندانی را فریب بده. یک خاندان اثر گذار و ویژه. مثالش در قرآن داریم شجره ی ملعونه که اشاره به خاندان بنی امیه داره. ابلیس تونست یک خاندان را با خودش همراه کنه. خب با اینکار تونست ده ها سال در برابر جریان حق واسته؛ یعنی یک فردی مثل ابوسفیان دشمن اصلی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود، فرزندش معاویه دشمن اصلی علی علیه السلام و حسن علیه السلام بود فرزند وی یزید دشمن اباعبدالله علیه السلام بود. وقتی یک خاندان نسبت به یک فرد قدرت و توانایی بیشتری داره. کلی ثروت و آدم و ... پای کار میان. برای همین مطلوب ابلیس اینه که بتونه یک خاندان را پای کار بیاره. در زیارت عاشورا هم که این شبها میخوانیم می بینیم که ما یکسری از لعنهامون ناظر بر افراده مثل وَالْعَنْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْرًا یکسری از لعنهامون ناظر به خاندانها. وَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ وَ آلِ زَيْدٍ وَ آلِ مَرْوَانَ

تذکر این نکته خوبه. اینکه برخی از بزرگان انقدر بر خواندن زیارت عاشورا تاکید دارند شاید از این بابیه. این زیارت خیلی خوب به دشمنی و نبرد تاریخی آدم و فرزندانش با ابلیس اشاره دارد. عملاً با اسم آوردن از شخصیت‌های ویژه و خاندانهای ویژه ای که در برابر امام جریان حق

ایستادند به این تبه می‌ده که در طول تاریخ نبرد جریان حق و باطل باید از شمر صفتها و بنی امیه‌ها بیزار باشیم.

مثلاً در زمان ما ابلیس تونسته یک خاندانی مثل آل سعود یا آل خلیفه را با خودش همراه کنه و ضربه‌های سنگینی به اسلام وارد کنه. آل سعودی که حقیقتاً مصداق همون شجره‌ی ملعونه‌ی ای هستند که در قرآن آمده و ادامه‌دهنده‌ی راه همان بنی‌امیه ملعون میباشند.

خب پس بالاتر از افراد ویژه هم فرض داره، خاندان‌های ویژه، اگر ابلیس بتونه خاندانی را با خودش همراه کنه کارش خیلی بهتر جلو میره.

حالا این سؤال پیش میاد آیا بالاتر از خاندان هم فرض داره؟ جوابش این است که بله. بالاتر از خاندان قوم است؛ یعنی یک ملت. یکسری مردمی که زبان و فرهنگ مشترکی باهم دارند. آگه ابلیس تونست یک قوم را، یک ملت را با خودش همراه کنه کارش خیلی پیش میره چون تمامی ظرفیتها و ساختارهای اون قوم به کمک هدف وی در میان. ادعای ما این است که ابلیس بعد از تلاش فراوان تونست یک قوم را هم با خودش همراه بکنه و کار خودش را به اوج برسونه. اون قوم و ملت، قوم بنی‌اسرائیل و ملت یهود بودند.

لذاست که ما میبینیم این‌همه آیات قرآن به داستان قوم بنی‌اسرائیل پرداخته. تا به خوبی این قومی که کامل در خدمت اهداف و آرمانهای ابلیس در آمده است را بشناسیم و در برابرش بتونیم ایستادگی کنیم.

حالا ان شاء الله در مورد این قضیه تا فردا شب فکر کنید خیلی مهمه که بفهمیم ابلیس الان در چه وضعیتی و چگونه داره اهداف و نقشه‌های خودش را پیش میره.

## روضه

عرض توسل و ذکر مصیبتی داشته باشیم. صلی الله علیک یا ابا عبدالله

شب اول محرمه بزراید قبل از ورود به روضه‌ی داستانی براتون نقل کنم. انسان «من» واقعی خودش را در شرایط و موقعیتهای حساس آشکار میکنه؛ مثلاً در زمان مرگ، زمان بیهوشی معمول همیشه انسان دلش کجاست. یکی از بزرگان تعریف میکردند رفته بودیم بالای سر یک محتضری در لحظات آخر نعوذ بالله به خدای متعال فحش میداد، بدو بی‌راه میگفت، میگفت

تو که میدونی من زن و بچه و زندگیمو دوست دارم چرا این‌ها را داری از من میگیری ... یا آگه میخواید من واقعی بعضی از افراد بشناسید ببینید وقتی گرسنه میشن چی کار می‌کنند. برخی از همین چهره‌های مشهور تلویزیونی و ... وقتی که گرسنگی بهش فشار بیاره نشون می‌ده که واقعاً چی کاره است.

مطلبی از یک شهید براتون نقل کنم. راوی می‌گه: عملیات مسلم ابن عقیل علیه السلام از روز قبل شروع شده بود، به سرعت راهی خط شدم، تو اون اوج آتیش دشمن دیدم یه بسیجی افتاده زخمی، نزدیکش شدم دیدم شکمش پاره شده، همین جور خونیه که داره ازش میره و وضعیتش خیلی وخیم است، خب من مجروح توی جبهه زیاد دیده بودم خیلی‌ها مشغول آه و ناله و کمک خواستن میشن، آگه درد زیاد باشه هم با فریاد میگن نجاتم بدین، یکی من و دریابه و ... نزدیک این شهید که شدم انتظار همچین رفتاری را داشتم اما دیدم هیچی نمیکه به جز اینکه داره با خودش زمزمه میکنه «یا مهدی» نزدیکش که شدم ناگهان صدام زد برادر! با صدایی لرزان گفت: «آب! کمی آب به من بده جگرم می‌سوزه.»

گفتم: آب برات ضرر داره برادرم! خون ریزیت شدیده. گفت: می‌دانم، اما کار من از این حرفا گذشته.

مقمقه‌ی آب رو بردم نزدیک لبان تشنش دیدم مکثی کرد و نخورد. گفتم چی شد چرا نمیخوری؟ به سختی جواب داد: چرا، اما می‌دانم که شهید می‌شوم، پس چه بهتر که مانند سرورم امام حسین علیه السلام با لب تشنه به ملاقات خدا برم.

مثل سفیر امام حسین علیه السلام تشنه و زخمی جون داد.

ابن اثیر در «کامل» می‌نویسد: هنگام ورود به دارالاماره، مسلم بن عقیل که در اثر جنگ و تلاش زیاد و خونریزی بدن به سختی تشنه بود، گفت:

اَسْقُونِي مِنْ هَذَا الْمَاءِ

از این آب به من بدهید.

خبیثی از آن جمع گفت: می‌بینی چه آب سرد و گوارایی است، به خدا قسم قطره‌ای از آن را نخواهی چشید تا از حمیم جهنم بنوشی. مسلم بن عقیل گفت: مادرت به عزایت نشیند، تو چه

جفاکار و سنگدل و خشن هستی، تو شایسته‌تری که گرفتار جهنم و عذاب آن شوی. آنگاه مسلم نشست و به دیوار تکیه داد. قریون غربت و مظلومیت بشم آقا جان.

عمارة بن عقبه، شاهد این گفتگوها بود، غلامی را فرستاد، آب را در قدح ریخت و به مسلم داد، هنگامی که مسلم، ظرف را نزدیک دهان برد، از لبهای مجروحش خون در قدح ریخت و آن را خون‌آلود نمود و بار دیگر آب به مسلم دادند، باز هم خون لبها، آن را رنگین نمود، مرتبه‌ی سوم که آب به او دادند دندانهای ثنایایش در قدح افتاد مسلم ظرف را پس داد و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرِّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرِيئَةٌ

سپاس خداوند را، اگر از این آبها روزی من بود، نوشیده بودم.

آره مسلم آگه آب می خوردی شرط وفا رو به جا نیاورده بودی آخه ارباب بی کفنت رو تشنه شهید کردند اینقدر تشنه بود که بین زمین و آسمان را مثل دود سیاه می دید.

ذکر کرده‌اند وقتی مسلم را بالای دارالاماره بردند؛ فصعد به؛ می دانید چه کرد؟

و هُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَ يَسْتَغْفِرُهُ وَ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَصَرَبَ عُنُقَهُ

الله اکبر گفت. استغفار کرد. درورد بر پیغمبر ﷺ فرستاد. آن لحظه‌ی آخر هم که شمشیر را بر گردنش گذاشتند، گفت:

اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِ عَرَبْنَا؛

خدایا بین من و این قوم حکم کن، چه بد کردند؟! چطور با من برخورد کردند؟! میدونید در این لحظات آخر در ذهن مسلم چی میگذشت

کاش با خونم به روی نامه‌ها می نوشتم یا حسین کوفه نیا

کوفه یک شهر پر آشوب و پر از نیرنگ است میهمان داری این قوم فقط با سنگ است مسلم از همان جا خدمت اباعبدالله ﷺ سلام داد. هر سلامی یک پاسخی دارد.

دم آخر چو مسلم یاد شه کرد شهیم یادش میان قتلگه کرد

اباعبدالله ﷺ هم میان قتلگاه از او یاد کرد، صدا زد:

یا مسلم بن عقیل، یا هانی بن عروه، یا ابطال الصفا!

ای مسلم بن عقیل، ای هانی بن عروه، ای قهرمانان با مروت، کجایید ببینید خیمه‌های اباعبدالله  
مورد حمله قرار گرفته؟!

فَقُومُوا عَنْ نَوْمِكُمْ أَيُّهَا الْكِرَامُ

ای انسان‌های کریم، اگر شما بودید دشمن جرأت نمی‌کرد به طرف خیمه‌ها حمله‌ور شود.  
بایستید، ببینید خاندان من تنها مانده‌اند.

إِدْفَعُوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ الطُّغَاةَ اللَّثَامَ.

الا لعنة الله على الظالمين

## جلسه دوم

### مقدمه، توضیح ملاموس خطای محاسباتی ...

همه ی شما با پدیده ای به اسم کنکور آشنا هستید. آزمون ورودی دانشگاه. کنکور ۴ ساعت بیشتر نیست. مثل هر ۸ تا ۱۲ دیگه؛ اما برای همین ۴ ساعت خیلی ها یکسال دو سال بیشتر یا کمتر میشینند درس میخوانند. برنامه ریزی می کنند. میرن سؤال می کنند که ما چه چیزهایی بخونیم، چه طوری تست بزنی و کدوم موسسه بریم کانون، گزینه دو، سنجش و ... همه اش برای این است که ۴ ساعت را بهتر و موفق تر به ثمر برسانند. آگه کسی هم کم کاری کنه، تنبلی کنه، مادرش، پدرش اطرافانش سرزنش می کنند. میگن بچه تو عقل نداری، یکسال را محکم درس بخون تا در کنکور موفق بشی. چرا افراد اینطوری عمل می کنند؟ کنکور که به ۴ ساعت بیشتر نیست مثل خیلی ۴ ساعتهای دیگری که تو زندگی ما اومده و رفته. چرا این ۴ ساعت انقدر مهمه؟ خب قطعاً میگین چون این ۴ ساعت در زندگی و سرنوشت ما اثر داره. رشته ی دانشگاهی آینده ی ما را معلوم میکنه و به تبع اون شغل ما مشخص میشه.

در واقع عقل و قوه ی تدبیر یک انسان سالم شروع به محاسبه میکند، می‌گه نگاه درسته کنکور یک روزه ولی چون تو زندگی من اثر گذاره جا داره که یکسال بشینیم براش زحمت بکشیم. حالا اگه یکی بیاد به شما بگه که حدود ۷، ۸ ماه دیگه یک شبی هست که اندازه ی کل عمر شما توی دنیا ارزش داره، طبیعتا شما باید چه بکنید؟ از لحظه ای که این خبر را میشنوید باید عقلتون حکم کنه خب پس من باید برم مشورت کنم، برنامه ریزی کنم که در اون شب چه کارهایی انجام بدم تا بتونم در اون شب موفق باشم. خب خدای متعال آمده است در قرآن کریمش به صورت قطعی و صریح فرموده که شب قدر برتر از هزار ماه است یعنی حدود ۸۲ سال یک عمر. خب پس چه میشه که ما نسبت به اینکه در شب قدر باید چه کنیم، چگونه عمل کنیم از الان دغدغه و برنامه ریزی و طراحی نداریم؟

اگه به فردی به خاطر کار و درآمد و ... بخواد حدود ۵ سال پاشه بره به کشور دیگه مثلاً بخواد بره آمریکا. خب این فرد شروع میکنه پرسیدن که اونجا چه چیزهایی نیاز داره. شروع میکنه زبان اونجا را یاد گرفتن. وقتی میره اونجا کجا بره، پیش کی بره، چه چیزهایی از ایران با خودش بیره و ... بالاخره شروع میکنه به یک برنامه ریزی و طراحی حسابی برای مدت چند سالی که میخواد تو دیار غربت زندگی کنه. حالا اگه به همین فرد بگن یک سفری میخواهی بری که چند صد سال طول میکشه، خیلی هم سخت و سنگینه، هر بار اضافه ای داشته باشی اذیت میشی، این سفر گردنه ها و عقبات خطرناکی هم داره، توی راه راهزنها و دزدان فراوانی هم وجود دارند و ... خب طبیعتا فرد باید خیلی به فکر و تدبیر بیفته که من برای این سفر باید چه زاد و توشه ای بردارم باید چه کنم و ...

انقدر این سفر و توشه ی آن مهم است که علی علیه السلام در لحظات آخر عمر خودشون که معمولا انسان ناب ترین و مهم ترین حرفه‌ایش را میزند در مورد این سفر شروع به صحبت با فرزند و جانشینش امام حسن علیه السلام اینگونه میفرمایند این سخنان در نهج البلاغه آمده «و اعلم انّ امامك طريقا ذا مسافة بعيدة و مشقة شديدة». که پیش روی تو راهی وجود دارد که مسافت خیلی طولانی و مشقت شدیدی در آن هست. این راهی که پیش روی شما است - راه رسیدن به جزای عمل و رسیدن به قیامت - راه طولانی‌ای است. «و اِنَّه لا غنى لك فيه عن حسن الارتیاد»:



چاره‌ای نداری جز اینکه کار را جدی دنبال کنی. یعنی این راهی نیست که انسان بتواند آن را سرسری بگیرد «قدر بلاغك من الزاد»: آن مقداری از توشه را که تو را به منزل برساند، تقدیر کن - یعنی اندازه‌گیری کن - بدان چقدر کار لازم داری برای اینکه بروی. این بخش اول است. بخش دوم: «مع خفة الظهر»: بار دوش خودت را هم سبک کن. آنگه از افرادی که اهل کوهنوردی جدی هستند مسیرهای طولانی پیرسید، یک کیلو بار اضافه در یک مسیر طولانی پدر شما را در میاره. این دو تا هدایت و راهنمایی است که امیرالمومنین میکند. فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثَقْلٌ ذَلِكَ وَبِأَلَّا عَلَيْكَ بار اضافه با خودت نبری. آنگه کسی اهل کوهنوردی باشد این حرف مولی امیرالمومنین را خوب میفهمه. وقتی شما یک کیلو، دو کیلو بار اضافه میگذاری تو کولیت، چون مسیر طولانی، همین بار اضافه در استمرار طاقت فرسا میشه و مانع حرکت تو میشه.

پس اولاً باید بدانی چه لازم داری برای عبور از این راه. در پاسخ اینکه ما چه لازم داریم، خودشان بیان کردند: اجتناب از محرّمات و انجام واجبات لیکن مقدار فرائضی که بر ما واجب است، آن حداقل نیازی است که ما برای عبور در این راه داریم. محرّمات هم همین جور است. یعنی اجتناب از محرّمات، حداقل آن پرهیز از آسیب‌هایی است که در این راه ممکن است برای ما پیش بیاید. بنابراین اگر از محرّمات اجتناب کردیم و واجبات را انجام دادیم، این همان پرواز مورد نظر را برای من و شما ممکن و فراهم میکند؛ چیز بیشتری لازم نیست. بعضی‌ها دنبال برخی از خصوصیاتند؛ کسی را پیدا کنند، از او ذکری بگیرند، از او ریاضتی فرا بگیرند. اینها لازم نیست؛ ریاضت شرعی، مشخص است. اگر همین نمازها را بخوانیم، درست بخوانیم، به وقت بخوانیم، ارکانش را درست به‌جا بیاوریم، با توجه بخوانیم، یا روزه را درست بگیریم - همین واجبات و فرائضی که در اختیار ما است - همینها انسان را پرواز میدهد.

در قسمت دیگری از نهج البلاغه امیرالمومنین در مورد سفرهایی که ما در برزخ پیش رو داریم تا برسیم به قیامت اینطوری فرمودند: آه من قلة الزاد و طول الطريق راه و مسافت زیادی در سفر برزخ و قیامت هست و بُعد السفر دوری منزل و عظیم المورد عظمت و هیبت روز قیامت.

خب چه اتفاقی افتاده که ما برای چنین سفر به این مهمی فکر و برنامه ریزی مشخصی نداریم. چی با خودمون برداریم، چه قدر برداریم، راهنما و راه بلدی که اونجا باید باخودمون ببریم چیه و... چرا اینطوری میشه؟ چرا عقل و قوه ی تدبیر آدم برای چنین سفری محاسبه و برنامه ریزی نمیکنه. میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در کتاب المراقبات، میفرماید آگه کسی از قوه ی فکرش استفاده کنه از روز بعد شب قدر باید خودش را برای شب قدر بعد آماده کنه. (شبییه کسی که کنکور خراب میکنه از یه هفته بعد برای کنکور سال بعد آماده میشه.) بعد میگن آگه کسی از ابتدای رجب و شعبان یا دیگه نهایت رمضان خودش را برای شب قدر آماده نکنه به نظر من دچار اختلال حواسه، فکرش خوب کار نمیکنه.

خب واقعاً چی میشه که انسانی که به خوبی درک می کند باید برای یه روزی مثل کنکور برنامه ریزی و طراحی کند، برای یک سفری به خارج از کشور مشورت و فکر و محاسبه کند چرا برای یک فرصت ارزشمندی مثل شب قدر یا یک سفر مهمی مثل سفر برزخ و قیامت مشورت، فکر، برنامه ریزی ویژه ای نمیکند؟

به بیان دیگر چی میشه یک فردی مثل عمر ابن سعد ملعون که در جامعه ی اون موقع جایگاهی داشته، اون را جزء افراد عاقل جامعه میشناختند، خیلی ها با وی مشورت میکردند و ... میاد قوه ی عقلش را در مورد امور زودگذر دنیا مثل ملک ری به کار میگیری، برای اون برنامه ریزی میکنه، حتی آگه این برنامه منجر به کشتن پسر فاطمه بیانجامد حاضر است پاش واسته هزینه بده اما همین عقل، همین انسان به ظاهر عاقل نسبت به آخرتش، زندگی ابدش، حوادث بعد مرگش تدبیری ندارد.

خب چی شد که این همه آدم به ظاهر دارای عقل، دارای قوه ی محاسبه در روز عاشورا از روی فکر و تدبیر به این رسیدند که آخرتشان را ول کنند و دنیایشان را ترجیح بدهند؟ چه جوری عقلشان اجازه داد به این جمع بندی برسند؟ حر از معدود افرادی بود که به نحو دیگری جمع بندی کرد. خودش را بین بهشت و جهنم دید، بهشت و زندگی آخرتی را به زندگی دنیوی ترجیح داد.

جواب این سؤال با توجه به مباحث دیشب آسان است. اغواء دلیل این امر اغواء و فریب ابلیس است. ابلیس ما را دچار خطای محاسباتی می‌کند. وجه تمایز انسان با حیوان همین است که میتواند فکر و محاسبه کند ابلیس در بسیاری از حیطه‌ها به ما کاری ندارد میگذارد ما خوب از فکر و قوه‌ی تحلیل‌مون استفاده کنیم مثلاً برای اینکه چه طوری پولدار بشیم، یا چه طوری بتونیم به مقام ویژه‌ای برسیم یا چه طوری از این بهم ریختگی بازار و دلار و ارز و ... استفاده کنیم ... اما وقتی که در مورد مسائلی که به زندگی حقیقی ما بستگی دارد، به سعادت دنیا و آخرت ما ربط دارد می‌خواهیم فکر و محاسبه کنیم ابلیس میاد و ما را به تصریح قرآن دچار اغواء میکنه. دچار خطای محاسباتی میکنه...

### یادآوری مباحث

دیشب در مورد ابلیس صحبت کردیم. گفتیم ابلیس به این سادگی ای که ما فکر میکنیم نیست. برای خودش تشکیلات دارد و واقعاً ابلیس یک موجود متفکر و عالم هست. بعد از امام زمان عج و برخی اولیای خاص الهی ابلیس از همه عالم تر است. تو برخی از روایات داریم که ابلیس میومد به انبیاء چیزی یاد میداد. گفتیم این ابلیس شروع به یک طراحی کرد تا بتونه لاغونیم اجمعین را به ثمر برسونه. ابلیس میخواد تمامی انسان‌ها را بدبخت کنه برای همین جهانی می‌بینه فلذا فریب دادن افراد ویژه براش کافی نیست، حتی خاندانهای ویژه هم براش کافی نیست، اون باید بتونه یک قوم و ملت را پای کار خودش بیاره که توانست و آن قوم یهود بود.

### قوم بنی اسرائیل، قوم برگزیده‌ای که قیام و انقلابشان منحرف شد

توی قرآن داستان قوم بنی اسرائیل خیلی مورد توجه قرار گرفته است. داستان از اینجا شروع میشه که *إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا* (قصص ۴)، در زمین گندگی کرد، زورگویی کرد، ندای انا ربکم الاعلی سر داد و گروهی که بنی اسرائیل بودند را تحت فشار قرار داد *يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَذِبحُ اَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ* (قصص ۴) مردانشون را سر میبرید و زنانشان را برای کنیزی و خدمت زنده نگه میداشت. خب خدای متعال در همین قوم بنی اسرائیل به صورت ویژه ای حضرت موسی را به دنیا میاره و حضرت موسی در دامان آسیه زن فرعون و در دربار

خود فرعون بزرگ میشه. بعد از اینکه حضرت موسی به پیامبری مبعوث میشه میاد و این قوم بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات بده اول با خود فرعون صحبت میکنه، فرعون معجزات را نمیپذیره بعد راهی جز فرار و مهاجرت نمیبینند. فرعون اونها را دنبال میکنه رود نیل به صورت معجزه آسایی باز میشه، موسی و بنی اسرائیل رد میشن، فرعون و سپاهیان غرق میشن. خدای متعال به خاطر سختی ها و صبری که این قوم چشیدند وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا و ویژگی هایی هم که داشتند این قوم را برگزیده میکنه. یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (بقره ۴۷). خب برگزیده بودن به چه معناست؟ شما تا حالا این کارگران سر گذر را دیدید؟ وقتی میرید، به سمت ماشین حمله میارن، حالا فرض کنید شما برگردید به این جمعیتی که اومدند بگید آقا یک کار خیلی سنگین داریم. یک مسئولیت بسیار مرد افکن. از ۶ صبح باید کار کنی تا ۱۲ شب کی پایه است؟ کی آماده است؟ اون فردی که اعلام آمادگی میکنه. حرف شما را قبول میکنه شما انتخاب می کنی، بر میگزینی برای انجام اون کار. پس برگزیده بودن به معنای اعلام آمادگی، بستن میثاق و عهد برای انجام کار مهمی است. حالا آگه این فرد یا گروهی که برای انجام مسئولیتی برگزیده شدن و عهد بستن که بیان و انجام بدن، کار خود را درست انجام دادند تحسین خواهند شد، تشویق خواهند شد، به اجر و پاداش خودشان خواهند رسید اما آگه درست انجام ندادند و ناکام شدند بیشتر از بقیه هم توبیخ می شوند چون بقیه عهد نبستند. بقیه اعلام آمادگی نکردند.

اعلام آمادگی یک قوم بوسیله ی صبر و استقامتشون در مسیر خدای متعال اعلان می شود. برای چی قوم بنی اسرائیل برگزیده شدن؟ برگزیده شدن برای یک کار مهم و اون هم این بود که بتونند حکومت عدل تشکیل بدهند. سوره ی مائده به این قضیه اشاره داره. یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (مائده ۲۱)

اما موقعی که موسی به اونها گفت که بیاید بریم جهاد کنیم تا بتونیم حکومت تشکیل بدیم و ارض مقدس که بیت المقدس بود را بگیریم گفتند: فَأَذْهَبَ أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (مائده ۲۴) یعنی پای جهاد نبودند.

این نکته قابل توجه است که راهبرد خدای متعال برای تحقق حکومت جهانی جهاد است. خب آگه کسی بگه ببینید پس راست میگن که این مسلمانها همش دنبال جنگ و خونریزی اند

جواب میدیم، وقتی شما می‌خواهی عالم را از دست قلدرها و مستکبرین در بیاری که اونها نمایان بگن آقا خواهش می‌کنم حکومت دست شما خوشحال شدیم از دیدتون برن! اونها شمشیر میکشن در اینجاست که برای تحقق اهدافمون ناگزیر از جهاد با مستکبرین و زورگویان عالمیم. خب بنی اسرائیل این‌ها زمان موسی حرف وی را گوش نکردند و اطاعت نکردند. این سؤال مهمی است که قوم موسی که بالاخره جلوی فرعونیان استقامت کردند و نجات پیدا کردند و تصریح قرآن قوم برگزیده شدند ابلیس چگونه این‌ها را از مسیر حق خارج و به سمت خودش جذب کرد؟

سوره ی مبارکه صف به صورت مختصر و در سه پرده ی تاریخی به این موضوع می‌پردازد. پرده ی اول همین قضیه ای بود که خدمتتون عرض کردم یعنی این‌ها با اینکه موسی را قبول داشتند اما اطاعت نکردند، تبلی کردند، سستی کردند. خوب شعار میدادند اما کار نمی‌کردند. پرده ی دوم زمان حضرت عیسی است زمانیکه حضرت عیسی علیه السلام اومد این‌ها حتی قبول هم نکردند گفتند تو ساحر هستی تو رسول خدا نیستی. حضرت عیسی را تکذیب کردند. پرده ی سوم زمان حضرت خاتم این‌ها نه تنها تکذیب کردند بلکه شمشیر هم کشیدند و مبارزه برای نابودی دین دست زدند. *يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ* (صف ۸)

داستان بنی اسرائیل از دو جهت برای ما مهمه یک اینکه ببینیم دشمنان اصلی مؤمنین و جبهه ی حق چه ویژگی هایی دارند، یعنی دشمن شناسی دقیقی داشته باشیم. دوما ببینیم بنی اسرائیلی که یک زمانی قوم برگزیده بودند، به ولی الهی ایمان آورده بودند چه شد که شدند یاران و یاوران اصلی ابلیس. طبق این آیات معلوم میشه. اگه شما پای کار ولی جامعه و انستی، سستی و تبلی کنی، کار به همینجا ختم نمیشه، کم کم ولی الهی را تکذیب می‌کنی و کم کم جلوی وی شمشیر میکشی. یک فردی مثل شمر ملعون کی بود؟ فرمانده و سردار علی علیه السلام در جنگ صفین. خب در اون زمان علی را قبول داشت اما دستور وی را نپذیرفت. یک شمشیر مونده بود تا ریشه فتنه ی بنی امیه در بیاد ولی فریب خوردند. در زمان امام حسن علیه السلام ایشان را قبول نکرد در زمان امام حسین در سمت مقابل شمشیر کشید. توی انقلاب خود ما هم همینطور بود. یکسری آدمها بودند زمان امام ایشان را اذیت میکردند. از مسئولین طراز یک مملکت بودند.

در صحیفه نور هست که امام چقدر از این‌ها خون دل خورد. زمانی که حضرت آقا رهبر شدند این‌ها اصلا نپذیرفتند و کشیدند کنار یعنی قبول نکردند اما به همینجا ختم نشد و در سال ۸۸ علنا جلوی نظام اسلامی ایستادند و اغتشاش و جنگ خیابانی و فتنه به وجود آوردند.

قرآن در سوره ی مائده که تقریباً آخرین سوری است که بر رسول گرامی اسلام نازل شده است می‌فرماید: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا (مائده ۸۲)، در این آیه یهود به‌عنوان جدی‌ترین دشمن حتی بر مشرکین هم مقدم شده است.

ما هم باید خیلی بترسیم افرادی که ادعای ولایت دارند اما کار ولی را زمین می‌گذارند، سستی و تبلی می‌کنند کارشان به همینجا ختم نمیشه. این سستی و تبلی دقیقاً یعنی چی؟ چی میشه که سستی و تبلی می‌کنند؟ به نظر جواب این است که عدم ایمان به غیب و وعده‌های الهی ریشه این سستی و تبلی است.

### آسیب شناسی دقیق قوم یهود

شاید با استفاده از آیات قرآن بتوان گفت ویژگی بارز یهود، عدم اعتماد و ایمان به غیب بود. برای یهود باید هر چیزی تبدیل به امر مشهود می‌شد تا اینان باور می‌کردند.

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَزْ عَيْنِ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ (بقره ۵۱): نفوذ عجل پرستی در یهود از این باب بود که می‌توانستند گوساله را ببینند و مشاهده کنند و کرامت‌ها و عجایبی هم داشت درحالی‌که خدای موسی دیدنی نبود. پس باور کردند. می‌بینیم قبلاً هم خودشان درخواست داده بودند که خدایی قابل دیدن داشته باشند یا اقلاً خدا را بتوانند ببینند و إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللّٰهَ جَهْرَةً فَأَخَذْتُمُ الصَّاعِقَةَ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵ بقره): در خواست دیدن خدا با چشم سر.

این نشان می‌دهد یهود به شدت مشاهده محور است و چیزی که نبیند را به سختی می‌پذیرد. فلذاست که در نهایت هم ایمان به غیب و خدای متعال نیاوردند.

خداوند هم در مقابل یهود بعضاً از ابزاری مادی استفاده کرد که این‌ها اینقدر به آن عادت دارند؛ یعنی کوه مادی را بالای سر آنان نگاه داشت به‌عنوان تهدید. این دیگر تهدیدی مادی

بود و نه صرفاً وعده و تهدیدی آمده از جانب غیب: وَ إِذْ تَنْفَعْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (اعراف. ۱۷۸) همچنین ر.ک. ۱۵۴ نساء). وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (اعراف. ۱۳۸): منظور، خدایی بود که بتوانند ببینندش. مثل بت ها. کما این که در مورد خود خدا هم بارها درخواست دادند که به چشم ببینند. حتی گوساله پرستی راحت در دلشان رسوخ کرد.

در قضیه گرفتن ارض مقدسه هم بنی اسرائیل چون جبار و قدرتمند بودن قوم داخل ارض مقدسه را می دیدند دیگر نمی توانستند اعتماد کنند به وعده الهی که فاذا دخلتموه فانکم غالبون صرف اینکه شما حرکت کنید و داخل شوید شما چیره و غالب میشوید. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ عَلَتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (مانده ۶۴) اشاره به همین اعتقاد یهود است که خداوند فراتر از محاسبات مادی در دنیا کاری نمی تواند بکند و این محاسبات مادی را نمی تواند به هم بزند و باید باهمین عقل محاسبه گر پیش رفت.

این روحیه ی مادی نگر و مشاهده محور، حساب کتاب دو دو تا چهارتایی یهود باعث میشد تا به وعده های الهی اعتماد نکنند، در نتیجه صبر و استقامت خودش را از دست بده و در راه خدای متعال سستی و کندگی کنه. این سستی ها و کندگی ها در زمان موسی کاملاً ملموس است و در قرآن کریم گزارش شده است.

اما به همینجا ختم نمیشود و کم کم به تکذیب ولی الهی و بعد دشمنی و عداوت با اولیای الهی و مسیر حق می انجامد.

به عبارت دیگر ابلیس در مورد بنی اسرائیل موفق می شود تا اغواء خود را محقق کند. بنی اسرائیل دچار خطای محاسباتی می شوند. وعده های خدای متعال را جدی نمیگیرند و باور نمی کنند اما با وعده های ابلیس و جنودش همراه می شوند. از همین روست که ابلیس وقتی پرده ها کنار رود در روز قیامت به این رویه ی ایشان و تمامی کافران اعتراض خواهد کرد. قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ

فَأَسْتَجِبْهُمْ لِي فَلَا تُلَومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِيَّاي كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلِ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (ابراهیم ۲۲)

## وضعیت کنونی تشکیلات ابلیس

خب وقتی که یک قوم پای کار ابلیس او میدند یعنی اینکه این امکان را فراهم کردند تا ابلیس بتونه بر دوش اونها یک نظام و ساختار درست کنه که دیگه وابسته فرد یا خاندان هم نیست و اهدافش را در اون دنبال میکنه. این میشه همون نظام سلطه ای که ما الان باهاش روبرو هستیم. یعنی ابلیس با تکیه بر قوم یهود که اسم امروزیش شبکه ی صهیونیزم جهانی است، نظام ها و ساختارهایی در عالم درست کرده تا تمامی انسانها را به بدبختی و سقوط بکشونه. تونسته در زمینه ی اقتصادی پیاد بانک و بورس و ... تشکیل بده که پایه اش ربا است. ربایی که به تاکید قرآن جنگ با خداست. در فضای رسانه و فرهنگ تونسته کل نظام فرهنگی لهو محور، سرگرمی محور، غفلت زا درست کنه تا بتونه با ایجاد غفلت انسانها را از هدفشون باز بداره. در عرصه ی علم، علم تجربه محور، علمی مادی که تمامی وحی و علوم ماورائی را نفی می کند را محور قرار داده است. اگه امام راحل فرمود آمریکا شیطان بزرگ این یک حرف شعاری نبود. منظور از آمریکا دولتی است که داره توسط لابی صهیونیزم جهانی مدیریت میشه و در واقع الان ابلیس داره تمامی اهداف خودش را به وسیله ی این دولت در جهان پیش میبره. آمریکا شیطان بزرگ است یک اعتقاد عمیق دینی است که انقدر حرف پشتش هست؛ یعنی ابلیس توانست یک قوم که صهیونیزم جهانی است را با خود همراه کنه و آنها الان مدیریت دولتی مثل آمریکا، اسرائیل و ... خیلی از کشورهای مهم دیگر جهان را بر عهده دارند و دارند موجب اغواء تمامی انسانهای عالم می شوند.

الان وضعیت به گونه ای شده است که اگر افراد ویژه ی جریان باطل هم به هلاکت برسند، یعنی ترامپ بمیرد، نتانیاهو بمیرد و ... اتفاقی نمیفتد چون ابلیس تونسته بر پایه ی یک قوم یک نظام و ساختار بوجود بیاره. به بیان دیگر الان تصمیم ابلیس بر اغواء تمامی انسیان بوسیله ی یک نظام و ساختار پیچیده ی جهانی داره پیش میبره و بسیار هم موفق هست. همانطور که در دیشب هم توضیح دادیم ابلیس به دنبال خطای محاسباتی آدمیان است، اغواء است، بعدازاینکه



تونسته قوم یهود را پای کار بیاد و نظام سلطه را شکل بده این کار را داره بوسیله ی این نظام سلطه انجام می دهد.

عملاً راهبرد اصلی این نظام ایجاد خطای محاسبه است. خطای تحلیل است. آگه شما اشتباه فهمیدی. دارایی هاتو ندیدی. ضعفها را ندیدی و ... دچار خطا میشی. در واقع گذشت زمانی که ابلیس بر روی افراد ویژه یا خاندانهای ویژه یا حتی قوم ویژه ای دست میگذاشت. الان نقطه ی تمرکزش ذهن و افکار تمامی انسانهاست البته به وسیله ی کمک قوم ویژه ای که تونسته با خودش همراه کند.

در صحنه های سنگین اجتماعی کار ابلیس همین است. ایجاد خطای محاسبه و تحلیل. اغواء. در نبرد بدر ابلیس اینگونه صحنه را برای دوستان خودش، کفار جلوه می دهد.

بهشون گفت امروز هیچ کسی از مردم بر شما چیره نخواهد شد. قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ (انفال ۴۸)

و من کنار شما هستم. من کمک شما هستم. وَ إِنِّي جَارٌ لَّكُمْ (انفال ۴۸)

خب از اینطرف ابلیس اینجوری کفار را شیر میکنه تا بیان پای میدان. خطای محاسباتی ایجاد میکنه. قوتشان را زیاد نشون می ده. قوت دشمن را کم نشون می ده. الان در سطح گسترده داره این کار را میکنه. بوسیله ی رسانه قدرت قلدرهایی مثل آمریکا و اسراییل و ... را ده برابر اونچیزی که هست نشون می ده در برابر جبهه ی حق را ضعیف و سست نشون می ده تا به یاس و ناامیدی بکشونه اما واقعیت غیر از این است. موقعی که دو تا گروه به هم رسیدند.

ابلیس پا پیش گذاشت، به دوستان خودش برگشت گفت من از شما بری ء هستم فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِّنْكُمْ (انفال ۴۸)

من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. من از خدا میترسم! إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (انفال ۴۸)

اینجوری ابلیس خطای محاسباتی ایجاد میکنه و تو صحنه پشت یارانش را خالی میکنه. این باید تو ذهنمون باشه و ان شاء الله در شبهای آینده این بحث را پی خواهیم گرفت.

## روضه

عرض توسل و ذکر مصیبتی داشته باشیم. صلی الله علیک یا ابا عبدالله.

شب دوم محرمه یکی از رزمنده ها میگه:

به من گفتند: شما پیکر شهدای عملیات والفجر ۱۰ را ببرید عقب.

پارچه‌ی سفید روی صورت یکی از جنازه ها را کنار زدم. باور نمی کردم، این جنازه یکی از

بهترین دوستانم بود، رفیق همیشگی ام، محمد حسین شهربانوزاده.

هنوز لبخند بر لب داشت، خواستم وسایل شخصیش رو زودتر به خانوادش برسونم، جیب هایش

را درون پارچه ای تخلیه کردم.

توی یکی از جیب هاش روی تکه کاغذی که همراهش بود، جمله‌ی زیبایی نوشته بود که دل

رو آتش میزد. اون جمله شاید زبان حال امام حسین علیه السلام هم بود. نوشته بود: می روم مادر که

اینک کربلا می خواندم.

در کامل التواریخ آمده است:

چون امام حسین علیه السلام به زمین کربلا رسید، فرمود: این زمین چه نام دارد؟

گفتند: طف حسین علیه السلام فرمود: این زمین نام دیگری هم دارد؟

گفتند: کربلا امام فرمودند اللهم انی اعوذ بک من الکر و البلاء بعد آقا جملاتی فرمودند

هنا مَحَطُّ رِحَالِنَا به خدا قسم اینجا حرمت مارو میشکنند و مَقْتَلُ رِجَالِنَا اینجاست که مردان ما

کشته می شوند و مَسْفُكُ دِمَائِنَا به خدا اینجا خون مارو میریزند.

حضرت با کاروانشان روز دوم محرم وارد کربلا شدند. عقیده ی بنی هاشم میخواست پیاده شود

همه محرمها دور و برش را گرفتند، عباس، قاسم، علی اکبر. امام حسین علیه السلام که میخواست

خیمه ای را نصب کند، اصحاب میدویدند آقا جان، اجازه بدهید ما خیمه را نصب کنیم، با چه

عظمت و ابهتی اهل بیت در سرزمین کربلا پیاده شدند. یا بقیة الله. این یک فرود بود، یعنی

روز دوم محرم. یک خروج هم صبح روز یازدهم از کربلا داشتند. زینب به سختی تمام بچه ها

و مخدرات را سوار شتر کرد. آمد خودش سوار شود نتوانست. هر چه نگاه کرد کس محرمی

را ندید. هر چه نگاه کرد هیچ محرمی را ندید. شاید رو به علقمه کرد، ابوالفضل تو مبینی  
خواهرت تنها و غریب شده است و کاری نمیکنی؟!  
الا لعنة الله على الظالمين

## جلسه سوم

### مقدمه، اهمیت قرآن و جهان بینی قرآنی

حضرت زهرا س خطبه ی معروفی دارند به اسم خطبه ی فدک. در این خطبه که بسیار خطبه ی ارزنده ای است. به تحلیل اتفاقاتی که از زمان بعثت رسول خدا رخ داد می پردازند. تا می رسند به اتفاقات روز. اتفاقات سیاسی روز را شروع می کنند تحلیل کردن. امروز ما خیلی نیازمند تحلیلهای عمیق ایشان هستیم.

ایشون خطاب به مسلمین میفرمایند وَ قَالَتْ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ ای کسانی که به سمت سخن باطل، حرف مفتی که اولی و دومی زدند مایل شدید و بیعتتون در غدیر را نادیده گرفتید. بیعت خودتون را شکستید و کس دیگری را خلیفه کردید. الْمُعْضِبَةَ عَلَى الْمَعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ ای کسانی که دارید بر گناه بزرگی که بسیار قبیح و خسارت بار هست چشم میندید أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا قرآن نخوندید؟ آیا در قرآن تدبیر نکردید. گویا مشکل اصلی مردم آن زمان که موجب شده بود تا ولی معصوم را کنار بگذارند همین بود که با قرآن و آن طرح و نقشه ای که قرآن برای اداره جهان ارائه می کند بیگانه بودند. رسول خدا در زمان حیاتشان

می‌فرماید که این قوم اتخذوا هذا القرآن مهجورا. این قوم من قرآن را ترک کردند. قرآن را کنار گذاشتند. آنگه کنار نمی‌گذاشتند که کارشون به اینجا نمی‌رسید.

همین خط مهجوریت قرآن کار را میرسونه به شمشیر کشیدن جلو اباعبدالله. اگر در زمان خود رسول مؤمنین با قرآن انس داشتند، زمان علی علیه السلام اون انحراف شکل نمی‌گرفت که کار تا چند سال بعد برسه به حادثه ی کربلا.

و اگر این را قبول کنیم برای ما بسیار درس آموز است. اگر قبول کنیم حسین بن علی به دلیل مهجوریت قرآن سرش به بالای نیزه رفت خیلی جدی تر خودمان را مسئول میدانیم. به بیان دیگر اینکه ما الان در کدام جبهه ایم، در کدام صف قرار گرفتیم به این بر میگردد که با قرآن هستیم یا علیه قرآن.

ان شاء الله سعی داریم در این چند شبی که خدمتون هستیم آیاتی از قرآن را باهم مرور کنیم و به همراه هم به این نتیجه برسیم که این کتاب حقیقتا کلام الله است. کلام خدای متعال است؛ و برای الان زندگی ما حرفهای بسیار روشن و مترقی دارد.

### اهمیت تحلیل درست وضعیت روز

خب دیشب عرض شد که ابلیس توانست قوم یهود را پای خودش بیاره و با اون یک نظام سلطه ای را در عالم مسلط کنه که نکته‌ی اصلیش رو بمب و سلاح و پول و ... نیست بلکه. داره فکرها را مدیریت میکنه. مدیریتش هم به این مدل هست که خطای تحلیل ایجاد کنه. آدمیان را دچار اغواء کنه ...

خب حالا نظام ما در چه وضعیه. در زمانی که چنین وضعیتی در عالم وجود دارد که یک قوم پای کار ابلیس اومده و یک نظام سلطه ی جهانی شکل گرفته وضعیت ما چه طوره؟ نظام جمهوری اسلامی کجاست؟

برخی میگن آقا وضع الان انقلاب ما خیلی بده. دلایلی هم دارند. میگن مردم برگشتند. حجاب ها را نگاه کنید... وضعیت فرهنگی، وضعیت اقتصادی و ... بیکاری، طلاق و ...

دقت کنیم که اینجا باید عمیق و دقیق صحنه را بررسی کنیم. آنگه اشتباه محاسبه کنیم. دارایی هایی را نبینیم. ضعفها را پررنگ ببینیم. به اشتباه بیفتیم. بد عمل خواهیم کرد. بسیاری از به ظاهر

شیعیانی که بله شیعه‌ی اسمی بودند یعنی علی و اولادش را قبول داشتند، حتی نامه هم نوشته بودند، ابراز علاقه هم کرده بودند، در صحنه‌ی کربلا رفتند و در صف یزدیان قرار گرفتند با تحلیلی از وضعیت موجود به این جمع بندی رسیدند. منتهی از نظر ما خطا کردند. نقاط قوتی را ندیدند. نقاط ضعفی را پررنگ تر از آنچیزی که بود دیدند و ... خیلی باید مواظب باشیم در این نقطه دچار اغواء ابلیس نشیم.

اینکه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده در کتب معتبر ما مثل کتاب شریف کافی و همتون شنیدید که فرمودند **الْعَالِمُ بِرَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللّٰوَابِسُ**. منظورشون چیست. عالم به زمان کیست؟ کسیه که اخبار تلویزیون می بینه؟ روزنامه میخونه؟ سایت چک میکنه؟ منظورشون اینه کسیه که فهم درستی از نقطه تاریخی ای که در ان قرار گرفته داره ... کسی که با چشم باز داره صحنه را می بینه نه اینکه دچار خطای محاسباتی باشه. ذهنش را مدیریت کنند. نقاط اصل و فرع را برآش جابجا کنند. باید بتونیم تحلیل دقیقی از وضعیتی که الان توش هستیم بکنیم.

## دارایی و نقاط قوت امروز

امام میفرمایند مردم زمان ما، مردم ایران از مردم حجاز زمان رسول و علی عَلَيْهِ السَّلَام خیلی بالاترند! مردم زمان رسول میدونید کی بودند. همان مهاجرین و انصاری که انقدر خدای متعال در قرآن ازشون تعریف کرده. از زندگی خودش گذشتند. از جان خودش گذشتند. ایثار کردند. در نقلهای تاریخی داریم موقعی که مهاجرین خانه و کاشانه‌ی خود در مکه را رها کردند و آمدند مدینه خب هیچ جایی نداشتند. اون موقع هم که مثل الان خانه‌ی اجاره‌ای و رهن و ... این‌ها نبود. در این وضعیت مؤمنین مدینه یعنی انصار آمدند و مهاجرین را در خانه‌ی خودشون جا دادند و به طور مشترک زندگی کردند. یک پارچه‌ای در وسط خانه کشیدند گفتند این سمت ما اون سمت شما! خیلی ایثار بزرگی بود.

امام میگن مردم ما از مهاجرین و انصار بالاترند! این حرف امام اغراق آمیز نیست؟ آیا تحلیلی پشتش هست؟ چه طوری میشه ثابتش کرد؟

به نظر برای تحلیل وضعیت یک ملت باید در نقاط عطف و سرنوشت ساز، عملکرد و برخورد اون ملت را بررسی کرد.

یکی از این نقاط عطف فوت امام راحل بود. سال ۶۸. خب تمام بدخواهان داخلی و خارجی این نظام در کمین بودند تا امام سرشو زمین بگذاره و بیان انقلاب را جمع کنند. شهید بهشتی و شهید مطهری و ... خیلی از شخصیت‌های بزرگ نبودند. آقای منتظری دو ماه قبل فوتشون عزل شده بودند و وضعیت داخلی متشنج بود. قبلش بیایم حادثه ی رحلت رسول ﷺ را بررسی کنیم. اون موقع تازه دشمن خارجی به این معنا وجود نداشت. حضرت رسول وقتی از دنیا رحلت کرد، طبق یقین تاریخی، مسلمانان مشغول بحث و گفتگو در سقیفه بودند و برای تجهیز، تکفین و تدفین هیچ کدامشان نیامدند. علی علیه السلام با تعداد معدودی از یاران خاص خودش غریبانه ایشان را به خاک سپرد.

این حادثه را مقایسه کنید با حادثه ی زمان ما. رحلت امام خمینی رهبر. سیل جمعیتی بود که به بهشت زهرا میومد. تشییعی چند میلیونی... تا چند روز بعد از رحلت ایشان، تو برخی از روستاها و شهرستانهای کوچک تا ۴۰ روز مردم هر روز میرفتند تو مسجد و شروع میکردند از صبح تا شب در سوگ از دست دادن امام گریه کردن.

مردم زمان رسول بعد رحلت ایشان با جانشینی که حضرت از ابتدای بعثت اسمش را آورده بود و در غدیر خم، ۷۰ روز قبل رحلتش برای وی بیعت گرفته بود چه کردند؟ حش را خوردند. کار به جایی رسید که حضرت زهرا س شبانه میرفتند در خانه ی انصار عهد و بیعتشون را یادآوری میکردند اما فایده ای نداشت. حرامیانی خلافت را غصب کردند و عموم مردم هم سکوت کردند. در روایات ما از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: اَزْدَدَ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ الْمَقْدَادِيُّ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرِّ الْعِغَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدُ.

مرتد شدند یعنی از طرح و نقشه ای که رسول صلی الله علیه و آله برای بعد خودش تعیین کرده بود برگشتند. نه اینکه نماز نمیخواندند. ارتداد در ادبیات قرآنی بیشتر به همین معنا به کار رفته است؛ یعنی برگشتن به عقب به این معنا که همان طرح و نقشه های غیر الهی خودش را کسی جلو ببرد.

اما با مردم زمان ما با جانشین امام خمینی فَتَاتُكَ چه کردند؟ کسی که فقط اشاره شد امام نظرشون به ایشان بوده. امام تو هیچ صحبت حضوری نیومدند ایشان را به مردم معرفی کنند؛ اما مردم این فوج فوج اوامند بیعت کردند. چهار ماهی صبح و عصر در حال بیعت بودند. اقشار مختلف مردم، شهرستانها، روستاها، دکترها، نظامیان، دانشگاهیان و ... در چنین حادثه هایی باید عظمت یک ملت را درک کرد. در نقطه های عطف.

شاید یکی بگه بابا مثل اینکه بین مردم نیستید! این مال ۳۰ سال پیش بود. الان مردم عوض شدند. حجاب ها را نمی بینی! الان دیگه همه به دنبال دنیاشوند. کسی به فکر آخرت نیست ... و

اگه کسی اینو بگه من بهش میگم حرکت یه ملت در ظرف ۲۰،۳۰ سال تغییر نمیکنه اما اشکال نداره بیا یک حادثه ی معاصرتر را نگاه کن. از عجایب عالم این است که مردمی پای کار خدا آمده اند که در خارج از سرزمینشان میرن میجنگند و بهترین جوانهایشان را در راه خدا هدیه می کنند، بعد خانواده هاشون، بجای غر، بجای شکایت بجای اینکه خسته شدیم، میان میگن، همسرش بیاد بگه شوهرم فدای رهبر. بچه ام فدای رهبر؛ مثلاً در قضیه ی شهید حججی دیدید؛ که خانواده ی وی چگونه مردانه ایستادند و خم به ابرو نیاوردند که چنین دسته ی گلی را فدا کردند.

این ها شوخی نیست به راحتی از این قضایا نگذرید. آنچیزی که اجازه نمیداد رهبرانی مثل رسول خدا و علی بن ابیطالب کارشون را جلو ببرند همین عدم همراهی مردم بود. بعد از چند تا غزوه ای که حضرت رسول انجام دادند وقتی در سالهای آخر مسلمانان را دعوت به جهاد میکردند خیلی ها کارشکنی میکردند و همراهی نمیکردند. سوره ی توبه را برید نگاه بکنید. امیرمومنان یک جنگ جمل را برگزار کرد، در جنگ دوم که صفین بود ناله ی مردان و زنان کوفی بلند شد که خسته شدیم چه قدر هزینه بدیم، چه قدر کشته بدیم. کار به جایی رسید که جنگ سوم امیرالمومنین شد جنگ نیمی از کوفیان با نیمی دیگر از کوفیان. حالا مردم ما را نگاه کنید. حدود ۳۰۰ هزار تا شهید در جنگ تحمیلی دادیم. یک بار شما شنیدید که ده تا از خانواده ی شهدا یک جا جمع بشن ناله بزنند بگن بسته خسته شدیم چه قدر هزینه بدیم ...



اگر کسی تو این چند سال بین جمعهای دانشگاهی رفته باشه دیده که چه قدر جمعهای هیاتی و مذهبی دانشجویان ما علاقه مند بودند که بتوند برن و در سوریه جهاد کنند. این شوخیه؟ چه قدر از جوونایی این مملکت به بیچارگی و بدبختی برا خودشان جور کردند و رفتند سوریه. این ها سرمایه است. این ها دارایی است باید این ها را در نظر گرفت.

بگذارید اینجا یک مبنای مهم قرآنی را عرض کنم.

در دستگاه الهی، در طرح خدای متعال برای جبهه ی حق، زمانی کار جلو میره که گروهی از مردم بیان پای کار؛ یعنی خود مردم مسیر حق را انتخاب کنند.

سوره ی مبارکه ی صف داستان غلبه و چیره شدن حضرت عیسی را اینطوری توضیح می ده. بیان این نکته هم قابل توجه است که حضرت عیسی مسیحیت تحریف شده که تو فیلمهاشون نشون میدن اصلا اهل جنگ و مبارزه نیست درحالی که حضرت عیسی حقیقی که در قرآن ذکر شده دنبال از بین بردن دشمنان انسانیت بوده است.

حضرت عیسی به اطرفیاناش، حواریونش میگه آقا بیاید بشید انصار الله. اونها هم میپذیرند و میگن ما انصار اللهم. ما پای کار هستیم.

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ اَنْصَارِي اِلَى اللّٰهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ (۱۴ صف)

این جا دقت کنید فرق است بین انصار الله با من نصر الله. من جاهد فی الله. ناصر خدا یک مقام بالاتری است. یک بار شما شغلتون معلمیه، پزشکیه و ... اما فوتبال هم بازی میکنید. یکبار شما شغلتون، کارتون همه دغدغه تون فوتباله. اینجا میشد فوتبالست.

یک بار شما در راه خدا جهاد میکنید. کمک می کند. اینجا میشد الذین یجاهدون فی سبیل الله. ینصرون الله؛ اما یکبار کارتون میشه این؛ یعنی میشد مجاهد خدا. ناصر خدا. ما در زیارتنامه حضرت ابوالفضل علیه السلام میخوانیم السلام عیک یا ناصر رسول الله. السلام علیکم یا ناصر علی بن ابیطالب. حضرت عباس کارش کمک ولی الهی بود. همه ی دغدغه و برنامهش این بود.

خب حواریون درخواست عیسی را قبول کردند و شدند ناصر خدا. انصار الله. نتیجه ی این چی شد؟ نتیجه ی اینکه این عده محکم اومدند پای کار چی شد؟

فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ

نتیجه این شد که عده ای از جامعه ایمان آوردند و عده ای کافر شدند  
فَأَيُّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبِحُوا ظَاهِرِينَ (صف ۱۴)

پس ما مؤمنین را بر دشمنانشون یاری کردیم و ظاهر شدند. چیره شدند. پیروز شدند.

خدای متعال نحوه‌ی پیروزی عیسی و حواریون را توضیح می‌دهد. به مؤمنین میگه یا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى (صف ۱۴) ... تا مؤمنین بدونند آقا راه پیروزی اینه ها. یک  
عده ای باید بیان پای کار خدای متعال. بشن ناصر خدا.

به بیان دیگر همانطور که ابلیس برای اغواء و به نابودی کشاندن همه ی آدمیان طرح داره و  
برنامه ریزی میکنه و سعی میکنه عده ای را با خودش همراه بکنه. در سمت جریان حق هم  
طرح و برنامه ای وجود دارد.

سوره ی مائده طبق برخی از روایات شان نزول آخرین سوره ای است که بر رسول نازل شده  
است. بسیاری از مباحث مهم در این سوره آمده است. آیه ی مهم ولایت که تکلیف جانشین  
بعد از رسول ﷺ را تعیین می‌کند در این سوره آمده است.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مانده ۵۵) خب  
به تصریح روایات اهل بیت ما این آیه داره علی بن ابیطالب را می‌فرماید. در واقع این آیه داره  
تکلیف جانشین بعد رسول ﷺ را معرفی می‌کند. امام بعد ایشان. ولی امر بعد ایشان علی  
ؑ و اولاد طاهرینش خواهند بود.

ما معمولاً به آیه ی قبل و بعد خیلی توجه نمی‌کنیم. اگر به آیه ی قبل و بعد توجه کنیم به نظر  
میرسد که خدای متعال داره طرح راهبردی خودش برای بعد از رسول ﷺ را بیان می‌کند.  
اون طرح اینه اول آمدن یک قوم پای کار جریان حق دوم نصب جانشینان به حق رسول نتیجه  
شکل گیری حزب الله و غلبه بر دشمنان خدای متعال و شکل گیری حکومت عدل.

آیه قبل اینه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ  
عَلَىٰ الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ  
عَلِيمٌ (مانده ۵۴)

پایه اول قوم، مردمانی که پای کار بیایند.

پایه دوم ولی الهی، امام من عندالله. انما ولیکم الله ...

و آیه آخر اینه

وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مانده ۵۶)

نتیجه شکل گیری حزب الله و غلبه ی نهایی.

خب ما معمولاً در تحلیل‌ها موند در مورد ناکامی جریان حق. اینکه هنوز بیچارگی و بدبختی و ظلم و ... در عالم هست، ضعف را در پایه ی دوم می بینیم؛ یعنی می‌گیم اگر آقا امام زمان عج بودند و ظهور می‌کردند کار حل میشد. درحالی که حرف دقیق و درست و قرآنی اینه که مشکل در مردمانی است که بیان قبول کنند که در راه خدا مجاهده کنند، هزینه بدن، پای کار ولی الهی بایستند. در این فرض امام زمان عج میتونه بوسیله ی اونها آرمانشهری که ما منتظرش هستیم، آن بهشت زمینی را شکل بده؛ و گرنه اگر چنین مردمانی نباشند امام زمان عج ظهور هم بکنند اتفاقی نمیفته. میشه شرایطی که برای اجداد طاهرینشان رخ داد. به دلیل عدم همراهی مردم به تبعید و زندانی و کشته شدن و ... کارشون کشید.

به بیان دیگر در روز غدیر که عید الله الاکبر هست یکی از دو پایه محکم شد. اون پایه ای که خدای متعال باید قرار میداد بوسیله ی رسولش مستحکم شد و اون هم معرفی خط جانشینان و امامان بعد رسول بود؛ اما هنوز ۱۴۰۰ سال است که ما منتظریم تا پایه ی دیگر شکل بگیرد.

امثال امام خمینی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ که مردم ما را بالاتر از مردم حجاز زمان رسول و علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میدانند این است که مردم ما خیلی به چنین نقطه‌ای نزدیک شدند. مردمی که حاضر شدن ذیل علم یکی از شاگردان مکتب اهل بیت، نه یکی از خود اهل بیت، بایستند، هزینه بدن، شهید بدن. این چنین مردمی واقعاً عجیب اند. موقعی که به وسیله ی رشادتهای عجیب مردم این سرزمین شاه ملعون از کشور فرار کرد و انقلاب پیروز شد، وقتی خبر پیروزی انقلاب را به شهید صدر دادند ایشان فرمودند الیوم تحققت حلم الانبیاء امروز آرزوی انبیاء محقق شد. آرزوی انبیاء چی بود؟ وقتی قرآن را نگاه میکنیم آرزوی انبیاء این بود که عده ای از مردم به ایشان ایمان بیاورند، پای کار واستن تا بشه به وسیله ی اونها بهشت روی زمین. حکومت عدل جهانی شکل بگیره.

میدونید چرا انقدر نقش مردم مهم است. چون خدای متعال نخواسته است از راه معجزه و خرق عادت کارش بره جلو؛ و گرنه کاری نداشت که حضرت حجت عج ظهور کنند و با قدرت الهی خودشان کارها را پیش ببرند. خدای متعال خواسته با اختیار انسان‌ها این کار پیش بره؛ یعنی مردمی خودشان از روی اختیار بیان انتخاب کنند.

پس در تحلیل وضعیت امروزمون خیلی مهمه به این دارایی فراوان درست توجه کنیم. میدونید چه قدر زحمت کشیده شده است تا به مردمی به این نقطه برسند. تا مردم اینگونه به راه حق اقبال نشان بدهند؟

از زمان امام موسی کاظم علیه السلام اهل بیت فرزندانشان را گسیل میدهند به ایران و در تمامی مناطق ایران پایگاه میزنند و به تربیت شیعه مشغول میشدند. این همه امامزاده ای که ما در این کشور داریم که به مراتب از امامزاده هایی که در عراق و حجاز هستند بیشتر است برای چیست؟ همه ی این‌ها در راه زیارت امام رضا بودند؟ پس چرا در شمال و جنوب و شرق و ... مزارشون هست. سیستان چه ربطی به خراسان داره. مازندران چه ربطی به خراسان داره. نباید ساده از این‌ها گذشت. این‌ها هر کدومشون اومدند و بر جمعی از مردم این سرزمین کار کردند تا آن‌ها را آماده کنند. این مردم باید تربیت میشدند تا آماده برای یک مسئولیت بزرگ و سنگین شوند. آن مسئولیت سنگین زمینه سازی ظهور حضرت حجت عج است. مسئولیت بوجود آوردن پایه و رکن اول تشکیل حزب الله.

برید کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری را بخوانید. ایشان ادعا می کند که بار اسلام بر دوش این مردم بنا گذاشته شد و در طول تاریخ حمل شد. شما می بینید بزرگان شیعه تقریباً همیشه گفت غالباً از مردم این سرزمین اند و از این ملت به وجود میان. مرحوم کلینی، شیخ طوسی، شیخ مفید، علامه حلی، شیخ بهایی، شیخ انصاری، ... کار میاد جلو حاصل خون دلهایی که اهل بیت خوردند زحماتی که آن‌ها کشیدند، زحماتی که بزرگان شیعه کشیدند، اسارتها، تبعیدها، کشتارها این می شود که این مردم، این ملت آمادگی انجام مسئولیتی بزرگ را پیدا می کنند و در راه خدای متعال قیام لله می کنند. ما حرکت مردم این سرزمین را خیلی ساده

در نظر گرفتیم. یکی از دلایلش هم این است که معاصر این حرکت هستیم فلذا خوب نمیتوانیم ابعاد عظیم آن را درک کنیم.

### عصیان قوم برگزیده

خب اینجوری که شما میگردید پس انگار همه چی گل و بلبله. مثل اینکه از وضعیت امروز و مشکلات خبر ندارید. چرا خبر داریم به اونها هم ان شاء الله در شبهای دیگر میرسیم؛ اما حرف این است که باید تمام حقایق و واقعیات صحنه را بینیم تا دچار خطای در تحلیل نشیم. همیشه دارایی ها را ندید و فقط به مشکلات و ضعف ها زل زد.

یه نکته‌ی انتهایی عرض کنم حالا این سؤال پیش میاد اگه مردمانی پای کار خدای متعال بیان، پیمان ببندند که ما هستیم، میثاق ببندند که ما به ولی الهی کمک میکنیم. کار تموم میشه؟ به صرف همین ادعا تموم میشه؟

نه خدای متعال تصریح میکنه میگه به گفتن زبونی خالی که نیست. من تک تک شما را آزمایش می‌کنم.

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (عنکبوت ۲) مردم فکر کردند تمومه همین که بگن ایمان آوردیم؛ و آزمایش نمیشوند؟

وَ لَقَدْ فْتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (عنکبوت ۳)

قطعا قطعا قبلی های شما را آزمودیم تا راستگویان، صادقین از دروغگویان از کاذبین معلوم بشه. به صرف اینکه هر کی شعار داد پس مومنه، پس انقلابیه نه. اتفاقاتی خواهد افتاد، آزمایش یعنی این دیگه، آزمایش خدا که جلسه ی امتحان نیست، اتفاقاتی خواهد افتاد، جنگ خواهد شد، امکانات خواهد آمد، تحریم خواهید شد و ... اینها آزمایشهایی است که آخرش نشون می‌ده کی راستگوست کی دروغگو...

پس امتحان در راه انقلاب قطعی است و باید توجه کرد که هر بار اشتباه و خطا باعث میشه که کار سخت تر و پیچیده تر بشه و مشکلات بیشتر بشه. قوم بنی اسرائیل مثال خوبی برای این موضوع هستند. خدای متعال امتحانات متعددی گرفت. اینها هم کوتاهی هم عصیان. این خطاهای متعدد ایشان به این انجامید که روز به روز امتحانهایشان سخت تر شد. امتحان اصحاب

سبت. امتحان تیه، امتحان قتل انفس خیلی عجیبه خدا این‌ها را جمع کنه بگه خودتون یکدیگر را بکشید در نظر بگیرید مثلاً تو این هیات بگیم آقا هر کی دیگری را بکشه این مجازات و امتحان شما بشه و امتحانهای پیچیده ی دیگر. ما در سوره ی مبارکه بقره از خدای متعال می‌خواهیم: رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا (بقره ۲۸۶) اشاره به همین مطلب داریم.

شاید این سخت و عجیب شدن امتحانات برای این است که این قوم پشیمان شود و توبه کند اما اگر درس نگیرد و به رویه ی اشتباه خودش ادامه دهد از نقطه‌ای به بعد این قوم به مرض «قساوت قلب» دچار می‌شوند: روند داستان بنی اسرائیل در سوره بقره به‌جایی می‌رسد که می‌فرماید: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً (بقره ۷۴)

دیگر قلبشان سنگ شد و عملاً از قوم برگزیده بودن کنار گذاشته شدند. بلکه با این قلب قسی دیگر وعده‌ها را باور نخواهند کرد و هرگز در مسیر قوم برگزیده استقامت نخواهند داشت. قساوت قلب یعنی طرف زمین هم که خورد بلند نمی‌شود و سینه خیز ادامه می‌دهد، هرچند به سختی. تحلیل خدا به گوشش نمی‌رود. قلبش را به روی این تحلیل بسته و باورش نمی‌کند، هرچند در عمق سختی و بدبختی فرو برود. خدای متعال می‌فرماید بنی اسرائیل یعرفونه کما یعرفون ابناء هم

این‌ها پیامبر را مثل پسران خودشون میشناختند. کاملاً میدونستند که این رسول است؛ اما با این‌همه انکارش کردند.

چون قلب قسی شده است. قلب که قسی بشه حقیقت را میدونه اما انکار میکنه. سرانجام بنی اسرائیل هم این شد که به عذاب ذلت دنیایی دچار می‌شود ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا<sup>۱</sup> و به عذاب دردناک آخرت.

۱ إِلَّا يَجْتَلِي مِنَ اللَّهِ وَ حُبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَأُوْ بِعَضْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲ آل عمران)؛ وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ... قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ... وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَأُوْ بِعَضْبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱ بقره)؛ اینان

این نکته‌ی آخر از این جهت عرض شد که بدونیم آن ملت و مردمی که پای کار خدای متعال میان، به ادبیات قرآنی برگزیده می‌شوند، امتحانات جدی‌ای را در پیش رو دارند و صرف یک شعار دادن و چند سال تو خیابون ریختن و تظاهرات کردن کار تموم نمیشه، امتحانات جدی‌ای ادامه داره و اگر در این امتحانات کاهلی کنند به ذلت و خواری دچار خواهند شد. خب وقت نشد امشب به ریشه شناسی مشکلات و تحلیل آن پردازیم ان شاء الله در فردا شب عرایضی را در این زمینه تقدیم خواهیم کرد.

### روضه شب سوم

عرض توسلی و ذکر مصیبتی داشته باشیم؛ صلی الله علیک یا ابا عبدالله یکی از دوستان که مداح اهل بیت هست نقل میکرد، میگفت برادرم از دنیا رفت. مراسم ختم و هفتم را برگزار کردیم. سه چهار تا دختر کوچک و بزرگ داشت. من یکی از این شبها که ده، پانزده روز از فوت برادرم گذشته بود، بعد از افطار منزلشان رفتم. ماه رمضان بود، ساعتی از افطار گذشته بود. دیدم یکی از دخترها عکس بابا را در بغل گرفته و افطار نمیکند. یک گوشه‌ای نشسته. گفتم یک ساعت از افطار گذشته چرا چیزی نمیخوری؟ گفت عمو جان، من همیشه ماه رمضان کنار بابام افطار میکردم، شبها مینشستم کنار بابام افطار میکردم، عمو، چگونه بدون بابام افطار کنم؟! عکس را دست میکشید و گریه میکرد. شما میدانید دختر عاطفی است. مخصوصا نسبت به پدرش. پیغمبر در بستر بود، پیراهن پیغمبر را به دست علی دادند، امیر المومنین دید زهرا خیلی گریه و ناله می‌کند، زهرا جان چیه؟ علی جان، میشه پیراهن بابام را بهم بدی بو بکشم؟! پیراهن را به فاطمه داد. پیراهن را گرفت، همین که روی چشمانش گذاشت و غشی علیها، از حال رفت. غش کرد. دختر بزرگ است. عاقل

---

که راحتی دنیایی بدتر (عدس و بصل و...) را بر راه راحتی بهتر (عزت بی پایان در نقشه الهی) ترجیح دادند، به ذلت و بیچارگی افتادند. به خاطر عصیانشان. چه سختی‌ها و ذلت‌ها که در طول تاریخ نکشیدند

است، چندین روز اسیری و بردگی و تازیانه را هم تحمل نکرده پیراهن پیغمبر را به او دادند  
غش کرد.

جانم فدای دردانه‌ی امام حسین ع، مگر یک دختر سه سال چه قدر ظرفیت داره، عکس نبود،  
تصویر نبود، سر بابا بود.

طبری این طور نقل کرده، همین که سر بابا را گرفت، سؤال کرد، **یا ابتاه! من ذالذی  
خضبتک بدمائک؟**

چه کسی پیشانی‌اش را مجروح کرد؟ چه کسی سرت را خون‌آلود کرد یک دختر کوچک  
سر بابا را ببیند آن هم کسی که تقریباً یک ماه بابا را ندیده است، هر زمان هم که سراغ بابا را  
گرفت او را زدند، حالا به بابا رسیده، اما سر بریده‌ی باباست.

خیلی طول نکشید، یک مقدار گفت. یک مقدار ناله کرد. **بابا لیتنی کنت اعمی و لم أر  
رأسک هکذا**، بابا کاش چشمانم کور بود سرت را نمی‌دیدم. گفت و گفت. خواند خواند  
یک وقت دیدند دیگر صدا نمی‌آید. دیدند سر یک طرف، دردانه‌ی اباعبدالله هم یک طرف.  
وای از دل زینب خدا میداند در آن زمان بر دل زینب چه گذشت.

الا لعنة الله على الظالمين



## جلسه چهارم: مقدمه سوال برانگیز:

شب اول عرض کردیم. یکی از حرف‌های عمق دل مردم این است که تا کی؟ تا کی باید سختی بکشیم و «در مقطع حساس کنونی» باشیم؟ تا کی یا مشکل جنگ یا مشکل تحریم یا...؟ نتیجه انقلاب در رفاه دنیایی و فرهنگ دینی و... را کی می‌دهید؟ آیا فرصت ۴۰ ساله به انقلاب اسلامی برای عمل به وعده‌هایش کافی نیست؟

دقیق‌تر نگاه کنیم، این وعده نه ۴۰ سال که ۱۴۰۰ سال پیش داده شد. قرار بود خداوند دینش را بر همه عالم بگستراند و انسان در چنان جهانی خلافت اللهی‌اش را بالفعل کند. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳ توبه) و نه ۱۴۰۰ سال که از ۵ هزار سال پیش چنین وعده‌ای داده شد؛ از زمان حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام تا آخرالزمان. هزاران سال مؤمنان در انتظار بودند تا نبی خاتم الأنبياء برسد که وعده داده شده جهان را نجات می‌دهد. حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان بشارت پیامبر آخرالزمان آمد. اکنون در آخرالزمان وعده داده شده زندگی می‌کنیم، پیامبر الأنبياء منجی آمد، اما بازهم ۱۴۰۰ سال گذشته و آنچه وعده داده شده پیش نیامده است. تا کی باید صبر کنیم؟ نکند خبری نیست؟

تا زمان کدام دولت و کدام رئیس‌جمهور قرار است این همه ظلم در دنیا ادامه یابد؟ قرار است فقیر گرسنه باشد و غنی نداند چطور این همه را بخورد؟ خدایا چرا؟ برای جواب به این سؤال مهم و سرنوشت ساز، این سؤال به واقع زندگی ما گره خورده است، چند تا مقدمه عرض کنم. تا بحث مشخص شود.

### ۱. مکر در آیات، کار ابلیس و جنودش

پدیده های تاریخی هر کدام به تعبیر قرآن، یک «آیه» است. یک درس عبرت است. نمونه های زیادی از این کاربرد در قرآن هست؛ صرفاً به عنوان یک مثال: در مورد پیروزی با دست خالی و لباس احرام در داستان صلح حدیبیه خدای متعال می فرماید: لَتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۲۰ فتح)

آیه یعنی نشانه ای که خدا را و راه درست را نشان می دهد. به زبان خودمان، تاریخ همه اش عبرت است؛ و البته «تحلیل» هر واقعه باید درست باشد تا درس عبرت درستی بگیریم. گاهی «مکر در آیات» صورت میگیرد؛ یعنی یک «تحلیل بدیل» ارائه می شود تا عبرت درست گرفته نشود. تا دچار اشتباه بشیم. مثلاً:

وَ إِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ زُمْرًا مِّنْهُمْ لَمَكْرُونَ (۲۱ یونس)

پس از شرایط سخت، رحمت و آسانی می آید. این اتفاق خارجی، یک «آیه» است و پیامی دارد. در این آیه مکر می شود و تحلیل بدیل ارائه می شود. مثلاً میگویند قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ می گویند گذشتگان ما دچار خشکسالی طبیعی شده بودند و ما ترسالی. می گویند به شانس و اقبال است. خیلی اتفاق عجیبی نیست و ...

درحالی که تحلیل درست این بود که خداوند خود تذکر می دهد: أَحْذِنَا أَهْلَهَا بِالْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ (اعراف ۹۴) ...

این سختی ها این مشکلات برای این بود که به تضرع بیفتید. به خدا رو کنید. تقوا داشته باشید. ولی نتیجه بی تقوایی و بی ایمانی، عذاب است.

سختی های طبیعی و زلزله ها و آتش سوزی هایی که هر روز در خبرها پخش می شود ولی نابود کننده نیست، همه از جنس آیه است و عبرت، قبل از عذاب اصلی خدای متعال.

پیوسته خدای متعال به خاطر اعمال اشتباهتون قارعه و زلزله و ... میفرسته ... وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ

و همه ی این ها برای درس گرفتن است تا عذاب اصلی نیاد. حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱ رعد).

ولی با مکر در آیات، همه را از معنا تهی کرده اند.

گفتیم کار ابلیس اغواء و خطای محاسباتی ایجاد کرده. یکی از روشهای معروف او و جنودش همین مکر در آیات خداست؛ یعنی پدیده ای که خدای متعال میخواد ازش برای هدایت بهره ببرد را میاد به نفع خودش مصادره می کند.

فرعون، بزرگ مکار در آیات بود و بارها از مکر در آیات او در قرآن یاد شده؛ مثلاً به محض دیدن ایمان آوردن ساحرین - که بزرگترین آیه می توانست باشد - چنین تحلیل کرد: قَالَ أَمْتُمْ لَهُ قَبْلُ أَنْ أَدْنُ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ... (۷۱ طه، ۴۹ شعراء)

گفت میدونید این ها چرا سجده کردند، خب تحلیل طبیعی این بود که این ها چون ساحرند کار موسی سحر نبود و کاری الهی بود برای همین سجده کردند این تحلیل الهی موجب میشه تا مردم معجزه ی موسی را آیه بفهمند و اونها هم ایمان بیارند

اما فرعون میاد در این آیه ی بزرگ مکر میکنه. میدونید چرا این ها انقدر سریع به سجده افتادن. چون این ها همه از قبل با موسی قرار گذاشته بودند. اصلاً موسی استاد اینهاست. به این ها گفته بود میریم اونجا شما میندازین من هم میندازم بعد چون مار من بزرگتره شما سریع به سجده بیفتید. فرعون به این ظرافت صحنه ی روشن را میاد به وسیله ی مکر در آیات مبهم میکنه تا راه تحلیل درست را ببندد.

خب این نکته ی اول که بحث مکر در آیات در راستای همان اغواء و خطای در تحلیلی که گفتیم.

## ۲. وعده‌ی خدای متعال قطعی است و جنگ، جنگ تحلیلهاست

خداوند متعال وعده‌ای داده که «آیات» بسیاری در تاریخ نیز برای اثبات آن وجود دارد: **مؤمنین اگر استقامت کنند «هرگز شکست نخواهند خورد»؛ و اگر مومن شکست ندارد، پس جنگ با او «فقط می‌شود جنگ تحلیل‌ها»** تا مومن خودش این مسیر بی شکست را ادامه ندهد. حیات جبهه مقابل تنها راهش همین است.

آیات بسیاری در مورد شکست ناپذیری مومنان در مسیر الهی هست. چند نمونه را باهم ببینیم. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (صف ۱۰)**  
دقت کنید اونور ایمان نداشتن و جهاد نکردن عذاب الیم است. بیچارگی است.

حالا اگه ایمان حقیقی بیاوریم و جهاد کنیم  
**تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (صف ۱۱)**

آخرت وضعمون خیلی خوب میشه  
**يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (صف ۱۲)**

کنارش دنیا را هم خواهیم داشت. دنیای آبادی هم خواهیم داشت.  
**وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بُشْرُ الْمُؤْمِنِينَ (صف ۱۳):** بلکه فتح قریب (نه دور و سخت) دنیایی در کنار ثواب آخرتی خواهد بود.

یک سوم سوره آل عمران (از آیات ۱۲۱ تا ۲۰۰، ۸۰ آیه) در مورد علت شکست جنگ احد است که مبادا دچار اشتباه در تحلیل شوید، گفتیم جنگ جنگ تحلیل هاست. این شکست به معنای دروغ بودن وعده خداوند نیست. **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ** این بیان نشان می‌دهد وعده خدا آن بوده که شکست در کار نیست.<sup>۱</sup>

۱ **وَ كَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا صَعَفُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (آل عمران ۱۴۶)** و ما كان قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (آل عمران ۱۴۷)

اگر پای کار واستید و استقامت کنید. دنیا و آخرت را توأمان دارید. بسیاری از آیات این مطلب را می‌فرماید.

فَاتَاهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران ۱۴۸)... بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (آل عمران ۱۵۰)

جلو تر باز در همین سوره می‌فرماید... آگه خدا را یاری کنید هیچ کس بر شما پیروز نمیشه.<sup>۱</sup>  
**نکته‌ی بسیار مهم این است که در قرآن حتی یک جا هم نداریم که پیامبری به خاطر قدرت طرف مقابل شکست بخورد.** حداکثر این است که اگر خیلی کم ایمان آورده اند، خداوند پیامبر را بیرون برده و خودش آن کفار را عذاب کرده است.

خداوند خود تضمین کرده که اگر «مؤمن» باشید در هر شرایطی شما برترید! وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران): ولی تنها اگر مومن باشید، باور کنید خدا را. قدرت خدا را.

و لقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين؛ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ؛ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (صافات ۱۷۳):  
وعده الهی است که جند خدا همواره غالبند. به شرطی که حقیقتاً جند خدا باشند.<sup>۲</sup>  
هرچه شکست است در میان خود مؤمنین ریشه دارد و ناشی از این قبیل عوامل است.

---

۱ إِنْ يُضْرِكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يُخْذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يُضْرِكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَتَبَتُوكَلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰ آل عمران)

۲ یا آیات دیگری مثل إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۱ غافر)

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ اللَّهُ لَا يُجِبُ كُلَّ حَوَانٍ كَثُورٍ (۳۸ حج): خداوند همیشه دفاع می‌کند از مومنان.  
«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» (رعد، ۱۱). این قاعده خداست که تنها متغیرهای درونی اقوام است که تغییر شرایط آنها را ایجاد می‌کند؛ یعنی اختیار کامل به خودشونه و خارج از خودشان منوط نیست.

مثلاً در مورد شکست مؤمنین در جنگ احد. خب میدونید شکست بدی هم بود. خیلی صدمات هم وارد کرد. رسول خدا دندان مبارکشان شکست. علی عَلَيْهِ السَّلَام ضخمهای سنگینی برداشت. حمزه اسد الله شهید شد. ۷۰ نفر از مؤمنین شهید شدند. از لحاظ روحی مؤمنین خیلی ضربه خوردند. در چنین شکستی که دو سال بعد از شکل گیری مدینه است؛ و خب در اون حادثه عده ای کلا به این جمع بندی رسیدند که آقا اصلاً اشتباه کردیم به این رسول ایمان آوردیم. کاش همراهی نمیکردیم و ... خدای متعال میاد این شکست را درست تحلیل می کند. وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِآيَاتِهِ: وعده های خدای متعال داشت محقق میشد، داشتید اونها را ریشه کن میکردید.

حَتَّىٰ إِذَا: همواره پیروز بودید و پیش می رفتید تا اینکه

فَشَلَّيْتُمْ: خود مؤمنین استقامت را در مسیر از دست بدهند و جلو نروند

وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ: تنازع داخلی

وَ عَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ عصیان کردید بعد از اینکه داشتید پیروزی ای که دوست داشتید را میدید.

مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ... (۱۵۲ آل عمران)

عصیان از نقشه الهی، بعد از دیدن مال دنیا. برخی از شما دنبال دنیا راه افتادند. برای همین زمین خوردید. این دنیا طلبیه خیلی چیز عجیب غریبی نیست. انصافاً الان کدام از ما در این وضعیت اقتصادی بیش از آنکه به فکر خود باشد به فکر پیشبرد نقشه خداوند است؟ اگر مثلاً یک ماشین خارجی دستانم برسد و پولش را داشته باشیم درحالی که دارد گران می شود، در همین وضعیت اقتصادی نمی خریم؟ اول به فکر منافع خودمانیم. این ها استقامت نیست. (به بحث خیانت برخی مسئولین و تقصیرهای دیگران هم می رسم. ولی اکنون هر کسی خودش را بسنجد). این طوری انقلاب پیش نمی رود.

تو همین شرایط شکست احد، خدای متعال می فرماید: إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا (۱۵۵)

آل عمران): گناهان قبلی شما باعث شد که ابلیس بتونه شما را بلغزونه

**پس حال که مومن شکست ندارد جنگ می شود جنگ تحلیل ها تا مومن خودش دست از استقامت در این مسیر بی شکست بردارد. تنها راه**

## پیروزی و حیات جبهه مقابل همین است. مبادا با تحلیل اشتباه، جریان تاریخ را عوض کنند.

در واقع صحنه استقامت مومنان در راه خدای متعال، شبیه تونل وحشت شهر بازی است که فقط می ترساند تا ببیند چه کسانی مومن می مانند؛ و گرنه این قطار داره به سمت خروج از این تونل و روشنایی حرکت می کند، ان شاء الله این مطلب را در بحث اضطرار بیشتر توضیح خواهیم داد.

**وقتی مستکبر این «شکست ناپذیری» را بداند فقط در تلاش است تحلیل مؤمنان را عوض کند.** شرایط را طوری نشان دهد که مومن دست از ادامه بردارد یا خیانت کند. («وسوسه» می کند؛ و سردمدار این سلسله، ابلیس است که «بر مؤمنین» هیچ

سلطه ای ندارد و تنها می تواند «وسوسه» و «اغوا» کند:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰ نحل) و... از دیگر آیات.

چنان که ذکر شد فرعون هم با این همه قدرت، خوب فهمیده است که «تنها راه سواری گرفتن ناحق از مردم، «استحمار» آنهاست»؛ از قدرت صِرف در راه باطل کاری بر نمی آید:

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ (۵۱ زخرف): فرعون ندا داد که این همه وضع خوب مادی، ساختمان های سربه فلک کشیده،

کدخدایی دهکده جهانی، تکنولوژی و ثروت و... من را نمی بینید؟

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲ زخرف): حال من بهترم یا این پیامبر فقیر بی زبون؟ بدون رسانه که نمیتونه حتی از خودش دفاع کنه!

فَلَوْ لَا أَلْقَى عَلَيْهِ أُسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳ زخرف): من که تکنولوژی و... دنیوی دارم حق هستم نه این کشور با مشکلات اقتصادی! درحالی که این مقایسه هیچ مبنای منطقی ندارد.

فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۴ زخرف): اینگونه، قومش را «استحمار کرد، سبک مغز کرد». «پس» اینگونه بود که اطاعتش کردند.

عرض شد که یک زمانی ابلیس به وسیله ی فرعون این اغواء و خطای در تحلیل را به وجود میآورد الان بوسیله ی یک نظام سلطه ای که در راسش دولت آمریکا قرار گرفته داره این کار را میکند. ابزارش هم که رسانه است. عملاً امروز امپراطوری رسانه ی دنیا دست شبکه ی صهیونیزم است و تلاششون هم استخفاف و فریب دادن جهانیان است.

### کدام تحلیل درست است؟

دلیل و سند درستی وعده‌های خدای متعال و تحلیلهایی که در قرآن ارائه کرده است به وسعت همه تاریخ است. همه اتفاقات تاریخ را بشینید به تماشا. هر جا مومنانی که میثاق راه خدا را پذیرفته اند، بر میثاق پای فشرده و استقامت کرده اند پیروز شده اند.

خدای متعال داستان طالوت را نماد این قضیه کرده است. طالوتیان به شدت از دشمن خودشان ضعیف تر بودند. در این بین رسولشان برایشان فرمانده ای انتخاب کرد و گفت برید به قتال و مبارزه با دشمن خدا کمک می‌کند. بالاخره بعد بهانه گیری هایی تعداد کمی با طالوت همراه شدند، اکثریت این افراد هم در آزمایشهایی که در طی مسیر صورت گرفت شکست خوردند و کنار رفتند و تعداد کمی رسیدند به سپاهیان جالوت. خدای متعال صحنه ی نبرد را اینطوری تعریف می‌کند: همون عده ی کم که رسیدند گفتند: قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ (بقره ۲۴۹)

امروز ما خیلی کمیم توان مقابله با جالوت و جنودش را نداریم شکست میخوریم. نگاه چه قدر سپاه و امکانات و اقتصاد و سیاست و کلاهک هسته ای و ... داره!

اما عده ای که تکیه شون به خدای متعال بود. آخرت را قبول داشتند. گفتند ... قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره ۲۴۹)

نتیجه چی شد؟ این‌ها خیال پردازی کردند. بر اساس نگاه امروز ما خیال بافی کردند. الکی آرمانگرایی کردند خب آقا وقتی ضعیف تری بیجا می‌کنی در میفتی! نه خیر اشتباه فکر می‌کنی. فقط که این امکانات مادی نیست. قدرت خدا را هم این وسط تو محاسبات دخیل کردید یا نه!؟



فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ (۲۵۱ بقره)

به اذن خدا، به نصرت خدا جالوتیان را نابود کردند و داوود که یکی از سربازان طالوت بود جالوت را کشت و در همین مبارزه بود که  
وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ (۲۵۱ بقره)

خدای متعال فرمانروایی و حکمت و علم را به داوود داد. به نکته‌ی داخل پراتز فکر نکنید فقط راه علم و حکمت درس خواندن. خدای متعال تو میدان مبارزه به داوود علم و حکمت می‌ده. به همین انقلاب خودمان بنگریم، در این ۴۰ سال «هرگاه انقلابی بودیم پیش رفتیم؛ و هرگاه پیش نرفتیم به خاطر آن بود که جایی انقلابی نبودیم».

البته در هر حال، بعضی دل به تحلیل الهی نخواهند داد. به دلیل آن که سردمدار این جریان بوده اند و گناهانش و پال گردنشان شده است یا... نمی خواهند ایمان به تحلیل درست بیاورند چون منافعشون به خطر میفته یا... اینان در صدد کشاندن مردم به سمت تحلیل خودشانند و خداوند هم به طرف تحلیل خودش؛ و در واقع این‌ها جنود ابلیس اند.

#### ۴. پیروزی و موفقیت بسیار آسان است فلذا خدای متعال شاکی است!

با توجه به مطالب قبل روشن شد صحنه استقامت، صحنه ی نبرد اصلی صحنه «راحتی» است. صحنه ی دشواری نیست چون خدای متعال هم در این صحنه و میدان حاضره و با وجود خدای متعال کار آسانه. سخت نیست؛ اما به دلیل تحلیل اشتباه، به دلیل خطا در محاسبه، پیوسته مالک ها از دم خیمه معاویه بازگشته اند. آگه دوستان در تاریخ خونده باشند یا در سریال امام علی علیه السلام دیده باشند، بعد از نبردهای نفس گیر بین معاویه و علی. کار به جایی رسید که سپاه شامیان مغلوب شد. مالک با سربازانی به سمت خیمه ی معاویه حمله برد و داشت چشم فتنه کور میشد؛ اما در همین حال عمر و عاص خدعه ای کرد. اشتباه تحلیلی بوجود آورد. مسلمانان جاهل را اغواء کرد. قرآن بر سر نیزه کرد؛ و گفت ما تسلیمیم و حاضریم بر اساس قرآن با شما مذاکره کنیم. مالک خدعه را فهمید اما سایرین نفهمیدند و مالک را مجبور به توقف کردند. درحالی که اگر یک شمشیر دیگه زده بودند معاویه از بین رفته بود و شاید روند تاریخ عوض میشد. علی خلیفه مطلق میشد. بعدش حسن ع. بعدش حسین ع؛ و کار به کربلا نمی‌رسید.

همین اتفاق در مورد بنی اسرائیل هم در فتح ارض مقدسه افتاد<sup>۱</sup> دو نفر از مومنینی که از خدا میترسیدند گفتند نگاه کنید آگه فقط داخل این سرزمین بشیم به وعده ی الهی پیروز خواهیم بود و حکومت عدل را شکل خواهیم داد.

ادخلو علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم غالبون  
تنها کافی بود با اعتماد به وعده الهی یا به جلو بگذارند و پیروز شوند. چون خداوند وعده «شکست ناپذیری» مومنان را داده است؛ اما «اعتماد به غیب» نکردند. دچار اشتباه در تحلیل شدند. گفتند اون تو یک قوم قوی هست، قوم جبار هست و ما میترسیم و داخل نمیشویم.

حالا که معلوم شد کار اونقدر هم سخت نیست در میایم که چرا خدای متعال از ما طلبکار است. چرا او از ما ناراحت است و خطاب می کند

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶ حدید)... آیا زمان آن نرسیده که مؤمنین خاشع شوند و مانند اهل کتاب نباشند که وعده‌ها برایشان (به سبب عصیانشان) عقب افتاد و طولانی شد، پس قلبشان قسی شد و (به جایی رسیده اند که اکنون) بسیاری شان فاسقند؟ جالب است که با تحلیل اشتباه، با خطای محاسباتی، کاملاً موضع عوض می شود: ۵۰۰۰ سال است که وعده‌های خدا در مورد قدرت مؤمنین و بهشت زمینی، مدام با مانع روبرو می شود. قسی القلب اعتراض می کند که «پس کو؟ چرا خدا این را ایجاد نمی کند. دیگه خسته شدیم مگه مسخره ایم!» و خدا اعتراض می کند که: «با وجود این وعده‌ها و راست بودنشان، پس

۱ و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْت أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَتَّذُّبُوا عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانكَبُوا عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۳) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴) مانده:

کو؟ مگر چه خواستیم؟ چرا در طول تاریخ ۵ هزار ساله یک عده مومن نبودند که فقط استقامت کنند تا حتما و حتما پیروز شوند؟»

یک نکته ای که اشاره شد را کامل کنم. بعد از اینکه مسلمانان مالک را متوقف کردند و حکمیت تحمیل شد اصرار کردند که نماینده ی علی هم مالک نباشد بلکه ابوموسی اشعری باشد. با اصرار این را بر علی تحمیل کردند. مدتی مذاکرات ابوموسی و عمر و عاص ادامه یافت تا در انتها عمر و عاص ابوموسی را فریب داد و نتیجه حکمیت شد خلع علی و خلافت معاویه. وقتی که نتیجه این شد و مردم مشکلات حکمیت را دیدند، همونهایی که حکمیت و ابوموسی را بر علی تحمیل کرده بودند آمدند گفتند که تقصیر علی بود و باید علی توبه کند.

ما نفهمیدیم و توبه کردیم علی هم که به حرف ما گوش کرد باید توبه کند! جل الخالق! تاریخ برای درس گرفته. ببینید کار به کجا میرسه که همونایی که شمشیر گذاشتند زیر گردن علی بهش فشار آوردن که بگو مالک برگرد بعد که علی مجبور شد و باهشون همراهی کرد و حکمیت را قبول کردند گفتند تقصیر علی است. نباید کوتاه میومد!

سر قضایای برجام، سر این مذاکراتی که شد اصلاً توبه و مقصر هم به کنار، «ما دنبال پیدا کردن مقصر نیستیم. مقصر اصلاً رهبر (چنان که اشتباه جمعیت را نیز به گردن گرفتند در عین حال که از ابتدا با این مذاکرات موافق نبودند و تحذیر میدادند) یا دولت یا مردم یا هر کسی دیگر که باشد؛ **حداقل عامل شکست را درست تحلیل کنیم:** عامل شکست ما **انقلابی**

**نبودن بود.** **انقلابی عمل نکردن.** هر که عامل انقلابی عمل نکردن بود مقصر است

میخواهد چپ باشد راست باشد، اصولگرا باشد اصلاح طلب باشد. اکنون هرچه سختی حاصل از این واقعه هست مانند گرانی ها، حقارتی که داریم تحمل می کنی، تعطیل شدن هسته ای و ... ناشی از همین است.... **این نکته در ذهنمان باشد که ضربه ای که خوردیم به**

**خاطر رها کردن انقلابی گری بود.** تحلیل های دیگر را ارائه خواهند داد تا مردم را به اشتباه بنوازند و خطایی که صورت گرفته ادامه پیدا کنه. ولی هر کسی هر مقدار ضرر کرد و ضربه زد و... از این بود که انقلابی نبود. نشانه اش هم این است که هر جا انقلابی بودیم پیروز شدیم و برکتش را دیدیم: مدیریت جهادی، جنگ، جهاد سازندگی و... مبادا با یک تحلیل

اشتباه، ما را از انقلاب پشیمان کنند یا از حکومت دینی یا به دادنِ موشکی برسازند یا ... . عامل شکست را که بشناسیم می توانید جلوی شکست را بگیریم».

این حرف رهبری در آبان ۱۳۹۲ را خوبه باهم مرور کنیم: «بنده همچنان که گفتم خوشبین نیستم؛ من فکر نمیکنم [از] این مذاکرات آن نتیجه‌ای را که ملت ایران انتظار دارد، به دست بیاید، لکن تجربه‌ای است و پشتوانه‌ی تجربی ملت ایران را افزایش خواهد داد و تقویت خواهد کرد؛ ایرادی ندارد **اما لازم است ملت بیدار باشد. ما از مسئولین خودمان که دارند در جبهه‌ی دیپلماسی فعالیت می‌کنند، کار می‌کنند، قرص و محکم حمایت میکنیم، اما ملت باید بیدار باشد، بدانند چه اتفاقی دارد میافتد [تا] بعضی از تبلیغاتچیهای موجب‌بگیر دشمن و بعضی از تبلیغاتچیهای بیمزدوموجب - از روی ساده‌لوحی - نتوانند افکار عمومی را گمراه کنند.**» این همان تحلیل است که در لحظه شکست لازم است درست باشد و نه تحت تاثیر تبلیغاتچیهای اجنبی.

حواسمان باشد ما هزینه های برجام را متحمل شدیم تا ملت بیدار بشوند و به تحلیل درست برسند اما دوباره الان برخی در حال مکر در آیات و ایجاد خطای تحلیل اند. دوباره مردم را میترسانند تا راه را برای ادامه دادن این مسیر اشتباه هموار کنند.

اسلام برای مردم احترام قائل شده است. بهشون اختیار داده است. این ملت و مردم اند که باید انتخاب کنند: استقامت در راه خدا تا پیروزی حتمی؟ یا خسته شدن و ذلت؟ نتیجه به انتخاب ملت بستگی دارد و جنگ هم جنگ تحلیل است. در سر یک دو راهی هستیم مقاومت و استقامت تا به پیروزی برسی یا خسته شدن و سازش تا به ذلت دنیا و عقبی برسیم! حال، باید جامعه ما این مسیر را انتخاب کنیم. باشد که اگر عصیان نکنیم، پیروزی بسیار نزدیک باشد.

شما خودتون ببینید. در چند سال گذشته که جلوی دشمن کوتاه نیومدیم و کشور یک پارچه متحد شد و راه استقامت را انتخاب کرد پیش رفتیم یا عقب افتادیم؟ یادتان میاد زنجیره های انسانی چند کیلومتری در حمایت از انرژی هسته ای حق مسلم ماست ...

وضعیت الان را با اون موقع مقایسه کنید! از لحاظ اقتصادی، چه قدر پول دست مردم بود، کار رونق داشت ... در زمینه ی سیاست خارجی چه قدر کارمون جلو رفته بود. بسیاری از کشورهای دیگر جهان ما با علیه آمریکا داشتند همراه میشدند. از لحاظ علمی چه قدر پیشرفت کردیم. هسته ای، نانو، فضایی، موشکی و ... از همه لحاظ جلو افتادیم. خود او با ما حدود سال ۹۱ میگه اگه یکی دو سال دیگه ایرانی ها تحریمها را تحمل کنند و کم نیارن دیگه تحریم ها بی اثر خواهد شد؛ اما در نقطه ای که مالک داشت خیمه ی معاویه را از جا می کند و انقلاب اسلامی داشت از یک گردنه ی خطر به سلامت عبور میکرد، عده ای خیانت کردند و فریاد سازش سر دادند. تحلیل اشتباه آوردند وسط. گفتند چرخ سانتریفیوژها بچرخه چرخ کارخانه ها هم بچرخه. چرخ زندگی مردم هم بچرخه! حافظه ی تاریخیمون را از دست ندیم. البته این عده فقط دولت کنونی نبودند. خیلی ها بودند. خیلی ها بودند که انقلابی گری را کنار گذاشتند. حواسمون باشه برای چی وضع به اینجا رسید؛ و بدونیم که اگه الانم از این مسیر به مسیر مقاومت برنگردیم. کار بدتر میشه. منتظر دلار ۲۰ هزار تومنی باید باشید. منتظر اون روزی باشید که انقدر ذلیل بشیم که تا رئیس جمهور آمریکا یک تهدید میکنه اینجا قیمت ها دو برابر بشه. اگه جامعه از خطای تحلیل خودش توبه نکند، همدیگر را بیدار نکنیم کار از این هم بدتر خواهد شد.

## روضه

عرض توسل و ذکر مصیبتی بکنیم، صلی الله علیک یا ابا عبدالله  
انقلاب و قیام ما به قیام ابا عبدالله شابهتها و قرابتهای زیادی داشت. اهدافش، روشهاش، اما یکی از قرابتهای ویژه اش این بود که به برکت این قیام و انقلاب افرادی که دچار آلودگی ها و نقصهایی بودند فرصت برای برگشت و توبه و اوج گرفتن یافتن. یکی از این افراد شاخص شهید شاهرخ ضرغام است. شاهرخ ضرغام کسی بود که قبل انقلاب گنده لات تو کاواره های تهران بود اما به عشق خمینی رضی الله عنه زندگیش متحول شد و در جبهه های جنگ بعد از رشادتهای عجیب شهید شد و لقب حر انقلاب گرفت.

صبح روز عاشورا حر احساس کرد راه را اشتباه رفته است. احساس کرد که این صحنه ی حق و باطل است. فهمید صحنه، صحنه ی بهشت و جهنم است. صحنه صحنه ی یک آزمایش و امتحان بزرگ است. لذا به شدت بدنش میلرزید. از این که چنین گناه بزرگی را انجام دهد. حر قهرمان نامی کوفیون بود این لرزش عین شجاعت است. کسی که از گناه بدنش لرزش برمیدارد و صحنه ی گناه را ترک می کند این شجاعت است ترس نیست. اگر ترسد بی باکی و بی مبالاتی است. سرش را پایین انداخت. لرزان او مد خدمت ابی عبدالله. هل لی من لدنک التوبه، پسر زهرا من اولین کسی بودم که راه را بر تو بستم. پسر زهرا من دل خانم زینب را لرزوند، من رباب، سکینه و رقیه را ترسوندم. آیا راه برگشتی هست؟

اسلام بن بست ندارد، هر جا و در هر وضعیتی باشی آگه واقعاً بخواهی میتونی برگردی و صعود کنی. وضع ما از حر که بدتر نیست اون دل خانم زینب را لرزانده بود. او دل رباب، سکینه بانو ... ابا عبدالله توبه اش را پذیرفت.

رفقا امشب بیاید واقعاً به آقامون بگیم آقا جان یابن الحسن ما خیلی کم کاری کردیم، آقا هیچ باری از رو دوش شما که برداشتیم همش هم موجب آزار و ناراحتی شما شدیم، آیا برای ما راه برگشتی هست. هل لی من لدنک التوبه ما کم گذاشتیم، دنبال دنیا افتادیم. راه توبه ای هست. نکند بار دیگر صبر و بصیرت از دست بدهیم و پرچم انقلابی دیگر زمین بماند و خدا آن روز را ان شاء الله نخواهد آورد. مردم و مسئولین و... اکنون همه را می گویم. همه هر کاری از دستان بر می آید بکنیم که این پرچم زمین نماند. نکند بازهم با تحلیل اشتباه و شکستی دیگر، هزینه ای سنگین بدهیم. هزینه ای به عظمت خانه نشینی علی علیه السلام و اولادش؛ یا به عظمت ذبح حسین علیه السلام و خانواده اش. هزینه بسیار سنگین است، هزار سال است که برایش گریه می کنیم، حسین علیه السلام را دادیم، بهترین جوانان دوران ها را دادیم؛ مبادا یک بار دیگر علی اکبر ها بخواهند ذبح شوند تا ما بفهمیم حق چیست و باطل چیست...

ابا عبدالله حر را در آغوش گرفتند بلندش کردند گفتند حر تموم شد، تو برگشتی، دیگه شرمنده نباش. ما از تو گذشتیم. حر تاب زنده موندن نداشت. اذن گرفت که زودتر به میدان بره و با عمل خودش هم بازگشت و توبه اش را اثبات کنه. ابا عبدالله اذن داد.

خودش را به سپاهیان کوفی معرفی کرد. صدا زد ای مردم کوفه، امیدوارم ابرهای رحمت خدا از شما دور بشه، من حسین را دعوت نکردم اما شما برای وی نامه ی فرستادید و او را دعوت کردید و الان در برابر وی شمشیر میکشید. جنگ نمایانی کرد، تعداد زیادی از دشمنان را به درک واصل کرد. وقتی که روی زمین افتاد اباعبدالله بالای سرش آمدند. به به حری که تا چند دقیقه پیش در صف دشمنان اهل بیت بود حالا عزیز فاطمه بالای بالینش میاد روز عاشورا ابی عبدالله بالای سر همه ی شهدا نیامد. بالای سر بعضی ها آمد. یکی از آن‌ها حر بود. نقل شده که در اینجا ایشان به حر فرمودند، تو حری، همانطور که مادرت تو را حر نامید.

آقا جان شما لحظات آخر، بالای سر حر آمدید، سر وی را به دامن گرفتید نوازش کردید، اما دلها بسوزد برای شما، یا اباعبدالله کسی نبود در گودی قتلگاه که سر شما را به دامن بگیرد و وضع خده علی الرمل و التراب، صورت را بر خاک گرم کربلا گذاشت در حال مناجات با خدا بود که یک وقت صدای حمله ی دشمن را شنید که خیمه هایش میروند، روی دو زانو بلند شد فرمود یا شیعة آل ابی سفیان، ای پیروان ابی سفیان من هنوز زنده ام، اگر مسلمان نیستید آزاده باشید تا زنده ام به خیمه ها نزدیک نشوید. شمر ملعون فریاد زد: برگردید حسین هنوز زنده است.

الا لعنة الله على الظالمين.

## جلسه پنجم:

### مقدمه سوال انگیز:

چرا امام حسین علیه السلام شکست خورد؟ حتی همان شکست ظاهری در جنگ؟ مگر دیشب نگفتیم قاعده آن است که خداوند یار هر کسی باشد شکست نمی خورد. امام حسین علیه السلام مگر اشتباهی کرد یا مومن نبود؟ چرا خدا ۷۲ یار خالص امام حسین علیه السلام در این جنگ را یاری نکرد؟ وعده‌ای که از خداوند نقل کردیم دروغ بود؟

در جلسه قبلی مردمی پرسیدند تا کی صبر کنیم؟ ۴۰ سال گذشت بس نبود؟ شما مبارزه با امریکا را امتحان کردید و گفتید پیروزی نزدیک است؛ مهلتی که ببینیم این وعده راست بود یا نه تمام نشده؟ در پاسخ گفتیم که پیروزی و رسیدن به مقصد والای نقشه الهی، کار راحت و «بدون شکست» ی است؛ و گفتیم که اتفاقاً خداوند با نگاه واقعی به تاریخ، طلبکار است که

چرا این همه مدت طول کشیده و مومنینی پیدا نشده اند که این راه آسان را بروند اما فقط طولانی شدن مسئله نیست. در ایران، مومنینی پای کار آمدند چنان که در زمان بنی اسرائیل هم آمده بودند، به امید وعده‌های الهی بر راحتی و شکست ناپذیری راه خدا؛ اما



همواره مجاهدان و مردم در عمق دلشان می پرسند: چقدر سخت! مگر قرار نبود مسیر سریع و راحت باشد؟ چرا امام حسین علیه السلام که اوج مومنان است به خاک و خون کشیده شود و حرم و اهل بیت ایشان که اوج اخلاصند به اسارت و سختی تن در بدهند؟ برای آن که به دام «اغوای» ابلیس و اشتباه تحلیل نیافتیم و بتونیم مسائل بالا را تحلیل کنیم باید یکم دیگه هم از طرح خدای متعال و دستگاه محاسباتی خداوند بیشتر مطلع شویم. چند نکته عرض کنیم.

### ۱- کفایت یک قوم برای تحقق بهشت زمینی

راه رسیدن به بهشت زمینی چیست؟ آیا همه انسان ها باید خوب بشوند تا دنیا خوب بشود؟ این که خیلی سخت است. فرشتگان هم فهمیدند که این شدنی نیست: *وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ... (۳۰ بقره)*. اما خدا یک وعده دیگر هم داد: «یک قوم» هم اگر واقعاً بخواهد به این بهشت برسد، می تواند

یک «ملت» هم اگر بخواهند می توانند. میتوانند هم خودشان برسند و هم زمینه ساز رسیدن دیگر مردم عالم به این بهشت زمینی شوند.

فلذا از زمان نوح گزارشات قرآنی را که می بینیم همش تلاش بر این است که رسل بتوانند قوم خودشان را همراه کنند تا حرکت وسیعی شکل بگیرد.

این هم بیان شده است که اگر قومی پای کار بیاید و به وظائفش عمل کند به سرعت به همان بهشت دنیوی خواهد رسید. به بیان دیگر سنت خدا این است که از میان مظلومین عالم، یک قوم باید ایستادگی کند. یک ملت باید بتواند مبارزه کند. یک مجموعه انسانی باید صلاحیت نشان دهند. هر جامعه ای که از میان مظلومین برخواست و توانست، برگزیده می شود. به بیان دیگر گویا که خداوند گذشت کرده از این که حتماً همه بیدار شوند و همه راه درست بپیمایند، همه بصیرت یابند و همه مبارزه کنند تا بهشت دنیوی شکل بگیرد. بلکه به این رضایت داده که آگه فقط یک ملت بیدار شد و حرکت کرد بهشت دنیوی شکل بگیرد و مستضعفین و ارثان زمین شوند.

در زمان رسول این اتفاق داشت میفتاد؛ یعنی وقتی انصار و مهاجرین با رسول عهد و میثاق بستند با سرعت خیره کننده ای حرکت مومنان رو به جلو میرفت تا جاییکه در کمتر از ده سال قدرت مطلق شبه جزیره شدند و حضرت شروع به نامه نگاری به قدرتهای بزرگ عالم در اون روز کرد. ایران و روم؛ و اگر ان مردم همانطور پای کار می ایستادند و ایستادگی میکردند به سرعت وعده ی خدای متعال مبنی بر اظهار علی الدین کله محقق میشد.

## ۲- این راه، دکمه بازگشت ندارد

گاه از ما می پرسند که چرا باید به لبنان و فلسطین کمک کرد؟ به مستضعفین عالم چرا باید کمک کرد؟ مگر ما خودمان مشکل نداریم؟ یک جواب عقلایی است که معمولاً می دهند و الان کاری به آن نداریم؛ همین که اصلاً کمک کردن به نفع حل مشکلات خودمان است. همین که امنیت می آورد، همین که از جنگ ۳۳ روزه قیمت نفت چند دلار می رود بالا که هرگز درآمد حاصل از آن را به مستضعفین لبنانی نداده ایم، نصف آن را هم ندادیم. همین که به جای اینجا داریم آنجا می جنگیم، همین که اصلاً همین کشورهای عاقل تر از ما در این محاسبات حاضرند چند برابر این پول را بدهند به این گروه ها که به جای ایران به آن ها دل ببندند؛ و... همین که هر عاقلی می فهمد. کاری به این که در اسلام مرز میان مسلمانان هم بی معناست ندارد؛ اما این ها جواب اصلی نیست. جواب اصلی آن است که اساساً انقلاب اسلامی را خداوند به دلیل همان سنت هایش که گفتیم، برای نجات مستضعفین جهان به ما داد؛ و ما به خاطر اینکه انقلابی بمانیم وظیفه داریم به مستضعفین عالم کمک کنیم. تاریخ هم به ما نشان داده است که هر جا به انقلابی گری پایبند بوده ایم پیروزتر بودیم و هر جا شکست خورده ایم به خاطر عدم رعایت وظایف انقلابی بوده است. اصلاً اگر از همین مقدار کمی هم که فعلاً به این نقشه پایبندیم بخواهیم عصیان کنیم، بخواهیم مبارزه با امریکا یا کمک به مستضعفین را کنار بگذاریم، غیر از عقل خودمان خدا هم می گوید این برکاتی که تا اینجا به خاطر انقلابی گری بهتون داده ام را از شما خواهم گرفت.

اساساً همین چیزی هم که داریم به خاطر خرجی است که در راه نقشه خدا می کنیم؛ و این «تحلیلی است که خدا ارائه داده». به کدام تحلیل ایمان داریم؟ این که دیگرانی می گویند

پولمان را به مستضعفان بدهیم پولمان کم می‌شود؟ یا این که خدا می‌گوید پول را در جایش بدهیم پولمان زیاد می‌شود؟

دشمن می‌خواهد برای ما جا بیندازد که اگر به مستضعفین عالم کاری نگرفتید و با آمریکا همراه شدید، با آمریکا کنار آمدید، گذاشتید کارش را در منطقه بکنه مشکلات شما حل می‌شود! این تصویری است که دشمن می‌خواهد برای ما جا بیندازد. من کاری به آن ندارم که هر کشوری هم که با آمریکا بست بدبخت شد، کاری به دو سه میلیون قبرستان خواب مصر ندارم که همه مملکتش را به دست امریکا داد، کاری به ذلت عربستان ندارم و کاری به فقرای عربستانی که هرگز در سفر حج آن‌ها را نمی‌بینیم و در شهرهای مختلف عربستان پراکنده اند هم ندارم؛ کاری به شیر دوشی امریکا از هر کدام از این کشورها هم ندارم و به اینکه همان کره جنوبی اش ده‌ها برابر ما کار می‌کند آنقدر که اگر ما کار می‌کردیم اکنون دنیا زیر چنگمان بود ولی هنوز کاپیتولاسیونشان را به زور باید بردارند. کاری به این‌ها ندارم، فرض می‌کنم اگر کسی چشمی برای دیدن حقیقت هم نداشته باشد و «همه آیات جهان را وارونه ببیند» و گویی هم برای اعتماد به وعده الهی ندارد؛ اقلاً توان فهم این تهدید خداوند را که دارد: این مسیر سراسر خیر، مسیر حرکت در راه مستضعفان عالم، **دکمه بازگشت ندارد!** و **اگر به وظایف انقلابی‌ای که ادعا کردید عمل نکنید خود خدای متعال موجبات ذلت و خواری و بیچارگیتان را فراهم می‌کند!**

به بیان دیگر معنای اینکه دکمه بازگشت ندارد این است وقتی انقلابی را شروع میکنید یا به وظایف عمل میکنید و به عزت مطلق میرسید و یا خطا و عصیان میکنید و دچار ذلت و تنگ و خواری ابدی. حالت میانه‌ای ندارد.

برای این نکته توضیح بیشتری نیاز است:

خداوند به ملت دل‌داده به میثاق الهی وعده «شکست ناپذیری» در این مسیر داده است. وعده بزرگی است؛ **اما شرطی دارد: به شرطی که خود جامعه مؤمنین خطا و عصیان نکنند و دچار فساد داخلی نشوند.**

همون که دیشب عرض شد اگر مؤمنین شکستی بخورند به خاطر قدرت دشمن نیست بلکه به خاطر ضعف خودشان هست.

خداوند بارها این شرط را یادآوری می کند «اگر به میثاقان در تبعیت از هدایت من، متعهد بودید من نیز متعهدم و الا فلا»: یا بنی اسرائیل اذکروا نِعْمَتِي الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَ اِيَّايَ فَازْهَبُونَ (۴۰ بقره):

اما اگر مومنینی که وارد مسیر انقلاب شدند. خطا کنند. عصیان کنند. خسته بشوند و مسیر را ادامه بدهند چه می شود؟

امیر مومنان در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه اینگونه می فرماید:

اگر شما به غیر خدا پناه بردید، از میثاق خودتون با خدا خارج شدید وَ اِنَّكُمْ اِنْ لَجَأْتُمْ اِلَى غَيْرِهِ

در این فرض دشمنان با شما میجنگند حَارِبَكُمْ اَهْلُ الْكُفْرِ  
ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَ لَا مِيكائِيلَ وَ لَا مُهَاجِرُونَ وَ لَا اَنْصَارَ يَنْصُرُونَكُمْ ديگه امدادهای خدای متعال هم نخواهد بود نه جبرئیل نه میکائیل نه مهاجرین و انصار  
إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ تو این فرض فقط مبارزه ی شما بر اساس شمشیر شماست. امکانات شما. اسلحه ی شما. کی اسلحش بیشتره.

حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ.

حالا آگه این مردمی که اومدند پای کار، انقلاب کردند، عصیان کردند، نافرمانی خدای متعال کردند به وظایف خودشان عمل نکردند، مثلاً به وظیفه ی کمک به مستضعفین دیگر کمک نکردند، خداوند تا مدتی راه برای توبه نیز باز گذاشته است؛ قبل از این که کلاً این ملت را کنار بگذارد و دچار ذلت و خواری ابدی کند. از سر رحمت الهی، خدای متعال چند باری شاید به ولیّ اش اجازه دهد که وقتی قوم و ملت نمی خواهند تن به نقشه سراسر خیر خداوند بدهند، «نرمش قهرمانانه» کند. راه را باز بگذارد و کمی همراهی کند تا این ملت خود در ادامه به اشتباه خودش پی ببرد و سرش به سنگ بخورد؛ البته با تدارک مسیر «برای عبرت گیری این ملت»؛ یعنی همان کاری که امام حسن علیه السلام کرد.

اما خب مردم به انقلابی که کرده بودند و اهدافی که رسول ترسیم کرده بود بازنگشتند و دچار یک ننگ ابدی شدند. مردم کوفه که همه از مجاهدین صدر اسلام بودند و اعلام آمادگی برای خلافت علی نشان دادند و علی حکومتش را بر پایه ی آنها شکل داد شدند قاتلان پسر

رسول خدا. شدند مثالی برای تاریخ تا نسلهای بعدی همه از ایشان براثت بجویند و بگن ما اهل کوفه نیستیم. وقتی کسی وارد انقلاب می شود. وقتی علم دفاع از مستضعف را بالا می برد یا تا انتهایش ادامه می دهد و سر بلند می شود یا در وسط راه خسته می شود و ول می کند و بدنام تاریخ می شود. به اوج ذلت و خفت میفتد. کوفیان به این دچار شدند. کارشان به جایی رسید که غلام ثقیف. حجاج بن یوسف ثقفی بر اونها حاکم شد. به شدت اونها را تحقیر کرد. به شدت از اونها کشت. در حدی سفاک بود که نامش در تاریخ ثبت شد.

به هر حال خداوند از این یکی کوتاه نمی آید؛ ملتی که میثاق بسته باید راه را مطابق نقشه الهی برود. ۵ هزار سال از زمان نوح نبی اقوام کنار گذاشته نشده اند که خداوند از این وظیفه «آسان» که همه امکانات را برای آن داده و رهرو این مسیر را خود خدا یاری می کند، کوتاه بیاید. لذا راه نجات انقلابیون، تنها و تنها بازگشت به همان نقشه و دستور خدای متعال است، همان پیمانی که بر اساس آن انقلاب کردند و هر چه قدر که به خطا و عصیان خودشان ادامه دهند وضعیت بدتر خواهد شد.

کار خدا هم لنگ هیچ قومی نیست، حتی قومی به عظمت بنی اسرائیل که به تصریح خداوند برگزیده بود (۳۲ دخان). خداوند بارها مؤمنین زمان رسول خاتم را هم تهدید به استبدال می کند و خواهیم دید که در آخر این اتفاق افتاد.

سالهاست که بشریت در انتظار یک قوم است که پای کار بایستد؛ اما پیوسته «مالک ها دم خیمه معاویه ها متوقف شده اند»؛ و هر قومی «با عصیان خودش، بر سختی راه افزوده است»

### ۳. تاریخ اقوامی که در این مسیر بودند عظمت امروز ما را مشخص می کند

راهی ۵ هزارساله که ظاهراً از قوم نوح علیه السلام شروع شد؛ اما قوم نوح به خدا اعتماد نکرد و ایمان زبانی هم نیاورد و شاید چون اولین بار بود که این مسیر اعلام شد خدا فرصت بیشتری داد و تا عذاب شدنش ۹۵۰ سال طول کشید. از آن پس هیچ ملتی، هیچ مردمی حکومت دین را قبول نکرد تا بنی اسرائیل. فرزندان یعقوب.

بنی اسرائیل که ایستاد، خداوند وعده بهشت زمینی را هم برایش تکرار کرد؛ اما آن‌ها هم وقتی به پای جنگ رسیدند کم آوردند و مالک را از دم خیمه معاویه برگرداندند. بهشون گفته شد داخل بشید پیروزید و تمام میشه، ارض مقدسه برای شما می‌شود. حکومت عدل شکل می‌گیرد. اَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ اما گفتند ما حوصله ی جنگ نداریم، حوصله ی مجاهدت نداریم فَأَذْهَبِ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (مانده ۲۴) ما همینجا نشستیم!

بعد از بنی اسرائیل این بار بشارت‌ها در مورد رسول خاتم مطرح میشد. او خواهد آمد و وعده ی الهی را محقق خواهد کرد. بهشت زمینی. سرانجام پیامبر آخرالزمان موعود که در ادیان پیشین وعده داده شده بود و حتی قسمتی از بنی اسرائیل برای انتظار ظهور او به عربستان آمده بودند، آمد تا جهان را نجات دهد.

کار تا مقدار خوبی هم پیش رفت تا جاییکه کار به رحلت پیامبر ﷺ و انتصاب امیر المومنین ﷺ رسید. همه دشمنان خارجی شکست خورده بودند و دیگر مانع جدی ای برای ادامه مسیر نجات جهان نبود. بازهم مثل همیشه کافی بود مؤمنین پای کار بایستند؛ و بازهم وعده بهشت داده شد اما مردم استقامت و صبر به خرج ندادند و این بار هم دم خیمه ی معاویه مالک را برگرداندند.

علی ﷺ می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ اتَّبَعُونِي وَأَطَاعُونِي أَطَاعُونِي وَإِنِّي لَأَكْفُرَنَّ بِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. تا روز قیامت نعمت و آسایش و اطاعت می‌کردند

لَأَكْفُرَنَّ بِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. تا روز قیامت نعمت و آسایش و رفاه برایشان سرازیر میشد. به بهشت دنیوی میرسیدند

و بازهم عده ای اشتباه محاسبه کردند و خطیر بودن موقعیت را ندیدند که جای تفصیلش نیست؛ و با این عصیان، شرایط فوق العاده «پیچیده تر» شد و راه تا مسیر نیز سخت تر و طولانی تر گشت.

ظاهراً بعد از این عصیان امکان برگشتن به مسیر حق و شکل دادن حکومت حقه ای که بهشت دنیوی بیانجامد تا سال ۷۰ هجری قمری عقب میفتد. در روایتی که از وجود نازنین امام باقر علیه السلام نقل شده ایشان میفرمایند:

طرح خدای متعال این بود که سال ۷۰ مشکلات حل شود إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ<sup>۱</sup>.

باز هم مردم همراهی نکردند. با اصلاحات علی علیه السلام همراه نشدند. کار که به امام حسن علیه السلام رسید ایشان مهلتی به این ملت و مردم داد تا نتیجه عدم استقامت و صبر خودش را تجربه کنند و سرشان به سنگ بخورد و برگردند. صلح امام حسن علیه السلام که ازش تعبیر به نرمش قهرمانانها می شود را باید در این شرایط دید. البته این مطلب از مسائل قطعی تاریخ است که حضرت امام حسن علیه السلام به دلیل عدم همراهی مردم اساساً امکان قیام نداشتند فلذا کار را به سمت شکل دادن تشکیلات نهان شیعه کشیده شد. در زمان ایشان به دلیل وجود دستگاه قدرتمند تبلیغاتی معاویه هر گونه قیام و انقلابی نمیتوانست موجب اصلاح امور و زنده کردن مردم شود. شک نکنید اگر فرض داشت حسن علیه السلام یک لحظه هم قیام و انقلاب را عقب نمی انداخت. حتی امام حسین علیه السلام هم به همین دلیل در زمان معاویه قیام نکردند. ایشان ده سال از امامتشان در زمان معاویه است. معاویه به مانند فرعون قدرت بالایی برای مکر در آیات داشت. خوب میتوانست مردم را دچار خطای در تحلیل کند؛ یعنی صحنه را میتوانست به نحوی برای مردم جلوه دهد که حق مشتبه و گم شود و خون انقلابیون هم بتواند مردم را بیدار و انقلاب رسول را احیاء کند.

---

۱ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ التَّمَالِي قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَا تَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتْكُمْ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّيْرِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۶۸).

اما زمانیکه معاویه به درک واصل شد و یزید سر کار آمد چون او توان پدرش را در این زمینه نداشت امام حسین علیه السلام قیام کردند. کار قیام هم داشت خوب پیش میرفت. خیلی ها بیعت کردند کار داشت به نتیجه میرسید اما باز هم مردم کم استقامت و همراهان نیمه راه، مالک را دم خیمه معاویه متوقف نمودند. همان اشتباه محاسباتی همیشه ترس از لشکر موهوم ۸۰۰۰ نفری شام و این که با عدم اعتماد به وعده‌های الهی نتوانستند بفهمند که چقدر به پیروزی نزدیکند؛ و باز هم یک امام شیعه را چنین به خاک و خون کشیدند؛ و باز هم شرایط پیچیده تر و سخت تر شد و مسیر طولانی تر شد.

صف کشی حسین و یزید را باید در این بستر دید. در واقع در نبرد بین ابلیس با آدم کار به جایی رسید که جریان حق به نمایندگی حسین بن علی و جریان باطل به نمایندگی یزید بن معاویه صف کشیدند.

با زحمات فراوانی که از زمان علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام کشیده شده بود، مردم به حسین علیه السلام اقبال کردند؛ اما باز هم خطای در تحلیل ایشان را زمین گذاشت و صحنه مغلوبه شد. چه طور می شود چند سال بعد مختار میتواند ابن زیاد و عمر بن سعد و شمر را و... را شکست دهد اما زمان حسین علیه السلام نمیشود. پس از لحاظ دارایی شیعه کم نداشت. راه حق چیزی کم نداشت؛ اما دچار خطای در تحلیل شد. اینکه دیشب عرض کردیم جنگ اصلی جنگ تحلیل است همین است. شاید همین الان هم حجت بن الحسن از لحاظ نیرو چیزی کم نداشته باشد؛ اما چون نگاه ها الهی نیست. چون فضای اغواء و اختلال در قوه ی فکر حاکم است، چون ایمان به خدا و نصرت وی کم است ایشان ظهور نمی کنند.

به دلیل خطایی که مؤمنین کردند، کوفیان کردند و با حسین علیه السلام همراهی نکردند بیش از ۱۳۰۰ سال است که مصیبات و مشکلات ما ادامه پیدا کرد و قدرت در اختیار یزیدیان بود. در این شرایط بودیم تا یکی از شاگردان این مسیر با تمسک به سیره ی اهل بیت توانست مردمی را همراه کند، به فهم بالایی برساند و با ایشان قیام کند. انقلاب امام خمینی رضی الله عنه که انشاء الله با استقامت ملتمان به انقلاب امام زمان علیه السلام و بهشت زمینی و رساندن بار امانت خلافت الهی در زمین برسد.



#### ۴- انقلاب ما ادامه راه امام حسین ع

در شبهای قبل هم عرض شد انقلاب ما یک انقلاب و قیامی الهی بود. ادامه انقلاب اسلامی موسی علیه السلام و پیامبر خاتم علیه السلام و سپس قیام امام حسین علیه السلام برای زنده کردن آن انقلاب. انقلابی است با مردمی که گرد پیمان «تبعیت از امامشان در راه هرچه که دین گنت» جمع شدند. روایات زیادی هم داریم که آن مردمی که در زمان های آینده پای کار دین الهی می آیند از ایرانیان خواهند بود.<sup>۱</sup> البته اکنون این بیانات اهل بیت را داریم کاملاً واضح مشاهده میکنیم. می بینیم که در عصر ما تنها ملت و قدرتی که هنوز دین در آن می تواند بگوید «در مقابل امریکا استقامت کن» و «به مستضعفین عالم مدد برسان» ولو با همه فراز و نشیب هایش، ایران است. اکنون انقلابی های جهان هم مگر جز برای رفاه و آزادی قیام می کنند؟ و اهداف والاتری را اضافه می کنند؟ کدامشان بعد از پیروزی اولیه دل به وعده های خدا می دهند و بر طرح و نقشه الهی پایمردی و استقامت می کنند؟ انقلاب مصر در جلوی چشمان ماست، دیدیم که چگونه نسبت دشمنی اش با امریکا را در همان اوایل تشکیل حکومت از دست داد و چه بلایی سرش آمد. فقط در یک روز در میدان التحریر ۲۰۰۰ نفر از انقلابیون را به خاک و خون کشیدند. در کمتر از دو سه سال رئیس جمهور انقلابی و قانونی رفت در همان زندانی که حسنی مبارک ملعون را در آن کرده بودند. انقلاب مغلوبه شد. ورق برگشت و بد از مبارکی سر کار آمد.

برادران من، اکنون در گردنه احد ایستاده ایم، بر فراز ۵ هزار سال مبارزه ملت های مختلف در جبهه حق و باطل. بشریت منتظر است که ببیند تا کجا ادامه می دهیم و کجا می بریم؛ و اگر این بار هم عقب بیاندازیم شاید فاصله ای شود تا بهشت زمینی به اندازه فاصله موسی علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله؛ و یا حسین علیه السلام تا خمینی رهبر؛ و در این فاصله چه ظلم ها که خواهد شد و چه مظلومان و مستضعفانی که له خواهند شد. عظمت نقطه ای که در آن قرار داریم و مسئولیتی که داریم را ببینیم بهتر می توانیم تصمیم بگیریم. خون ها و زندان ها و تبعیدها که در این مسیر

۱ مثلاً ر.ک. بحار الأنوار: ۷/۱۷۴/۶۷؛ شرح نهج البلاغة: ۲۸۴/۲۰ و ...

رفته را که ببینیم بهتر می‌توانیم واکنش نشان دهیم و نامردی‌های مسئولین و تجار و پولدار و فقیر را تحمل کنیم و خود خنجر دیگری به پیکر مظلوم این انقلاب نزنیم. در مسیر ماندن و درست حرکت کردن، فراتر از طاقت نیست. کافی است نشان دهیم که به خدایمان اعتماد داریم. کار زیادی نیست. اعتمادی به بزرگترین قدرت قابل تصور و اگر این اعتماد امتحان خودش را پس دهد و اگر از مسیرش منحرف نشود، دیگر همان بزرگترین قدرت خودش وارد خواهد شد. نصرت الهی به هر کاری اضافه خواهد شد، هر کاری ده برابر ثمر خواهد داد.

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ

به شرط وحدت، ۲۰ تا به ۲۰۰ تا حریفند.

وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا... (انفال ۶۵) و اگر صد تا باشند مؤمنین هزار تا را حریف اند...

البته ایمان خیلی بالا برود شاید یکی حریف همه بشود، مثل امام خمینی **ثَنَرْتُ!**

نکند خسته شویم؟ یک جهان استضعاف و یک تاریخ مظلومیت چشم به انتظار ماست و یک دنیا افتخار در یک قدمیمان ایستاده. نکند نگاه نمی‌کنیم به اطرافمان، به تاریخمان، به خدایمان، به سرنوشتمان، به مظلومیت‌ها و ظلم‌ها و استضعاف‌ها و استکبار‌ها؟ آخر چه شده؟ چرا توجه نداریم که در یکی دیگر از پیچهای تاریخ قرار گرفته ایم؟

خدای متعال خطاب به مؤمنین می‌فرماید شما را چه شده است که در راه خدا قتال نمی‌کنید  
وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

و در راه مستضعفین عالم و الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ

اونهایی که هیچ کسی را ندارند و میگن الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وِثْقًا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۵ نساء)

مستضعفینی که اساسا انقلاب ما در راه ایشان بود. انقلاب ما برای شکل دهی جبهه‌ی مستضعفین در برابر مستکبرین بود. جبهه‌ی آدم در برابر ابلیس. ابلیسی که حاضر نشد در برابر آدم و انسانیت سجده کند را این بار باید با تیغ شمشیر به سجده در آورد. این است ماموریت مؤمنین آخرالزمان.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ

مگر نمی دانیم که اگر خسته شویم، خدا از ما بی نیاز است و دیگران را به جای ما می آورد؟ با این توضیحات باید افق نگاهمان را بالا ببریم. سعی کنیم افق نگاه خود را به افق نگاه آن پیر فرزانه نزدیک کنیم. امام در اواخر عمرشون فرمودند:

«مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت- ارواحنا فداه- است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هرچه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آن‌ها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند.

مردم عزیز ایران که حقاََ چهره منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند که سختیها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه اساسی شان که نشر اسلام در جهان است برسند و از آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چهارچوب مصلحت اسلام و مسلمین در نظر بگیرند.»

البته این را عرض بکنم. این منافاتی با این نکته ندارد که باید با مسئولین خاطی برخورد کرد. این صحبت امام به این معنا نیست مشکلات اقتصادی ناشی از بی تدبیری ها و سستی ها را تحمل کنیم. نه ایشان سختی های طبیعی راه حق را میفرمایند. ان شاء الله در این زمینه شبهای آتی توضیحاتی خواهیم داد. با مسئولین خطا کار باید چه کرد.

«چه کسی است که نداند مردم عزیز ما در سختی هستند و گرانی و کمبود بر طبقه مستضعف فشار می آورد، ولی هیچ کس هم نیست که نداند پشت

کردن به فرهنگ دَوَلِ دنیای امروز و پایه ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام در جهان و برخورد قاطع اسلامی با امریکا و شوروی، فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به دنبال دارد و مردم ما این راه را خود انتخاب کرده‌اند و بهای آن را هم خواهند پرداخت و بر این امر هم افتخار می‌کنند. این روشن است که شکستن فرهنگ شرق و غرب، بی شهادت میسر نیست.»

این پیش بینی ها را امام ما کرده بود. صحنه واضح بود. اینجوری نیست فکر کنیم اشتباه آمده ایم. سختی در حدی طبیعی این مسیر است. البته عرض کردیم سختی ها و مشکلاتی هست که به خاطر عصیان بوجود می‌آید که آن‌ها را باید برطرف کرد. آن‌ها را باید رفع کرد.

«من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی می‌خواهم که از هیچ کس و از هیچ چیز جز خدای بزرگ نترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشای سرمایه داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیزم نکشند که ما هنوز در قدمهای اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می‌خوریم و نابود می‌شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می‌کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می‌کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم...» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۳۲۸ پیام به مهاجرین، بعد از قبول قطعنامه)

امام ما خود و مردم را آماده‌ی چنین مجاهدتی کرده است. مردم این سرزمین چنین پیمانی بسته اند؛ و ان شاء الله به لطف و عنایت خدای متعال هم پای این میثاق و پیمان خواهند ایستاد و در ذیل لوای حجت بن الحسن عج یک تاریخ محرومیت را به امید و پیروزی تبدیل خواهند کرد.

## روضه

عرض توسل و ذکر مصیبتی داشته باشیم. صلی الله علیک یا ابا عبدالله  
امشب شب پنجمه یعنی نصف مجالس گذشت. چشم به هم به زینم تموم شده. خوشا به حال کسی که در این فرصتها خود را در معرض شعاع حسینی قرار بده. ابا عبدالله رحمة الله الواسعة است. انسان باید خودش را در معرض این رحمت قرار بده. هر کسی تو این شبها به یه بهانه ای مجلس ارباب را گرم کرده، یکی میونداری کرده، یکی مداحی کرده، یکی اومده سینه زده و اشک ریخته، یکی اومده کفشها را جفت کرده، همه امید داشته باشند که آقا به طور ویژه جبران می کند. این ها خاندان کرم اند حساب کتابشون با ما فرق میکنه. فقط رفیق باید حواسمون جمع باشه خرابش نکنیم. گناه اعمال خوب را خراب میکنه. بیا همین امشب اشکها و ناله هایی که برای حسین علیه السلام زدیم را امانت بگذاریم پیش مادرش بگیم خانم جان ما عرضه نداریم این ها را حفظ کنیم شما برای ما نگهشون دار شب اول قبر، تو صحرای محشر بهمون پس بده. رشادت و شجاعت یکی از خصوصیات اهل بیت علیهم السلام بوده. در کربلا هم این را مکرر مشاهده میکنید. عبدالله نوجوانی است از فرزندان امام حسن مجتبی که وقتی دید عمویش حضرت سید الشهداء تنها و غریب مانده است طاقت نیاورد. عبدالله هنگام شهادت امام حسن علیه السلام شیرخواره بود از وقتی که چشم باز کرده، عمویش امام حسین علیه السلام را دیده و از او مثل یک پدر محبت دیده. امام حسین علیه السلام هم خیلی به او علاقه داشت.

عصر عاشورا وقتی ابی عبدالله از روی ذوالجناح به زمین افتاد و توان حرکت نداشت دشمن او را محاصره کرد، عبدالله تا این صحنه را دید دست خود را از دست عمه اش زینب آزاد کرد و دوان دوان به سوی امام رفت درحالی که فریاد میزد و الله لا افارق عمی خودش را به امام رساند، وقتی یکی از دشمنان میخواست با شمشیر به امام حمله کند، او دست خود را جلو آورد تا در

مقابل ابی عبدالله سپر کند و فریاد زد، نامرد می‌خواهی عمویم را بکشی؟ شمشیر دست عبدالله را قطع کرد، ناله عبدالله بلند شد. یا عماء، وا ابتاه ...

عبدالله در آغوش امام افتاد امام به او فرمود فرزندم صبرکن به زودی به نزد برادر و پدرت خواهی رفت. در همین حین حرمله با تیری سه شعبه عبدالله را در آغوش امام به شهادت رساند. چه جگری حرمله از اهل بیت خون کرد. خدایا بر عذاب حرمله ی ملعون بیفزای.

الا لعنة الله على الظالمين

## جلسه ی ششم

### مقدمه، ترغیب به انس با قرآن

در شبهای گذشته سعی کردیم تا براساس مباحث اصلی و پرتکرار قرآنی عرایضی را خدمتتون داشته باشیم. بر اساس حدیث ثقلین که شیعه و سنی قبولش دارند حضرت رسول ﷺ در زمان حیاتشان خطاب به مؤمنین فرمودند **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي** این قسمت حدیث را دقت کنید و **إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ** این دو هموار باهم هستند و از هم جدا نمیشوند. خب پس ما اگه می خواهیم به امام زمان عج و ظهور ایشان برسیم باید به قرآن برگردیم. الان قرآن کریم در بین ما مهجور است. قرآن کتابی است که خدای متعال برای سعادت دنیا و آخرت من فرستاده اما یکبار هم آن را به طور کامل آموزش نگرفته ام.

قرآن کتاب هدایت است در روایت از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ما جالس أحد هذا القرآن الا هیچ کس با این قرآن نشست، **قَامَ بِزِيَادَةَ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةَ فِي هُدَى أَوْ نُقْصَانٍ فِي عَمَى**. یا به هدایتش اضافه شد یا از کوری و گمراهیش کم شد. هر کسی با هر سطحی که باشد با قرآن بشیند و برخیزد یک

استفاده ای می کند. هر جوری در هر سبکی، یک مایه ای داشته باشید که بتوانید مختصراً این زبان را بفهمید، یک بهره ای بگیرید و هرچه بیشتر مراجعه کنید، روشن تر و آگاه تر میشوید. خواندن عربی قرآن بدون فهم مفاهیم و معانی هم فایده دارد. قرآن نور است و بازهم تاثیر خود را میگذارد. حضرت امام در نامه ای به فرزندش می فرماید این از وساوس شیطان است که القاء می کند تو که معانی را نمیفهمی چه فایده داره که قرآن میخوانی.

بله قطعاً اگر کسی تلاش کند عربی یاد بگیرد و خودش معانی را بفهمد بسیار بیشتر بهره میبرد. رجوع به ترجمه های قرآن و فکر و تدبر در آن ها هم بسیار مهم است.

امروز آن روزی است که ما باید به قرآن رجوع جلدی کنیم رسول خدا ﷺ فرمودند: فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ هنگامی که فتنه ها مثل پاره های شب سیاه بر زندگی شما باد به قرآن، کی است آن روز؟ فتنه های تاریک مثل شب را نمیبینیم؟ فتنه ی داعش را نمی بینیم. فتنه ی سعودی را نمی بینیم؟ دزدان و راهزنان ایمان که از هر سو به ما حمله می کنند را نمی بینیم. پس کی باید به قرآن رجوع کنیم. قرآن برای کی است؟ برای زمانیکه امام زمان عج بیاید؟ ایشان که خودشان قرآن ناطق است. امروز روزی است که باید به قرآن رجوع کنیم و شرط اولش هم فهمیدن قرآن است.

ان شاء الله این جلسات، این شبها مایه ی این بشه تا ما به قرآن برگردیم. به قرآن رجوع کنیم. مضطر به قرآن بشیم؛ که اگر ما به قرآن برگردیم تمام مشکلاتمان حل می شود. امام معصوم عج هم کنار قرآن است چون از قرآن جدا نیست. حدیث ثقلین این امر را تاکید می کند. معصوم، معلم و مترجم قرآن است. در زیارت آل یس میخوانیم السلام علیک یا تالی کتاب الله ترجمانه. یگانه راه نجات ما و تمامی مسلمانان عالم بازگشت حقیقی به قرآن و عمل به آن است.

در شبهای گذشته دیدیم که تحلیل درست چقدر مهم است. بیان ما این بود اصلاً جنگ، جنگ تحلیلهاست و اگر می خواهیم به مقصد برسیم باید درست تحلیل کنیم و اگر دشمن هم بخواهد ما را به زمین بزند تنها راهش ایجاد خطای در تحلیل است.

پیش از پرداختن به ادامه ی مباحث دستگاه محاسباتی و تحلیل الهی، مقداری باید نحوه محاسبات امروزمون را آسیب شناسی کنیم. متأسفانه اکنون به تعبیر شهید آوینی «غربزدگی مثل



وساوس شیطانی در رگ های ما جاری است». ویژگی وساوس شیطانی این است که پنهان است متوجه آن نمیشویم. چنان اطراف ما را پر کرده که فکر می کنیم خودمان به این نتیجه رسیده ایم. به هر کسی که اعتماد نکنیم، به خودمان که اعتماد داریم و شیطان با اغواء در دستگاه محاسباتی ما دقیقاً از همین استفاده می کند. دیدگاه را که عوض کرد، ما برای منفعت خودمان به راهی می رویم که دشمنانمان طراحی کرده.

خداوند خطاب به انسان می فرماید من به خاطر تو ای انسان، با شیطان در افتادم و او را اخراج کردم.

حال تو به جای من که تا این حد خیرخواه تو هستم، او را که دشمن توست به سرپرستی ات می گیری؟

أَفَسْتَخِدُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ

چه بد جایگزینی ای کرده ای. بِنَسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰ کهف).

فهم این که راه اشتباه کدام است، خود نیمی از مسیر است. اگر این را ندانیم، مرتباً برای نجات خود از مشکل، همان مشکل را شدیدتر می کنیم! چون نمی دانیم به کدام راه باید بدویم و برویم.

در دوره کنونی، مشکلاتی یکدفعه بیشتر شده و خودش را به ملت ما نشان داده است. فضا هم که به خاطر خطاهایی که از ابتدای انقلاب صورت گرفته مقداری پیچیده تر شده است. خیلی وقت ها ما با دستگاه تحلیلی اشتباه -جدا از اشتباه در تحلیل ها و مکرر در آیات که اشاره کردیم- راه حل های بد پیشنهاد می دهیم و کار را خراب تر می کنیم. ان شاء الله در ادامه برخی از مهم ترین فهم های اشتباهمون را باهم مرور میکنیم.

## ۱- امید بی پشتوانه و ندیدن مشکلات مخرب است

اولین مشکلی که در بعضی حس می شود، ندیدن واقعیات و مشکلات است. نمی دانم بعضی از کجا خبر می گیرند و چقدر اطلاع دارند. گاهی خوش خیالی هایی می بینیم چنان که کسی سر در برف کرده است و گویا از جامعه جداست. این خوب است که انسان روحی عظیم و قلبی وسیع داشته باشد و با دیدن مشکلات، مطمئنه خود را از دست ندهد؛ اما در مقابلش دو

چیز بد است: یکی این که انسان در مقابل مشکلات، آرامش خودش را از دست بدهد، به جزع و فزع و دستپاچگی بیافتد؛ و دیگری این که اصلاً این مشکلات را نبیند. جالب آن است که گاهی برای این آرامش سر در برف خود، توجیه تئوریک هم می تراشیم. خوش خیال و مطمئن می گوید این انقلاب که حتماً به امام زمان عجلتعالیه می رسد! ایشان کار را به دست گرفته و هیچ مشکلی نخواهد بود. با روحیه رخوت و تنبلی هم که سازگار است، مجاهدت های شبانه روزی شهدای اول انقلاب را از یاد ببریم و بی تلاش و بی ضجه و بی خیال به امور خود بپردازیم.

ابتدا بی اساس بودن این توجیه را باید توجه کرد. خداوند در قرآن بارها تاکید کرده است که با هیچ قوم و ملتی پیمان خویشی ندارد. (مثلاً ۹۳ مریم در سیاق و...). بنی اسرائیل به آن عظمت که پدرشان حضرت اسرائیل عجلتعالیه هدیه خداوند به ابراهیم عجلتعالیه بود و خدا خود این قوم را ایجاد کرد و تا قرن ها پس و پیش از خود تنها قومی بودند که دل به راه الهی دادند، به دلیل خطا و عصیان از این راه کنار گذاشته شدند. اتفاقاً آن ها فکر می کردند کار خدا تنها به آن ها بسته شده و فقط آن ها باید این راه را به سرانجام برسانند (۱۸ مائده و...). باورشان نمی شد کنار گذاشته شوند.

تهدید واقعی را وقتی بالای سرمان ببینیم می فهمیم که همه مسئولیم. اگر دیگران کم گذاشته اند، چه ربطی به آن دارد که تو هم کم بگذاری؟ اگر دست می رسد آنان را به کار بکش و اگر نمی رسد کار خودت را درست کن. یک گوشه ای از این بار را بردار که هم پیروزی و هم شکست نزدیک است. «جنگ، جنگ اراده هاست». هر طرف استقامت بیشتری نشان دهد پیروز است.

موضع کنونی هم موضع خطیری است. این را هم باید درک کنیم. اکنون موعدی است که باید درست از اتفاقات و مشکلات، درس بگیریم و معنای آن را درست تشخیص دهیم. باید خوب بفهمیم که مشکلات از کجاست که در شبهای گذشته خلاصه عرض کردیم که **مشکلات از عدم انقلابی گری است**. باید تلاش کرد که ملت این را بفهمد تا خدای ناکرده امام حسین دیگری به مسلخ نرود.

پس اولین مشکل سر در برف کردن، نفهمیدن آیات الهی و پیش نرفتن با عبرت‌هایی است که خدا و ولیّ الهی در مسیر گذاشته‌اند. مشکل دیگرش هم که تبلی است و تلاش نکردن برای حل مشکل از این ملت؛ و افزایش استقامت او. هر کسی به هر میزانی که می‌تواند؛ و مشکل دیگرش هم نفهمیدن پیچ تاریخی عظیمی است که در آن قرار داریم، در پس ۵۰۰۰ سال تاریخ مبارزه ملت‌ها در راه حق و باطل؛ که هزار سالش در طراحی امام حسین علیه‌السلام بوده است.

باید نشان دهیم که حقیقتاً کوفی و بنی‌اسرائیلی نیستیم. وقتی می‌گوییم ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند یعنی چه؟ کوفی و بنی‌اسرائیلی یعنی چه کسی؟ مگر کوفیان کم جنگیدند؟ مگر کم در راه امیرالمومنین علیه‌السلام خون دادند؟ در زمانه‌ای که از هیچ کدام از مکه و مدینه لشکری برای امیرالمومنین علیه‌السلام پیدا نشد، از کوفه دوازده هزار نفر لشکر به کمک ایشان رفت. اصلاً برای همین بود که حضرت علیه‌السلام سریعاً پایتخت خلافت را از مدینه به کوفه منتقل کردند. حتی در زمان حسنین هم کوفیان پای کارترین مسلمانان بودند. تنها کوفیان بودند که نامه‌های متعدد به حسین نوشتند و با ایشان بیعت کردند و گفتند ما حاضریم در زیر لواء تو جهاد کنیم.

**ویژگی کوفی و بنی‌اسرائیلی این بود که کار را تمام نکردند. استقامتشان در میانه راه تمام شد و بر هم نگشت. دم خیمه معاویه ایستادند و کار معاویه‌های تاریخ را یکسره نکردند. فتحی که خدا می‌خواست انجام ندادند و به وعده‌های خدا اعتماد نکردند. از لشکر موهوم شام و از جبار بودن توهمی عمالقه ترسیدند. ما اهل کوفه نیستیم یعنی ما تا آخر راه خواهیم بود.**

و بدانیم که اگر کوفی باشیم، هرچه هم که تلاش کرده باشیم و مجاهدت به خرج داده باشیم، فایده‌ای ندارد، در انتها کارمان تمام است؛ و این امری است ممکن و خدا هیچ تضمینی به کسی نمی‌دهد. اگر استقامت کنیم دشمنانمان هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. بارها گفته‌ایم تنها کافی است مومنان با صبر و بصیرت بمانند و استقامت کنند؛ ولی اگر مومنان میدان را خالی کنند تضمینی در کار نیست؛ و الان هم توضیح نمی‌خواهد که در موقعیت خطیری هستیم که شکست و پیروزی هر دو به شدت نزدیکند.

مشکل دیگر سر در برف کردن هم آن است که خدای ناکرده ناگهان می بینیم امام حسین علیه السلام به مسلخ رفت درحالی که ما سرمان به زندگی مان بند بود. بعدش می فهمیم که چقدر اوضاع خطیر بوده و شوکه می شویم چه سرمایه ای از دست بشر رفت. هزار سال است که می گویم یا لیتی کنت معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً و ناگهان در موقعیت کربلا توانیم امامان را یاری کنیم و مانند زمان امام حسین علیه السلام شویم. مگر تواین که بودند؟ مگر سلیمان بن صرد که بود؟ کسی که لحظه فهمی نداشت و بیج تاریخ را نفهمید. اما از طرف دیگر هم شخصیت های کوچک، با فهم لحظه تاریخی دست و پایشان را گم می کنند و مرعوب می شوند. خداوند شخصیت عظیم را «نفس مطمئنه» می نامد. شخصیتی سنگین که هرچه مشکلات و فراز و نشیب پیش بیاید او به صورتی ثابت در بندگی است و خود را گم نمی کند.

مومن در وقت مشکلات، آرامش خودش را از دست نمی دهد. ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶ توبه).  
 عده ای را می بینیم که در اوج مشکلات، عصبانی اند و عصبی. دستشان برسد خرابکاریهایی می کنند و بعد هم چه بسا پشیمان شوند. سکینه باعث می شود انسان از عصبانیت یا از فرط مشکل، کاری نکند که منطق خودش هم قبول نمی کند.  
 این هم ابتدایی از سمت خداست که باید درست فهم شود، این هم فراز و نشیبی دیگر است که به امید خدا با تمسک به قرآن میتونیم از اون به سلامت گذر کنیم.

## ۲- یأس و ناامیدی آسیبی بزرگتر

آسیب بسیار مهم دیگری که در دین بارها از آن منع شده «یأس» است. هرگز مشکلات نباید به یأس منجر شود. نه ندیدن مشکلات درست است و نه یأس با دیدن آن؛ و **اتفاقاً نکته اصلی در جمع همین دو است: مشکلات را می بینیم و به تلاش ادامه می دهیم**، شاید به یأس از برنامه ها و تلاش هایمان برسیم اما هنوز به خدا امید داریم. خدایی که بر فراز همه دشمنان و کم کاری ها، پشتیبان ماست و به یاری اش امید بسته ایم. از او هرگز مأیوس

نمی شویم؛ که یأس از او به معنای ضلالت است: ... وَ مَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶ حجر).

یأس، خواهی نخواهی رخوت و ایستایی می آورد. نابودی می آورد. گوسفندی که مأیوس از نجات است خود را تسلیم گرگ می کند و می ایستد تا خورده شود و اتفاقاً ایجاد همین نتیجه در ذهن گوسفند بهترین حربه گرگ است. جلوی گوسفند می پرد تا او راه فرار را بسته ببیند و به قول فرنگی مآبها «دب» بزند و بایستد تا خورده شود؛ و لو در نزدیک ترین نقطه به پیروزی باشد؛ و برای قدرت شکست ناپذیر، بهترین حربه دشمن همین «ایجاد یأس» است.

از همین قاعده شکست ناپذیری مومن می توان در درمان یأس کمک گرفت: وقتی بدانیم بیشتر مشکل از خودمان است و اگر مؤمنین استقامت کنند هیچ دشمنی غلطی نمی تواند بکند، یأس هم بی معنا می شود؛ و لو در اوج بزرگترین مشکلات. شاید جایگاه اصلی جمله‌ی امام که آمریکا هیچ غلطی نمیتواند بکند همین جاست.

مأیوس، راحت تر خیانت می کند. راحت تر او می دهد. راحت به دامن دشمن می غلتد؛ و راحت تر اصلاً به دشمن تکیه می کند و از افراد او می شود. مگر در همین انقلاب خودمان ندیده ایم انقلابیون خسته و ناامید را که کارشان در نقطه های مختلفی از این سیر - به کجا رسیده است؟

ابن عباس ها و عبد الله بن جعفر ها و ... چرا به کمک امام حسین علیه السلام نیامدند؟ بسیاری چرا امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند؟ چون امیدی به پیروزی او نداشتند؛ و بسیاری دیگر چرا به لشکر دشمن پیوستند؟ چون نمی توانستند به خداوند تکیه کنند و امیدشان به پیروزی را در هر شرایطی از دست ندهند؛ و اکنون که به صحنه کربلا می نگریم به وضوح می بینیم اگر این امید را از دست نمی دادند قطعاً پیروز بودند.

بسیاری از لشکر عمر بن سعد در کارزار کربلا، آنگاه که امید پیروزی امام علیه السلام را داشتند به ایشان نامه نوشتند و قول یاری دادند اما موقعی که از پیروزی نا امید شدند. دچار تحلیل اشتباه شدند از یاری مسلم نماینده حضرت و بعد خود ایشان دست کشیدند؛ و حزب باد، کسی است که پشتوانه محکمی مثل خدا ندارد تا موضعش ثابت باشد، بلکه مدام بر محاسباتی به سبکی باد تکیه کرده و مدام باید جایش را عوض کند.

پس قباحت یأس به ناپود کنندگی اش بر می گردد.

حال اگر یأسی ناپود کننده نباشد، انسان را مرده وار و ساکن رها نکند و بلکه تلاش هایش را بیشتر و بیشتر کند چه؟ توضیح این که ممکن است کسی به نقطه‌ای برسد که وقتی به داشته‌ها و تلاش‌های خودش می‌نگرد و حساب و کتاب می‌کند راهی به پیروزی ندارد. متناسب با پیروزی نیست. اگر این وضعیت موجب شود که به خدا رو بیاورد تا خود خدای متعال صحنه محاسبات را به هم بریزد و همین طرح و برنامه‌های ما را به نتیجه برساند ممدوح خواهد بود. ان شاء الله چنین یأسی را در جلسات بعدی بیشتر توضیح خواهیم داد. یاسی که از آن تعبیر به اضطراب میکنیم.

### ۳- لزوم انتظار حضرت حجت عج

آسیب دیگر محاسباتی ما این است که اساساً خیلی از ما نسبتی بین زندگی اکنونمان با انتظار ظهور امام زمان عجله الله تعالی فرجه برقرار نکرده ایم. فکر می‌کنیم قرار این بوده است به تنهایی بتوانیم دنیا را بهشت کنیم، خدا نیارد آن روزی که ما فراموش کنیم عجزمان را؛ ناتوانیمان را؛ که هرچه در راه اسلام می‌کنیم صرفاً از باب انجام وظیفه است و هرچه کار سخت تر می‌شود فریادمان باید بلند تر شود که خدایا دیگر امام زمانمان را برسان. بعضیمان بی خیال زندگی دینی و آرمان الهی شده ایم و به هیئتی و ذلتی قناعت کرده ایم؛ و بعضیمان هم در ذهنمان این است که همه سختی‌ها را خودمان حل می‌کنیم و دنیا را به تنهایی نجات می‌دهیم و مدام هم با دیدن سختی‌ها سر عقل نمی‌آییم که در اوج تلاش از خدا درخواست ظهور کنیم.

انتظار ظهور، اتفاقاً باید بعد از انقلاب اسلامی شدت بگیرد. انقلاب اسلامی را از سر وظیفه دینی مان انجام دادیم و در راه عدالت و حل مشکلات تلاش می‌کنیم، اما اکنون دیگر می‌بینیم سختی کار را. سرمان مثل قبل انقلاب در لاک خودمان نیست که درکی از ظلم‌های جهان نداشته باشیم و دشمنی‌ها و مبارزاتی که با استقلال یک کشور انقلابی می‌کنند را نفهمیم. فقط می‌خواهیم مستقل باشیم، می‌گوییم ظلم نباشد، می‌خواهیم خودمان هسته‌ای داشته باشیم، ببینید چه می‌کنند. دُم بعضی آن قدر همه دنیا را پر کرده که هر کاری برای خودمان هم بکنیم پا روی دم آن‌ها گذاشته ایم.

اکنون می توانیم این ها را ببینیم و مبارزه کنیم و در اوج مبارزه امام زانمان را مضطرا نه صدا بزینم. همچنین دشمن هم در راه مبارزه با ما مجبور است نقاب خودش را کنار بزند، مجبور است برای مبارزه ما کودکان یمنی را به خاک و خون بکشد، سوریه را به ویرانه تبدیل کند، مسلمانان بی گناهی را در عراق سر ببرد و هزار سفاکی دیگر. اکنون دیگر مجبور است برای مقابله با ما ظلم هایی انجام دهد که تنگش دامان خودش را خواهد گرفت و موجب بیداری و هوشیاری بشریت را مهیا می کند. به دلیل مبارزه ی ما جهان پر از ظلم می شود (مطابق روایاتی که برخی بد برداشت کردند و آن را حمل بر عدم صحت مبارزه دانستند) و البته پر از مبارزه و در اوج این مبارزه است که انتظار امام زمان علیه السلام را می کشیم.

بعضیمان سرمان در حساب کتابهای دو دو تا چهار تا فرو رفته که دیگر نگاه به آسمان نداریم. از دوران غیبت و جدایی گله پیش خدا و امام حسین علیه السلام نمی بریم. بیاید تصمیم بگیریم امسل همه اربعین نزد ارباب برویم و در اوج تلاش هامان، ضجه بزینم تا در این گردنه خطیر به ملت ما صبر و بصیرت مناسب بدهد، استقامت بدهد و پیروزی ای که ظهور امام زمان علیه السلام بازهم دوباره عقب نیافتد. مدتی رها کنیم این بازی های عرب و فارس و دلار و دینار و ... را؛ فقط شکایت پیش ارباب ببریم. ضجه بزینم که: اللهم انا نشکو إليك فقد نبینا و غیبة امامنا و کثرة عدونا و تظاهر الزمان علینا و وقوع الفتن بنا و قلة عددنا. فهم ها و تحلیلهای اشتباه ما بیشتر است اما به ذکر همین چند مورد به نظر اصلی تر اکتفاء میکنیم.

### سیاستگذاری اسلامی

گفتیم که پیروزی و رسیدن به مقصد والای نقشه الهی، کار راحتی است، البته در ابعاد اجتماعی. خواهیم گفت که نقشه خداوند برای رسیدن یک ملت بر بام عزت جهان و «برپا کردن خلافت اللهی بشر» به طرز حیرت انگیزی سریع و سبک و با گام هایی بلند طراحی شده است.

اما عمل به این نقشه تا بهشت زمینی، تنها یک سختی دارد و آن این است که باید این نقشه را باور کرد تا در فراز و نشیب مشکلات از آن تخطی نکنیم. به بیان دیگر نقشه خداوند بر روی

یک نوع نگاه به جهان بنا شده که تا اینگونه به جهان نگاه نکنیم نمی توانیم این نقشه را باور کنیم و به آن عمل کنیم. تا کسی جهان را درست و «واقع بینانه» نفهمد، نمی تواند درست هم راه حل بدهد و نقشه طراحی کند.

انتظار از مردمی که ایمانش بالاتر است هم بیشتر است؛ اجتماعی که تا این نقطه پیش آمده و قدرت دینی ایجاد کرده و آیات و معجزات خدا را بارها در مسیر انقلابش دیده، خیلی بیشتر از دیگران باید اعتماد به سیاستهای الهی داشته باشد. این ملت روزگاری باهمین نگاه ها به خدا اعتماد کرد و در جنگ تحمیلی در مقابل دنیا ایستاد و در کمال تعجب همه ناظرانی که دنیا را واقع بینانه نمی دیدند، پیروز هم شد! مردم ما به چشم معجزه الهی را در پیروزی این انقلاب و در حفظش بارها دیده اند. انتظار از این مردم با این همه تجربه، بیشتر از دیگران است زیرا ایشان راه گرد کردن چشمان جهانیان و به کار انداختن امدادهای ویژه ی الهی را آموخته اند. ما باید بتوانیم صحنه ها و امتحانات جدیدی که پیش می آید را نیز باهمین معجزه آسایی رد کنیم و خدای نکرده از میانه مسیر و با وجود این همه تجارب راه رفته سر شکسته و ذلیل برنگردیم. متأسفانه گاهی حس می شود روز به روز از این نگاه به جهان دورتر می شویم؛ و نتیجه اش این شده که دیگر معجزات عجیب زمان جنگ یا اول انقلاب کمتر برایمان اتفاق می افتد. راه به کار انداختن معجزات را نکنند فراموش کرده ایم؟ این راه چه بود؟

جهانی که خداوند در قرآن ارائه می دهد، به ایمان حساس است. این جهان کاملاً می فهمد که شما مؤمن هستید و با او کار می کنید، یا مومن نیستید. جهان در جنگ حق و باطل، موضع دارد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ  
وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ همه موجودات آسمان ها و زمین و خورشیده و ... به همراه کثیری از مردم یک طرف در سجده بر خدا هستند؛

و در طرف دیگر کثیری دیگر از مردمند که عذاب بر آن ها محقق شده و خداوند خوارشان کرده است. وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸ حیح)



این دو جبهه، بر سر پروردگارشان باهم در جنگ و مخاصمه اند... هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ (۱۹ حج)

پس چرا حس می‌کنیم که جهان ساکت است؟ جهان در دیدگاه خداوند هر چه ایمان قوی‌تری ببیند، رهوارتر می‌شود. تا جایی که اگر مومنینی نقشه الهی را تا انتها طی کنند برایشان تبدیل به بهشت زمینی خواهد شد.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ (۹۶ اعراف)

در های آسمان و زمین باز میشد.

اما الان هر روز طبیعت و جهان با بشر سرسخت‌تر می‌شود. کافی است آمار بلایای طبیعی را در چند دهه اخیر رصد کنیم، هر چه پیش آمده بلایای طبیعی بیشتر شده؛ و همان‌طور که گفتیم، وقتی قوم و ملت انقلابی از میانه راه بخواهند استقامت از دست بدهند و «عصیان» کنند چه بسا بلایایی که می‌بینند بیشتر از بقیه هم بشود؛ که فرصت تفصیلش نیست. حداقل این است که پدیده‌های طبیعی اگر جنگی بی‌ربط به حق و باطل ببیند، ساکت می‌ماند و به کمک نمی‌آید.

این جمله از نهج البلاغه را در شبهای گذشته نقل کردیم که امام میفرماید آگه شما هم به غیر خدا پناه ببرید و از مسیر حق خارج بشید وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ بعدش کفار بیان با شما بچکنند حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ  
دیگه خبر از نصرت و امداد موجودات عالم مثلاً ملائکه و ... نیست ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلُ وَ لَا مِيكَائِيلُ ... يَنْصُرُونَكُمْ

و فقط شما باید و محاسبات مادی. إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ ...

دیگه خبری از طوفان طبس و خاک‌های نرم کوشک و ... نخواهد بود.

به بیان دیگر، کسی که بتواند خدا و جهان را به حرف بیاورد و با خود همراه کند، برنده است. کسی که قواعد خدا را بلد باشد و بتواند خدا را به یاری خودش ولو با «معجزه» و خرق عادت بکشاند پیروز است.

خدای معرفی شده در قرآن، خدای ساکتی نیست؛ اما وقتی به عمق دلمان مراجعه میکنیم، خدای خودمان را چگونه می‌بینیم؟ وقتی کاری می‌خواهیم بکنیم به چه کسی تکیه می‌کنیم؟

یک مثال ساده بزنم، آیا کسی هست که با اعتماد تکیه به وعده خدا که بعد از ازدواج رزق را می‌رساند، برود به سمت ازدواج؟ و ته دلش هم این نباشد که اگر خدا نرساند هم که بابا هست، او هم که نرساند می‌روم فلان جا کار می‌کنم، آن هم نشد از پدر زن می‌کنم و... بلکه تنها به خدا تکیه کرده باشد.

آیا با تکیه به خدای دل شما، می‌شود بدون هیچ پشتوانه‌ی دیگری جلوی امریکا ایستاد؟ واقعاً کسی چنین ایمانی دارد؟ روح الله خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ چنین ایمانی داشت. با تکیه بر خدایی که میشناخت جلوی شاه ایستاد؛ و با تکیه بر همان خدا در مقابل دو ابر قدرت شرق و غرب ایستاد و گفت هیچ غلطی نمیتوانند کنند. به بیان دیگر خدایی که خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ قبول داشت قدرتمند و در صحنه بود.

اما خدایی که من قبول دارم چگونه است؟ مشکل یهود هم همین بود خدا را قبول داشت اما خدا را ضعیف میدانست. میگفت خدا دستش بسته است و نمیتونه کاری بکنه وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ (مانده ۶۴)

در جای دیگر یهود میگه خدا فقیره پول نداره تا کارش بره جلو قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ أَمَا مَا بُولَدَارِيمَا! وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ (آل عمران ۸۱)

خدایی که ما اعتقاد داریم چگونه است؟

خدای قرآن وسط صحنه است و دارد کار را جلو می‌برد. اگر قومی ایمان نیاورد و پیامبرش و مومنانش را اخراج کند، عذابشان می‌کند:

وَ عَادًا وَ ثَمُودَ... وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ... (۳۹ عنکبوت)

هر کدام را خدا یکجوری عذاب کرد. فَكَلَّا أَهْلْنَا بِدُنْبِهِ

برخی را با سنگریزه فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا

برخی را با صیحه وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ

برخی را با باز شدن زمین و فرو رفتن در اون وَ مِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ

برخی را با غرق کردن. وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰ عنکبوت)

واقعاً هر کدامشان را به گونه‌ای عذاب کرد و به در و دیوار کوبید.

خدایی اینچنین وقتی تهدید می کند لرزه بر اندام کافر می افتد. وقتی می گوید:

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ التَّنْذِرُ (۴۱) هشدارها برای فرعونیان آمد

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أُخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (۴۲) تکذیب کردند ما هم به صورت مقتدرانه ای گرفتیمشون. خفتشون کردیم. مثل اینکه یکی بیاد یه موشی را از گردن بگیره و پرت کنه یه ور. أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳ قمر)

شما از اونا بهترید یا تضمینی دارید تا شما را هم مثل فرعونیان عذاب نکنم؟

کافر با این تهدید به خود می لرزد. البته نکاتی در مورد «نحوه رفتار خدا» وجود دارد که باید بدانیم و اغلب ما چون این ها را نمی دانیم فکر می کنیم خدا ساکت است؛ و دیگر نمی توانیم به خدا اعتماد کنیم.

پس با عمل به نقشه الهی می توان خدا را از سکوت در آورد. الان می توانیم بفهمیم در جنگ تحمیلی این همه معجزه از کجا می آمد و وقتی ایمانمان کم می شد یا به خودمان و تجهیزاتمان مغرور می شدیم و تکیه می کردیم چطور شکست می خوردیم (۲۵ توبه).

یک نکته دیگر این است که باید به خدا ایمان داشت و اعتماد کرد تا خودش را نشان دهد. اکنون که روز به روز خدا را ساکت تر می بینیم، باید بدانیم که خدایمان هم روز به روز ساکت تر می شود؛ و دیگر خدای ناکرده به جایی می رسیم که ما می مانیم و چکاچک شمشیرهایمان در زندگی، دست و پنجه نرم کردن با مشکلات بدون یاری خدا که این بیچارگی است.

یک نگاه به مقدار تلاش خودمان در مقایسه با تلاش های دشمنانمان بیاندازیم. قابل مقایسه نیست. ما باید راه میانبر را پیدا کنیم. ما باید خودمان را به یک قدرت عظیم مطلق وصل کنیم تا جلو بیافتیم. قدرتی به نام خدا، قدرتی که شکست ناپذیر است و طرف ماست و یاری مان می کند و دشمن دشمنان ماست.

باید بتوانیم به قدری خدا را باور کنیم و از قواعدهش - که در قرآنش گفته است - هم سر در بیاوریم که از همه چیز بیشتر به او تکیه کنیم. حتی از آنچه تجهیزات در مشتمان داریم.

علی عليه السلام در نهج البلاغه می فرماید

کسی واقعاً مومن نخواهد بود، اسم مومن برش صدق نمیکند لَّا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ

تا اونجا که اعتمادش به خدای متعال و تدبیرهای او بیشتر باشد از اعتمادش به امکانات خودش  
 حَتَّىٰ يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ  
 یعنی وقتی وایسته جلو دشمن به جای اینکه شروع کنه به شمارش تعداد سربازهاش و  
 موشکهاشو اسلحه هاش، اولاً دلگرمیش به خداست بقیه چیزها هم براش خیلی مهم نباشه.  
 حضرت ادعا می‌کنند میفرمایند تا بنده ای به این نقطه نرسه مومن واقعی و حقیقی نیست. بله  
 مراتبی از ایمان را دارد اما هنوز مومن واقعی نیست.

خب ان شاء الله خدای متعال همه ی ما را کمک کنه تا بتونیم طعم ایمان واقعی را بچشیم و تا  
 بالاترین مراتب ایمان هم پیش بریم. یکی از مصادیق این مؤمنین حقیقی جناب قاسم بن الحسن  
 بود که امشب به ایشون تعلق داره. جناب قاسم ۱۳ سال داشت. ایشان از لحاظ امکانات مادی،  
 توان جسمی، تجربه ی جنگ آوری خیلی دارایی های قابل توجهی نداشت اما قاسم ایمانی  
 داشت که به تکیه ی اون میتونست جلوی صنایع عرب، قهرمانان عرب ایستادگی کنه.

## روضه

عرض توسل و ذکر مصیبتی داشته باشیم. صلی الله علیک یا ابا عبدالله.  
 امام مجتبی (علیه السلام) کربلا دو پسر داشت یک قاسم و دیگری عبدالله. قاسم (علیه السلام)  
 نزد ابی عبدالله (علیه السلام) آمد؛ عمو اجازه بده من هم بروم.  
 فرمودند: تو یادگار حسنی نمی‌توانم به تو اجازه بدهم. قاسم گریان به خیمه برگشت.  
 قاسم یادش آمد از نامه‌ای که پدر به او داده بود؛ توی نامه امام مجتبی (علیه السلام) نوشته بود  
 بُنَيِّ إِذَا رَأَيْتَ عَمَّكَ الْحُسَيْنَ غَرِيْبًا وَحَيْدًا فَرِيْدًا؛ هرگاه دیدی عمویت حسین (علیه السلام) غریب  
 و تنها مانده این نامه را به او بده. نامه را خدمت ابی عبدالله (علیه السلام) آورد و گفت: عمو،  
 شما می‌گویید نرو، ببین بابام گفته برو. شیخ شوشتری می‌نویسد: امام حسن (علیه السلام) در  
 نامه نوشته بود قاسم هر چی عمویت گفت نه این قدر به عمو اصرار کن تا حسین (علیه السلام)  
 به تو اجازه بدهد به میدان مبارزه بروی، لذا نوشته‌اند دست و پای حسین (علیه السلام) را  
 می‌بوسید و خودش را روی قدمهای حسین (علیه السلام) انداخته بود.

رفقا اگه بخواهیم به شهادت برسیم باید خیلی التماس کنیم. به مفتی همیشه به شهادت رسید قاسم بن الحسن ببینید چه جوری برای شهادت التماس میکنه. شهدای ما در مناجاتهای سحرشون در گریه زاریهاشون از خدای متعال التماس میکردند تا بتونند شهید بشن. امام حسین (علیه السلام) خم شد دست‌هایش را زیر بغل‌های قاسم برد، پاشو عمو، روی پای من نیفت. قاسم را در آغوش خودش گرفت. سینه‌اش را روی سینه‌ی قاسم گذاشت. دو جا امام حسین (علیه السلام) سینه روی سینه قاسم گذاشت؛ یکی آنجایی که می‌خواست میدان برود، سینه روی سینه‌ی قاسم گذاشت. اشک در چشمانشان حلقه زد، آن قدر گریه کردند که هر دو غش کردند و روی زمین افتادند. قاسم به میدان رفت جنگ نمایانی کرد. تشنگی بر او غلبه کرد. زخمها زیاد بود. سرانجام قاسم چه شد

از حسن هر کس که در دل کینه داشت

ضربه‌ای بر جسم قاسم می‌گذاشت

قاتل قاسم کند این زمزمه

می‌گشتم او را به یاد فاطمه

هر که بهر قتل او کرده شتاب

می‌زند ضربه به یاد بوتراب

حسین علیه السلام به سرعت خود را بالای سر قاسم رساند. همه دشمن منتظر بودند ببینن حسین علیه السلام چه می‌کند. آیا جوان‌ها را صدا می‌زند؟ آیا می‌گوید: اهل حرم بیاید؟ اما یک وقت دیدند خم شد، دست زیر بدن قاسم برد؛ فَوَضَعَ صَدْرَهُ عَلَيَّ صَدْرِي؛ سینه‌ی قاسم را به سینه‌ی خودش چسباند و صدا زد یا قاسماه، یا بن اخیاه ای پسر برادرم. نوشته‌اند که همین طور که بدن قاسم را به سمت خیمه‌ها می‌آورد پاهای قاسم روی زمین کشیده میشد.

## جلسه هفتم

### مقدمه

بعد از حادثه ی کربلا امام سجاد علیه السلام در مدینه ساکن شدند. امام باقر علیه السلام و بعد از ایشان امام صادق علیه السلام هم در مدینه بودند. خب معمولا حداقل سالی یکبار برای حج واجب از مدینه راهی مکه میشدند؛ و آن ایامی که این بزرگواران میرفتند حج بسیار شلوغ بود. تمامی مسلمانان از بلاد مختلف میومدند. شاید شلوغیش را بشه به شلوغی الان اربعین مقایسه کرد. در این روزهای شلوغ اهل بیت فرصت میافتند تا با یارانشان به دیدار و گفتگو بپردازند. یکبار که امام صادق (ع) با گروهی از یارانش در حال گفتگو بود و جمعیت فراوانی از بزرگان و علمای شیعه گرداگرد ایشان جمع شده بودند جوانی که تازه سیبلاش در اوامده بود داخل جمع یاران امام صادق علیه السلام شد. پیشوای شیعیان از دیدن جوان شادمان شد، سخن را قطع کردند و او را در صدر مجلس و کنار خویش نشاند و گرامی داشت. این رفتار امام حاضران را که از شخصیت‌های علمی شمرده می شدند، شگفت زده ساخت. وقتی امام (ع) آثار شگفتی را در چهره حاضران مشاهده کرد، فرمود: هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یده؛ این جوان با دل و زبان و دستش یاور

ماست. این جوان کسی نبود جز هشام بن حکم. هشام کسی بود که در سنین جوانی خودش با تحقیق اعتقادات و باورهای صحیحی، جهان بینی درستی به دست آورده بود و بر اساس آن در مناظره های علمی شرکت میکرد و سایر مردم را هدایت میکرد.

امام فرمود: نفعک الله به و ثبتک؛ خداوند تو را در این راه ثابت قدم دارد و از آن بهره مند سازد. هشام می گوید: بعدازاین دعا، هرگز در مناظره های خدانشناسی و توحید شکست نخوردم.

هشام کسی بود که قبل شیعه شدن مکتبهای فکری مختلف را ارزیابی کرده بود و هیچ کدام از آنها توانسته بودند وی را قانع کنند اما زمانیکه به مکتب شیعه و امام جعفر صادق علیه السلام رسید آن را حق یافت.

آیا در زمان ما هم چنین افرادی پیدا می شوند؟ یکی از افرادی که واقعاً برای بدست آوردن حقیقت تلاش کرد و به سرانجام هم رسید ادواردو آنیلی بود. احتمالاً اسم و داستان ادواردو را شنیدید. ادواردو تنها فرزند جوانی آنیلی یکی از ثروتمندترین افراد روی کره ی زمین بود. رئیس کمپانی های فیات، فراری، لامبورگینی، کارخانه هلی کوپتر سازی، باشگاه فوتبال یوونتوس، چندین بانک خصوصی و ... بود. مادر وی یک پرنسس یهودی بودند. ادواردو در دانشگاه فلسفه ی ادیان میخواند و انجیل و تورات تحریف شده نتوانست عطش وی به حقیقت را سیراب کند. ادواردو میگه زمانی که در دانشگاه نیویورک درس میخواندم یک روز به صورت تصادفی در کتابخانه قدم میزدم که چشمم به افتاد به قرآن، کنجکاو شدم که بینم در قرآن چه چیزی آمده است. وقتی آنرا برداشتم و شروع به خواندن آیاتش کردم احساس کردم که این کلمات نورانیه با سایر کلمات متفاوت، بسیار تحت تاثیر آن قرار گرفتم، قرآن را امانت گرفتم و آن را بیشتر مطالعه کردم و احساس کردم که آن را میفهمم و کاملاً قبول دارم. بعد ادواردو در ایتالیا در با سفیر ایران، آقای قدیری ابیانه آشنا میشه و شیعه میشه. شیعه شدن ادواردو بسیار هزینه داشت چون پدر و مادرش و خاندانش با او مخالف بودند. پدرش وی را از ارث محروم میکنه و ادواردو که فرزند ثروتمندترین مردان جهان بود برای کرایه ی تاکسی خودش هم به مشکل میخوره. ادواردو برای دیدن حضرت امام و تشکر به ایران آمد. خود ادواردو مینویسه من به ایران

میروم تا بابت آنچه که انقلاب اسلامی تاکنون برای پیشرفت آرمانهای اسلامی و به نام خدا در روی زمین انجام داده است، از رهبر انقلاب تشکر کنم. وقتی ادواردو خدمت امام میرسه ایشون بسیار ادواردو را تحویل میگیرند و بر پیشانی وی بوسه میزنند. ادواردو تنها خارجی ای بود که توفیق داشت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ بر پیشانی وی بوسه بزند. ادواردو بعد از برگشت به ایتالیا به نحو مشکوکی توسط صهیونیست ها کشته شده و به مقام شهادت میرسه.

خب انسان وقتی چنین آدمهایی را میبینه که اینجوری برای رسیدن به اعتقادات و باورهای درست، جهان بینی درست زحمت کشیدنند از خودش خجالت میکشه. ما هم آگه بخواهیم به جایگاه و شانی نزد امام زمان خودمان برسیم راهش همینه. ایمان خودمون، اعتقاداتمون را عمیق کنیم. قرآنی کنیم. قرآن را حقیقتاً مطالعه و قرائت کنیم. قرآن میتونه زندگی ها را متحول کنه.

در شبهای گذشته به حدی مقدمات گفته شد که الان بتونیم به صورت دقیق تر و تفصیلی تر دستگاه محاسباتی خدای متعال را توضیح دهیم.

### دستگاه محاسباتی الهی

خداوند در قرآن کریم، همواره تاکید می کند که «متقی بن بست ندارد». چنان که پیش از این گفتیم «اگر متقی بماند»، حتی شکست هم ندارد؛ اما با یک قید عجیب: «من حیث لا یحتسب»

خدای متعال می فرماید. *وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (طلاق ۲)* هر کس تقوا داشته باشه راه را برایش باز میکنیم. بن بست نداره.

اما این کار را چه طوری میکنیم؟ چه طوری روزیش میکنیم؟ *وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ* بهش میرسونیم اونچیزی را که میخواد از راهی که گمان نمیکرد. روی اون حساب نمیکرد. من حیث لا یحتسب!

*وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* هر کس بر خدا توکل کند، تکیه کند دیگه بسشه. دیگه چی میخواد.



دیدید این بچه دبستانی هایی که برادر بزرگتر تنومندی، ورزشکاری دارند تو دعوایها، تو بگو مگو ها چه قدر خیالشون جمعه، میگن هر چی بشه داداش میاد جمعش میکنه. حالا کسی را فرض کنید که به خود خدای متعال پشتش گرمه. خب کی میتونه مشکلی ایجاد کنه.

اصل بحث ما روی قید من حیث لایحسیب است. اگر خداوند این قید را نمی آورد هم جمله کامل بود؛ اما می آورد، چون خداوند یاری متقی را حتما می رساند، ولی از راهی که به ذهن خود آن متقی نمی رسد! این قاعده برای خدا مهم است چون خدای متعال میخواد این فرد را به نحوی رشد بده و تربیت بکنه که روی هیچ چیز دیگه ای به جز خدا حساب باز نکنه. قرآن به اینگونه اعتمادی می گوید «ایمان به غیب». ایمان به خدایی ورای محاسبات عادی که خودش تصمیم می گیرد از چه راهی بر سر وعده اش به یاری بیاید.

احتمالاً هر کسی تجربه هایی در زندگی اش از این قاعده کرده است. هر چه متقی تر، بیشتر. خدا حتماً به وعده اش عمل می کند، ولی نه مثل ما آدم ها. مثلاً آدم ها اگر به کسی وعده بدهند من تو را به حکومت می رسانم، به ترتیب پله های ترقی اداری را برای او فراهم می کنند تا به حکومت برسد. اول مسئول شهرداری، بعد استانداری بعد وزارت بعد ریاست جمهوری! اما خدا وقتی به یکی وعده حکومت داد، ابتدا کاری می کند که جز به خدا اعتماد نداشته باشد. در واقع همه راه هایی که «ممکن بود برای رسیدن به حکومت روی آن حساب کرد» برای او بسته شود و موقعی که کاملاً نا امید شد او را از روش و طریقی که فکرش را نمیکند به حکومت میرساند.

مثل داستان حضرت یوسف. اول به چاه انداخته شد و بعد به بردگی خریده شد و سپس در همان بردگی اش هم به قیمتی کم خرید و فروش شد و سپس در همان بردگی اش هم به زندان افتاد و به اسارت رفت؛ و آنگاه که روی کسی - ولو کمی - حساب کرد که از همین زندان نجاتش دهد، آن راه هم نافرجام ماند و سال هایی در زندان ماند؛ و آنگاه که دیگر روی هیچ

---

۱ (آیات و روایات متعددی بر این نکته دلالت دارند؛ مثلاً ر. ک. بَابُ الرِّزْقِ مِنْ حَيْثُ لَا يُحْتَسَبُ در کتاب شریف کافی)

چیز غیر خدا حساب نمی‌کرد ناگهان از طریقی که فکرش را هم نمی‌کرد، یعنی تعبیر خواب، به حکومت رسید! نه ابتدایش مثل ما بود و نه انتهای ناگهانی اش در اوج ناامیدی و اضطراب. به بیان دیگر این روش خدای متعال در مدیریت عالم خیلی خوب به همگان میتونه نشون بده که همه چیز دست خداست و خدای متعال و رای تمامی ابزار و اسباب قرار دارد و هر کار که بخواهد می‌کند. او فعال ما یشاء است.

اگر ما قبول کنیم که چنین سیستمی در عالم حاکم است طبیعتاً بیشتر از اینکه به حساب و کتاب مادی خودمان و برنامه ریزی تدبیر مادیمون تکیه کنیم، باید به خدای متعال و وعده‌های او و دست توانای او در عالم تکیه کنیم.

البته انصافاً قبول داریم که از همان ابتدا اعتماد کردن به سطح بالایی از غیب کار هر کسی نیست؛ یعنی همیشه از همون اول انتظار داشت که انسان‌ها بیان و به طور کامل بر خدای متعال توکل کنند و سایر ابزار و وسایل و تدبیرها را ذیل وجود قدرتمند او ببینند و به آن‌ها دل نبندند. این حالت درونی نیازمند سطح بالایی از ایمان است. به همین دلیل خداوند سطوح غیب را مرحله بندی کرده است؛ و در ابتدا وظایفی را از مؤمنین خواسته است که با مرحله ی پایین ایمان همخوانی دارد. این اصل مهمی است که ما معتقدیم خلاف حکمت خدای متعال است که بیشتر از توان و ظرفیت کسی ازش تکلیف بخواهد و انتظار داشته باشد. **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا**

بله از رسول خدا یک درجه ی بسیار بالایی از ایمان به غیب انتظار میرود اما از یک مومنینی که در سطوح ابتدایی است درجه ی پایین تری انتظار میرود و تکلیف است.

برای مثال خدای متعال برای عموم مؤمنین در ابتدای راه، وظیفه کسب و کار را معین کرده است. فرموده تو هم برو مثل مردم کاسبی کن و برای رزقت «تدبیر» کن؛ برنامه ریزی کن. فقط یک نکته ای فرموده اون هم اینه که به این تدبیرت تکیه نکن. «اجمال در طلب رزق» داشته باش؛ اجمال در طلب یعنی کمی بی خیالی، نه این که کار و تدبیر نکنی بلکه «این کار و تدبیرت را رازق خودت ندانی». حساب و کتاب سر جایش، ولی رازق من خدا هستم و

ممکن است جاهایی وقایع خلاف برنامه و تدبیر من پیش برود، تو این صحنه‌ها نباید فراموش کنم که همه چیز تحت کنترل و برنامه خداست و اون روزی رسونه.

شاید با این مثال بحث بهتر مشخص شود. راننده تاکسی ای را می‌شناسم که در سوار کردن مسافر، همیشه هول است. هزار چیز را حساب و کتاب می‌کند تا مسیرش را معین کند: به چه احتمالی در کوچه بعدی مسافر است و به چه احتمالی تاکسی جلویی او را سوار می‌کند! الان اگر بروم سر خط و آنجا سوار کنم بیشتر سوار می‌کنم یا اگر الان دنده عقب خلاف یک کوچه برگردم و از آنجا مسیر را برگردانم! و... . طوری است که انگار همین مسافرها و همین کرایه‌ها است که رازق اوست. پس حداکثر تلاشش را می‌کند که تعداد کرایه‌هایی که می‌گیرد را با محاسباتش بیشتر کند. حتی بیشتر از مقداری که سطح عقلایی جامعه است حساب و کتاب می‌کند تا جایی که برای مردم هم عجیب به نظر می‌رسد. بیش از «مقداری که وظیفه اش است» این کار را می‌کند، به اندازه ای که «گویا رازقش این حساب و کتاب هاست».

این را مقایسه کنید با کسی که در مغازه می‌ایستد، کار می‌کند ولی اذعان می‌کند که گفتند وظیفه اش را نماز می‌داند. نماز اول وقت را ول نمی‌کند هر چند به ظاهر چند تا مشتری را در اوج شلوغی بازار که سر ظهر است از دست می‌دهد. او به نماز می‌رود و کسب و کارش هم رونق می‌گیرد. از جاهایی که انتظار نداشته است برایش پول می‌آید. او کم کم واقعاً به این نتیجه می‌رسد که آخرش رزق از راهی که حساب نمی‌کنیم می‌رسد. او روز به روز این نکته را در زندگی اش بیشتر لمس می‌کند؛ و آن راننده تاکسی چه بسا روز به روز از این نکته دورتر می‌شود و نمی‌تواند آن را باور کند، چون هنوز یک بار هم به این نکته اعتماد نکرده تا ببیند که در جای خودش خداوند از راه غیر حساب کتاب وی به وعده اش عمل خواهد کرد و رزق خواهد رسید. او شاید به سنت اضلال الهی گرفتار شده. سنت گمراهی؛ و روز به روز از این تربیت دینی فاصله می‌گیرد و خدا هم که همه چیز را کنترل می‌کند، او را در این نتیجه محکم تر هم می‌کند! دیگر وقتی به او از این حرف‌ها بزنی مسخره می‌کند و از تجاربتش می‌گوید و نتیجه می‌گیرد که خدا نمی‌رساند. خدا روزی رسان نیست و باید خودت برنامه ریزی کنی.

در نقطه‌ی مقابل کسی که ایمان و تقوا داشته و با وعده‌های خدای متعال همراهی کرده، من حیث لا یحتسب بودن وعده‌های خدای متعال موجب می‌شود تا انسان مومن در یک سیر تربیتی قرار بگیرد و روز به روز ایمانش به غیب و همه‌کاره بودن خدای متعال بیشتر شود تا جایی که مثلاً فقط روزی رسان را خدا می‌بیند و از بقیه‌ی اسباب دل می‌کند. کسی که به اینجا برسد، یعنی «به توحید» رسیده. توحید یعنی همه چیز را دست خدا ببینی هرچند دست را هم می‌بینی. وقتی من چیزی را می‌نویسم، واقعاً امید بستن به قلم برای نوشته شدن حماقت است. باید با من صحبت کنید که چه بنویسم و چه ننویسم. هرچند توقع معجزه هم ندارید و آخرش من با یک ابزاری این مطلب را قرار است بنویسم؛ اما قلم را فقط وسیله و ابزاری می‌بینید.<sup>۱</sup>

وقتی سطح مومن بالا میرود کم کم دستورات و وظایف او ناظر به سطح بالاتری از ایمان به غیب می‌شود. مثلاً به او می‌گویند «برای کسب پول، پول خرج کن!» حرفی که در هیچ حساب کتابی نمی‌گنجد جز حساب کتاب خدا. دستورات متعدد دینی در این مورد برای کسی که به خدا اعتماد می‌کند داریم: مثلاً: وظیفه قرار دادن «صدقه، زکات، ازدواج و افزایش دادن نانخور، فرزند آوری، خرید کردن! و...» از این قبیل برای افزایش رزق.

صدقه یعنی چی یعنی پولتو بده. همون موقعی که پول را داری با چشم خودت می‌بینی که داره میره خدای متعال می‌گه برمیگرده. فقط یادت باشه من حیث لا یحتسب!

اهل بیت میفرمایند مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ. هیچ مالی به خاطر صدقه کم نشد. خب آقا من می‌بینم داره میره. جواب میدن خدا جایگزینش میکنه.

---

۱ یکی از مثالهای دیگر برای این که خدای متعال وعده هایش را من حیث لا یحتسب پیش می‌برد میتواند خود مقام معظم رهبری باشد. اگر قرار بود طرق عادی طی شود تا ایشان رهبر بشوند به نحو دیگری برنامه ریزی میکردیم و انتظار داشتیم کار طی بشود. اما ایشان به دلیل مشکلاتی مجبور میشوند تا درس و بحث و شاگردی امام در قم را رها کنند و به مشهد بروند. در ادامه به دلیل فعالیتهای سنگین مبارزاتی به اندازه برخی دیگر از حوزویون در فضاهای علمی وقت نگذارند و عملاً راه مرسوم مرجع شدن را طی نکنند. یا بر خلاف معمول صحبت امام در مورد رهبریشان را مخفی کردند و از بقیه‌ی شاهدان عهد گرفتند که جایی نقل نکنند که خب این طبیعتاً مانع رهبری ایشان باید بشود و... اما از آنجایی که وعده‌های خدای متعال من حیث لا یحتسب هست ایشان را ناگهان به جایگاه رهبری این مملکت رساند.

در حدیث زیبایی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام داریم ایشان میفرمایند. گاهی دستنگ میشم. دچار فقر میشم. جسیم خالی میشه. **إِنِّي لَأَمْلَقُ أَحْيَانًا**

خب حالا میخوان راهکار بگن. خب وقتی دستم خالی میشه چی کار کنم. خب ما معمولاً یاد دیگران میفتیم. به کی رو بیاریم. از کی پول بگیریم. قرض بگیریم. کمک بلا عوض. وامی ... ایشون میفرمایند من تو این شرایط یاد خدا میفتم شروع می‌کنم تجارت با خدا **فَأَتَا جِرَّ اللَّهُ** تجارت با خدا یعنی چی. چی جوریه؟ حضرت میفرماید **بِالصَّدَقَةِ**

یعنی وقتی پولشون کم میشه پول میخوان صدقه میدن و چون ایمان دارند به وعده‌های خدای متعال، ایمان دارند به غیب خدای متعال بیشترش را براشون بر میگردد و مشکل مالی حل میشه. یک جوونی رفت پیش رسول خدا شکایت کرد وضع مالیشو. آقا وضع خیلی خرابه. بازار بهم ریخته. چه کنیم. امام چی گفته باشند خوبه؟ **جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَكَأَ إِلَيْهِ الْحَاجَّةَ** حضرت فرمودند ازدواج کن! چی ازدواج. ازدواج که خودش کلی پول میخواد. من میگم پول ندارم! **فَقَالَ تَزَوَّجْ**

این فرد به حرف رسول خدا گوش کرد و ازدواج کرد.

تو روایت هست وقتی که ازدواج کرد برایش گشایش پیدا شد. پولدار شد. **فَتَزَوَّجَ فَوَسَّعَ عَلَيْهِ**. هرچه راه برون رفت متقی و مومن به غیب از مشکلات، من حیث لا یحتسب تر می‌شود، صبر در امتحان و اعتماد به کاری که خدا می‌خواهد بکند سخت تر می‌شود. فرد باید با تجارب قبلی ای که در معامله ی با خدای متعال داشته خودش را کنترل کند و «اعتمادش» به خدا را حفظ و تقویت کند.

وقتی فرد یا جامعه اش سطحش بالاتر میرود هی امتحان سخت تر میرسد. تا جاییکه مرتبه ی امتحان اضطرار میرسد.

اضطرار آن نقطه‌ای است که دیگر فرد بی چاره می‌شود و هیچ راه برون رفتی در مقابل خودش نمی‌بیند و کاملاً فضا را بن بست می‌بیند و نا امید می‌شود. در این نقطه ی حساس و سخت آگه فرد ایمان حقیقی به خدای متعال داشته باشد هنوز امید دارد چون باهمراهی خدای متعال بن بست معنا ندارد اما اگر ایمان واقعی نداشته باشد واقعاً نا امید و مایوس می‌شود و ممکن



وقتی مشکلات اقتصادی را می بینند، وقتی دلار ده هزار تومنی را می بینند میگویند همین وعده ی امام ما بود. امام گفته بود که ما رمضان ها داریم. محاصره ی اقتصادی می شویم و ... و این حق است و اعتماد ما به امامان و راهی که جلوی پایمان گذاشت بالا می رود قبلا عرض کردیم بازهم تکرار میکنیم. بله قسمتی از سختی ها و مشکلات ناشی از ضعفهای دیگری است که به اون جداگانه خواهیم پرداخت الان در مورد اون قسمتی صحبت میکنیم که طبیعی است.

در نقشه خداوند برای انقلاب دینی، چنین نقطه ای بسیار کلیدی است. نقطه ای که همه بر علیه دین خدا مجتمع شده اند و دست به دست هم داده اند تا کارش را تمام کنند. طراحی خداست دیگر، گفتیم که طراحی خدا مثل طراحی ما آدم ها نیست. خدایی که سوار بر کار است و هیچ چیزی از دستش در نمی رود، به خوبی می فهمد که متحد شدن ابر قدرتها بر علیه مردم یک کشور کوچک امتحان بسیار سختی است اما چون میخواهد این یوسف را من حیث لایحساب به عزت جهانی برساند این مسیر را قرار داده است.

به قیام خود اباعبدالله نگاه کنید. قیام ایشان هم مصداق همین حساب نکردن بر قدرتی غیر از خدا بود. خب اگر آقا میخواستند با عقل محاسبه گر مادی بر علیه یزید قیام کنند شاید منطقی بود با یکی مثل ابن زبیر یا ابن عمر متحد بشن. این ها را با خودشان همراه کنند. به قدرتهای دیگری رو بیاورند. تا بتونند به پیروزی برسند؛ اما در مسیر این قیام ایشان به هیچ چیز جز خدای متعال و انجام وظیفه فکر نکردند. انقدر قدرت خدای متعال در چشم ایشان پر رنگ بود که بقیه ی قدرتها به حساب نمیومد. اگر نبود خیانت و بیعت شکنی خودی ها قطعاً نصرت خدای متعال شامل میشد و نتیجه متفاوتی رقم میخورد و پیروزی ظاهری هم محقق میشد.

### جایگاه وظیفه در دستگاه محاسباتی الهی

حال با چنین نگاهی جایگاه وظیفه و تلاش چه می شود؟ جایگاه تدبیر و برنامه ریزی چه طور؟ سعی میکنیم در قالب مثالی و بیان چند نکته این بحث مهم را هم گذرا بیان کنیم. بازی بیلپارد را تا به حال دیده اید؟ کسی که می خواهد توپ را بزند باید همه چیز را «حساب» کند. سلسله برخوردهایی که در اثر کارش پیش خواهد آمد و این که از هر کدام چه چیزی عائد

او خواهد شد. غیر مومن در زندگی همواره وابسته به این حساب هاست، مثل یک بیلارد باز که هرچه «زرنگ» تر باشد بهتر می تواند در این بازار پیچیده دنیا رفتارش را طوری بچیند که همه راضی باشند و به او بیشتر بدهند. «مشرك»، یعنی کسی که خداهایش زیادند. فکر می کند رازش همین «برخورد توپ ها» است که حساب می کند. برای این که یک کلمه حرف بزند باید حساب هزارجا را بکند که چه کسی از این حرف ناراحت می شود و چقدر کار من گیر او می افتد و مجموعاً می ارزد یا نه؟ زرنگ در نگاه مشرك، کسی است که بیشتر و بیشتر «این برخوردهای پشت سر هم» را محاسبه کند؛ اما مومن اینگونه نیست، چون توپ را به دست یک خدا می داند. خدایی که مسلط است و اگر او را راضی نگه داریم خودش همه توپ ها را به هدف خواهد فرستاد. مثل این است که به جای این همه محاسبات در بیلارد، صرفاً همان کاری که داور می خواهد را بکنیم و سپس داور خودش با دست یکی یکی همه توپ ها را به هدف بفرستد! برنده از قبل معلوم است، یک جورهایی اصلاً رسم بازی را به هم می زند و خیلی راحت تبدیل به برنده حتمی می شود. این بازیکن دیگر نیاز ندارد سالها کار و تلاش کند تا محاسباتش را قوی کند، یا چوب بیلاردش را تقویت کند. البته اگر داور این کار را هم خواست، به مقداری که داور راضی شود این کار را می کند. ولی امیدش به دست داور است «که می فهمد طرف چه کسی را بگیرد و چه بکند»، نه به برخوردهای بی شعورانه و ماشینی توپ ها.

مشرك، مدام باید حرکات توپ ها را رصد کند؛ اما مومن اصلاً لازم نیست بداند برای توپ ها چه اتفاقی می افتد و طی کدام برخورد ها توپش به هدف خواهد رفت. حتی می داند که داور طی برخوردهایی میان توپ ها که او انتظارش را ندارد («من حیث لایحتساب») توپش را به گوشه میز می فرستد اما مگر چه اهمیتی دارد؟ مهم این است که برنده اوست و به مقصدش می رسد. **مومن صرفاً چون خود داور (خدا) خواسته، اتفاقات و کارهایی که تا هدف به ذهنش می رسد را محاسبه و تدبیر می کند و باقی را به خدا وامی گذارد.** او فقط «وظیفه» می شناسد و این اتفاقات و تدبیرها را در اختیار خودش نمی داند بلکه در اختیار خدا میداند. مومن اگر حساب و کتابی هم می کند از این باب است که خدا به او «وظیفه» کرده است. نه بیشتر. طبیعتاً او در مورد کاری که



خدا به او «وظیفه» کرده کاری به این حساب و کتاب ها ندارد. مثلاً وقتی وظیفه اش این است که حق را بگوید، خدا که همه کار به دست اوست باید خودش بیاید و نیازی به حساب کتاب که این را بگویم چی می شود کی خوشش میاد کی بدش میاد و ... نیست؛ و بعد از رضایت خدا دیگر هر اتفاقی که بیافتد مهم نیست. چون تنها نجات دهنده و رازق خداست. حال شما بگویید، کدام بهتر است؟

خدای متعال به مثال قشنگ میزند.

میگه بنده و عبدی را در نظر بگیرید. یک بار این عبد، این بنده صاحبان مختلفی داره که اینها باهم شریک اند و باهم دعوا دارند. ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ نَمِيدُونَ مَا حَلَا دِيدِيدَ زَمِينِي كَمَا حَلَا دِيدِيدَ مَالِكٍ دَاخِلَةً وَ فِيهَا هَا بَاهِمَ نَظَرٍ بَاشِنَد. هر کسی طرحی داشته باشد. یکی میگه بفروشیم، یکی میگه بسازیم یکی ... آخرش هم هیچ کاری نمیشه. حالا به جای یک زمین یک عبد یک اسیری را در نظر بگیرید که مال مشترک است و هر کدوم یک خواسته ای داره.

و این را مقایسه کنید با جایی که یک صاحب داشته باشه. وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ  
در کدوم حالت این عبد، این بنده راحت تره؟ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا... (۲۹ زمر).

بر اساس نکاتی که تا اینجا گفته شد خداوند فقط می خواهد ایمان قلبها را بسنجد؛ و بنابراین چنان که گفتیم، در دیدگاه او شکست نخوردن مومن وابسته به شرایطی از جنس «نیت خود مومن» است. شرایطی غیر از امکانات مادی ای مثل مقدار توپ و تانک و لشکر و پول و ... توپ و تانک برای پیروز شدن مهم نیست بلکه آنچه مهم است راضی کردن خدا به آن است که به طرفداری از مومن وارد صحنه شود. تعداد سرباز و توپ و تانک و پول به درد ترساندن دشمنان می خورد (۶۰ انفال) اما در کمال تعجب، به درد پیروزی نه. چنان که خداوند در جنگ حنین تصریح می کند عامل شکست، همین تکیه به امکانات «به جای» تکیه به خدا بود

وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ و در روز حنین

إِذْ أَعْجَبَتْكُم كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا شَمَا از کثرتتون امکاناتتون دارای عجب شدید، خوشحال شدید اما از شما چیزی را رفع نکرد.

وَ ضَاقَتْ عَلَیْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ ثُمَّ وَابَتْ مُدْبِرِينَ (۲۵ توبه)؛ و به خاطر این تکیه به امکانات زمین به اون وسعت برای شما تنگ شد؛ و فرار کنان پشت کردید.

ظاهراً خداوند شوخی ندارد. محاسبه و تدبیر را باید «فقط» از باب وظیفه انجام داد.

مهم و سرنوشت ساز عناصر و مؤلفه های دیگری است که در جهان بینی خدا، پیروزی به آن وابسته است. به بیان دیگر در نظام محاسباتی الهی پیروزی منوط به ایمان و استقامت مؤمنین است و فارغ از این است که دشمن چقدر قدرت دارد یا چه سیاستی اعمال می کند؟ جمهوری خواه است یا دموکرات؛ زرنگ است یا احمق، چقدر پول دارد و ...

و وقتی مومن درست اختیار کرده باشد و در راه خدا استقامت بکند قطعاً خداوند پیروزش خواهد کرد؛ هر اتفاقی که بخواهد بیافتد. دشمنش هر مانعی که بخواهد بتراشد و هر چه که بخواهد بشود. مهم این است که مؤمنین خودشان خیانت نکنند، در این صورت خداوند حتماً آنان را پیروز خواهد کرد؛ و راه و «طریق» این پیروزی، در مقابل هر کار متفاوتی که دشمن انجام دهد، متفاوت خواهد بود. چون خداوند جهان هوشمند است و بالاخره جواب هر مکر دشمن را می داند و ما را از آن رد کرده و به مقصد می رساند: وَ قَدْ مَكْرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶ ابراهیم)

بگذارید مثالی در تفاوت این دو جهان بینی بزنم. مسئله ای که محل دعواست و گهگاه هر کسی در آن نظری می دهد. مسئله ی بلایای طبیعی، مثلاً زلزله را شما چگونه «تحلیل» می کنید؟ بیاید در جهان بینی خدا تحلیلش کنیم. وقتی خدا بخواهد بلایی بفرستد، از یک «طریقی»، به یک وسیله ای می فرستد؛ مثلاً بوسیله ی زلزله. خدای که عاجز نیست، یدالله که مغلوله نیست، هر طریقی را که ببندی و محکم کاری کنی، از طریق دیگری می تواند بفرستد. حال همین خدا «وظائف» ی معین کرده که اگر جامعه ای بعضی از آن‌ها را انجام ندهد «حتماً عذاب خواهد شد». مثلاً فرمود: «هیچ قریه ای عذاب نشد مگر اینکه در آن فقیری بود که کسی به فکرش نبود»

حال فرض کنید اگر ملتی از این فقرای بی کسی داشته باشد و از طرفی خانه هایش هم ایمن سازی نسبت به زلزله نشده باشد. این ملت باید پولش را برای جلوگیری از بلایای طبیعی مثل زلزله چه طور خرج کند؟ برود ایمن سازی کند یا بدهد به فقراء؟ کدام یک اولویت دارد؟ اگر

طریق هایی که برای خسارت زلزله به ذهنش می رسد را سد کند، اما همچنان فقیر مستضعف داشته باشد و در جهان بینی خداوند لایق عذاب باشد، دست خدا برای عذاب کردنش بسته شده؟ خیر. از این طریق نشد، از طریق دیگری «که حساب نمی کند» عذابش خواهد کرد؛ اما وقتی فقری اینچنین را درمان کرد، علت عذاب شدن را رفع کرده است.

این نوع نگاه به خاطر آن است که طبیعت در این جهان بینی، یک ماشین بی شعور نیست بلکه ابزار دست خدایی است که در میانه صحنه در حال دخالت در جهان است. خدایی واقعی. خدایی که اگر کاری خواست بکند با هیچ تلاشی نمی توان مانعش شد. پس باید فقط قواعد خود او را یاد گرفت و مؤلفه هایی که معرفی کرده را رعایت کرد. همین. خداوند خود در قرآن چنین مثالی می زند: اصحاب حجر. یاران سنگ. کسانی که خانه های محکمی داشتند.

وَ كَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ يُّبُوتًا آمِنِينَ (حجر ۸۲)

پیشگیری عمرانی در مقابل زلزله انجام شده بود، ولی به جایش بلای صیحه وارد شد. فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْحِحِينَ (حجر ۸۳)

چون آن‌ها «کفر را انتخاب کرده بودند که باعث عذاب شدن می شد». ایمن سازیشون فایده ای نداشت. فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (حجر ۸۴):

خدا قادر است، ساختمان‌ها را در مقابل زلزله هم که محکم ساختی، زلزله را در دریا می آورد و زمانی که با آرامش کنار ساحل نشستی در کنار دریا عذاب سونامی بر سرت می آید. برای خدا که تفاوتی نمی کند.

اما کسی که این را نفهمد، مدام دل به نسخه‌های حاصل از محاسبات مادی می بندد. همان‌ها که غربی‌ها بهترش را ارائه می کنند.

### لزوم مشخص کردن وضعیت خود

با توضیحاتی که بیان شد اکنون به این نقطه میرسیم که ما باید تصمیم بگیریم که در کدام جهان زندگی کنیم.



بیهود قوم و ملتی بود که چون عصیان کرد، خطا کرد و بر خطای خودش پافشاری کرد به اوج ذلت و شقاوت کشیده شد و دشمن ترین دشمن مسیر حق و عمله و نوکر ابلیس تبدیل شد.

## روضه

عرض توسل و ذکر مصیبتی داشته باشیم. صلی الله علیک یا ابا عبدالله  
این آقا آنقدر بزرگواری که بزرگان و علمای دین ما هر وقت در کارشون گره ای ایجاد می شد  
در خانه ایشان می رفتند و به ایشان توسل می کردند

مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی روضه خوان مخصوصی داشتند که هر زمان این روضه خوان  
در بیت مرجع بزرگوار بود نشان دهنده این بود که آقا يك مشکلي يا حاجت مهمي دارند؛ هر  
زمان هم که در خدمت ایشان روضه می خواند روضه حضرت علي اصغر را می خواند. از مرحوم  
آیت الله العظمی میرزای قمی معروف نقل شده است که: ایشان وقتی که مشکل مهمی برایشان  
پیش می آمد توسل به ذیل عنایت حضرت علي اصغر پیدا می کردند. ایشان دهه اول محرم  
روضه خوانی داشتند به هر يك از منبری‌ها که می خواستند ذکر مصیبت کنند می فرمودند  
روضه حضرت علي اصغر امام حسین خوانده شود.

یکی از منبری‌های روضه خوان به او عرض کرد آقا شهدای دیگر کربلا هم سهمی دارند. میرزای  
قمی فرمودند می دانم ولی هر کدام از شهداء می جنگیدند و یا حداقل از خودشان دفاع  
می کردند ولی حضرت علي اصغر قدرت دفاع نداشت.

توصیه میرزای بزرگ میرزای شیرازی همیشه به روضه خوان‌ها و مرثیه خوان‌ها توصیه می کردند:  
که تا می توانند مصیبت علي اصغر را بخوانند و در ایام محرم خصوصاً به وعاظ و اهل منبر توصیه  
می کردند که بیشتر مصیبت علي اصغر را بخوانند. سوال می شد چرا؟ جواب می دادند چون که  
نظر مرحوم میرزای بزرگ این بود که علي اصغر سند مظلومیت امام حسین می باشد. چرا نباشد  
در حالی که آن طفل نه توان گرفتن شمشیر را داشت و نه توان تکلم نمودن و از حق خود دفاع  
نمودن، چه سندی بالا تر از این می توان یافت که بر تارک تاریخ بدرخشد و فریاد مظلومیت پدر  
را به جهانیان تا قیامت برساند.

یا حسین جان امشب به حق طفل شیر خواره ات به نظری به ما کن.

نهایت قساوت قلب را در کربلا به کار بردند. روز عاشورا داغ‌های اباعبدالله زیاد بود، اما شاید مصیبت نازدانه‌اش بیش از همه‌ی مصائب، اباعبدالله را متأثر ساخت.

مرجع عالی مقام حضرت آیه‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، اعلی‌الله مقامه الشریف فرمود: شما نمی‌دانید شهادت این نازدانه چه قدر دل اباعبدالله را شکست! آنقدر این مصیبت برای ابا عبدالله سخت شد لذا خداوند به اباعبدالله به یک معنا تسلیت گفته است. تنها جایی که خداوند به اباعبدالله تسلیت گفته همین جاست؛ حسین دَعَا فَانَّهُ لَهٗ مُرَضِعًا فِي الْجَنَّةِ؛ حسین جان، او را رها کن ما مواظب این نازدانه هستیم، مرضه‌ای در بهشت برایش انتخاب کردیم. همه‌ی شهدای کربلا به میدان آمدند، جنگ کردند اما این نازدانه نه سخن گفت! نه دفاع کرد! نه توان سخن گفتن داشت! نه توان دفاع داشت! خون علی اصغر خون مظلوم است؛ بمیرم برات آقا جان.

همه شهدای کربلا روی زمین کربلا جان دادند، اما علی اصغر روی دست‌های بابایش جان داد، برای پدر خیلی سخت است.

مقابل خیمه آمد و صدا زد: یا اختاه ناولیثی و لیدی الصغیر حَتَّى اودَعَهُ خواهرم، فرزندم را بیاور تا برای بار آخر ببینم. چرا به خواهر گفت، نگفت رباب؟ با این که رباب کربلا بوده است. چرا بچه را از مادر نخواست؟ شاید وجهش این است که اباعبدالله نخواست نگاهش در نگاه رباب بیفتد. پدر است وقتی حال بچه اینگونه است شرمنده ی مادر می‌شود.

خواهرم زینب، بچه‌ام را بیاور ببینم. نازدانه‌اش را نگاه کرد. نگاهش به صورت زرد و لب‌های خشکیده افتاد؛ علی، یتلظی عطشاً. برای پدر خیلی مشکل است بچه کوچکش را با این وضعیت ببیند. ابی عبدالله خم شد نازدانه‌اش را ببوسد یا بقیه‌الله، قبل از آن که لب حسین به لب‌های علی اصغر برسد، تیر سه شعبه به گلوی علی اصغر رسید وَ دُبِحَ مِنَ الْأُذُنِ الی الْأُذُنِ؛ یک وقت اباعبدالله نگاه کرد: دید گوش تا گوش علی غرق خون است.

نقل می‌کنند عبا رو روی علی انداخت چند قدم به سمت خیمه‌ها میره و بر می‌گرده. بمیریم؛ خدایا اکنون حسین با این بچه کوچک چه کند؟! جنازه‌ها را غالباً درون خیمه می‌گذاشت؛ اما اگر این جنازه را درون خیمه بگذارد مادرش جان می‌دهد، طاقت نمی‌آورد. چه کند؟ رفت

پشت خیمه‌ها «حفر بجفن سیفه»؛ با نوک شمشیر یک قبر کوچک کند همین که خواست  
علی رو توی قبر قرار بده یه وقت صدای ناله‌ای بلند شد «حسین، بذار برای بار آخر پسر رو  
بینم».

## جلسه هشتم

### مقدمه

به نظر شما مشکلات ملت چقدر ادامه خواهد داشت؟ کسی هست که بگوید این خشکسالی و گرانی و... تمام می شود یا نه؟ بیایید فکری بکنیم که موضع درست چیست، ما مردم در برابر دشمنان خارجی و کم کاری های داخلی چه باید بکنیم؟ نسخه حسین بن علی علیه السلام برای امروز جامعه ما چیست؟ وقتی که مردم بار مشکلات را بر گرده خود حس می کنند. باید چه کنند؟ باید چه جوری رفتار کنند؟

### اضطراب و سطوح آن

تا به حال سوار قطار وحشت شده اید؟ نشستن در آن «سختی» خاصی دارد. همه چیز تحت کنترل است و شما هم احتمالاً این را می دانید. ولی بازهم وقتی به دل خطر می رود نمی توانید اعتماد کنید، ناگهان ترسی که در دل ریخته اید و در مقابل رفقا پنهان می کردید بیرون می ریزد، فریاد می زنید، ولی اگر خود را از قطار پرت نکنید یقیناً تنها با چند میلی متر فاصله از



خطر رد می‌شوید. همه چیز طراحی شده بود برای «امتحان قلب» شما و فهم این‌که چقدر شجاعید.

خیلی از ما به اندازه مهندس همین قطار وحشت هم به خدا اعتماد نداریم. وقتی قطارمان با سرعت به سمت خطر می‌رود، ناگهان می‌گوییم مهندس و طراح قطار دنیا، دروغ گفته بود که نجات در کار است. ما که داریم نابود می‌شویم؛ و چه بسا او که اعتماد به مهندس ندارد خود را از قطار به بیرون هم پرت کند، تسلیم مشکل شود و واقعاً هم گرفتار گردد. درحالی‌که اگر چند لحظه صبر میکرد و در قطار می‌ماند رهایی و نجات نصیبش میشد.

گفتم که من حیث لا یحتسب بودن وعده خداوند برای نجات مومنان، از نقطه‌ای به بعد موجب «اضطرار» و بیچارگی مومن می‌شود. نقطه‌ای که کار بسیار سنگین می‌شود و محتویات درون قلبها و سینه‌ها بر ملا می‌شود و مومن از منافق جدا می‌شود. در آن وضعیت سنگین سخن مومن این است که همین اضطرار و نزدیکی به شکست ظاهری و زیاد شدن مشکلات خودش جزئی از وعده‌ی خدای متعال بود. «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ هَمِينٌ كَمَا عَرَضَ كَرِيمٌ مَثَلًا لِأَمَامٍ مَا بِهِمُونَ خَيْرٌ دَادَهُ بَدَّ مَا كَشَفَتْهُ إِتْقَادِي، تَحْرِيمٌ، حَصْرٌ وَ... جَزَاءٌ طَبِيعِي رَاهِ انْقِلَابِ اسْتِ؛ وَ دَرِ اِيْنِ لِحْظِهِ يَسْنِكِيْنِ مَنَافِقٍ هَمَّ فَرِيَادِ مِي زَنْدَ كَهْ هَمَّهْ چِيْزِ دَرُوْغِ بُوْد. وَعَدَه‌ه‌ا پُوْجِ بُوْد. مَا گُوْلِ اِيْن‌ه‌ا رَا خُوْرْدِيْم. گُوْلِ آخُوْنْدَه‌ا رَاخُوْرْدِيْم! مَا وَعَدْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْاَغْرُوْرَا

در حالت اضطرار، در حالتی که کار خیلی سخت می‌شود فرد به ناامیدی از تمامی گزینه‌های متصور میرسد. دیگر هیچ کسی و هیچ چیزی نمیتواند کمک کند. کاملاً به بن بست رسیدیم. در چنین نقطه‌ای فردی که ایمان داشته باشد چون به قدرت خدای متعال تکیه کرده است مطمئن است خدای متعال راهی، ایجاد می‌کند اما کسی که به خدای متعال ایمان نداشته باشد هیچ راه و گزینه‌ای نمی‌بیند.

در قضیه‌ی داستان حضرت موسی وقتی بنی اسرائیل به دستور حضرت موسی از شهر فرعونیان پا به فرار گذاشتند امید نجات داشتند اما کم‌کم که کار رفت جلو دیدند که فرعونیان با سپاه عظیم و تسلیحات فراوان در پی ایشان هستند و ایشان هم رسیدند به رود نیل و در چنین نقطه‌ای هیچ راه فراری وجود ندارد. خدای متعال این صحنه را اینگونه گزارش می‌کند.

فَلَمَّا تَرَأَ الْأُجْمَعَانَ وَاقِعَ دِيگَه بَنِي إِسْرَائِيلَ رَسِيدِنْد. دَر وَاقِعَ دِيگَه بَنِي إِسْرَائِيلَ رَا كَبِير  
آوردند...

قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (شعرا ۶۱) یاران موسی نداد دادند دیگه بدبخت شدیم. گرفتیمون.  
انا لمدركون ... کارمون تموم شد. این نقطه‌ای است که از لحاظ محاسبات مادی دیگر هیچ  
راهی وجود ندارد. مثل اینکه کسی در خیابان دنبال شما می‌کند شروع میکنید به فرار کردن  
اون هم دنبال شما، شما می‌پیچید تو یه کوچه اون هم دنبال شما انتهای کوچه که میرسید می  
بینید ای دل غافل بن بست است! دیگه از لحاظ مادی هیچ راهی وجود ندارد. این جا لحظه ی  
اضطرار است. اضطرار لحظه ی نا امیدی از تمامی اسباب و وسایل است. اصحاب موسی رسیده  
بودند به رود نیل. با این همه زن و بچه و پیرمرد. پشت سرشون هم سپاه عظیم فرعونیان. خیلی  
صحنه ی ترسناکيه. گفتند کار ما تمام شد.

دَر اِيْن لِحْظَه مُوسَى كِه اعْتِمَاد قِطْعَى بَه خِدَايِ مُتَعَالٍ دَارِد فرمود قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ  
(شعرا ۶۲) هرگز اینطوری نیست که کار ما تموم شود. همراه من رب من هست. من بی کس  
نیستم. من خدا دارم. او هدایت می‌کند. او در این نقطه ی به‌ظاهر بن بست مرا نجات می‌دهد.  
إِن مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ پَس دَر يَا شَكَا فْتَه شَد

... وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (شعرا ۶۵) همه ی بنی اسرائیل را نجات دادیم

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ (۶۶ شعرا) و دشمنانشان را غرق کردیم

اینجاش جالبه خدای متعال می‌فرماید إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً تُو اِيْن دَا سْتَانِ آيَه بُو د. مایه ی عبرت بود.  
دَر اِيْن دَا سْتَانِ رَا خِدَا نَقْل كَر د تَا نِشَان بَد هِد كِه چَه طُورِی دِسْت كَبِيرِی مِی كِنْد. چَه طُورِی  
میتواند بن بستها را بشکافد.

اما برای رد کردن این بن بستها نیاز به ایمان است وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (شعرا ۶۷) و بیشتر مردم  
ایمان نمی‌آورند.

لِحْظَه ی اضطرار برای منافق بن بستى است که احساس می‌کند تمامی هستی اش را دارد از  
دست می‌دهد. منافق در آن لحظه حس قمار بازی را دارد که تمامی زندگی اش را بر قمارى

سرمایه گذاری کرده و الان دارد از دست می دهد؛ و برای مومن یک قطار وحشت است که لذت و هیجانش یقین و اعتمادش به مدیریت الهی، به این که عالم صاحبی دارد و او قدرت مطلق است را افزایش خواهد داد.

اما امتحان «ترس از مشکلات» به این نقطه هم بسنده نمی کند. بلکه به نقطه ای می رسد که مومن هم طاقتش طاق شود. در سیر تربیت مومن، ایمان او هم باید محک بخورد و تربیت شود. کار از این که بود هم بالاتر می گیرد و باز هم یاری الهی نمی آید. قلب مومن هم شروع می کند به تپیدن. نمی داند چرا نمی آید؟ همه چیز درست است، اضطراب هم که دیگر بدتر از این نمی شود تا جایی که ناگهان صدای ضعیفی از مومن بر می آید که: می دانم یاری هست، ولی پس کو؟ قاعدتاً الان دیگر باید می آمد، اضطراب مگر از این هم سخت تر می شود؟

مریض دارها می خواهم بگویم که کی دعا مستجاب است. هنوز ته قلبت - به درستی - دل به دکتر و دوا و ... بسته ای؛ اما در لحظه ای امیدت از همه عبور می کند؛ دیگر هیچ نمی فهمی جز این که خدا باید نجات دهد. هیچ کس غیر خدای شافی نیست. فقط کار دست خداست. به این نقطه که رسیدی اینجاست که خداوند دست غیب را وارد خواهد کرد و مومن را کمک خواهد کرد.

یعنی جایی که از لحاظ محاسبات مادی دیگر هیچ امیدی نیست و هیچ راهی وجود ندارد. اگر یکی بره یک مطالعه ی موردی، یک بررسی آماری روی افرادی بکنه که خدای متعال بوسیله ی اهل بیت مریضشونو شفا داده بکنه می بینه همه ی این ها به این نقطه که رسیدند این کمک آمده. نقطه ی اضطراب.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ آيَا فِكْرٍ كَرِدِيدٍ بِهِ هَمِينٍ رَاحَتِي وَارِدٍ  
بهشت میشوید؛ و ما شما را مثل قبلی ها آزمایش نمیکنیم. میدونید اونها را چی کار کردیم.

برای اونها مشکلات و سختی ها و گرفتاری ها آوردیم مَسْتَهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَاءُ  
انقدر این مشکلات و گرفتاری ها را زیاد کردیم تا این ها به اضطراب رسیدند وَ زُلُّوا مُضْطَرِبٍ  
شدند، مضطرب شدند، کار سخت شد

کار انقدر سخت شد و به جایی رسید که رسول الهی و مؤمنین گفتند حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ  
آمَنُوا مَعَهُ

مَتَى نَصْرُ اللَّهِ يَسْ كُو يَارَى الْهَى . كُو نصرت الهى؟

أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴ بقره). آگاه باشید. بدونید؛ که دیگه تو این لحظه که به اضطراب رسیدید و به هیچ چیزی امید ندارید و از همه دل کنید، یاری خدای متعال نزدیک است. نقطه‌ای که مومن به اضطراب رسیده و احساس می کند مشکلات دارد خفه اش می کند. و در قرآن ذکر شده گاهی کار از این هم بالاتر می گیرد و کار به جایی میرسد که رسل الهی، فرستادگان الهی هم مایوس می شوند و کم کم به این جمع بندی می رسند که اشتباهی شد. شاید اشتباه در بد عمل کردن ما، اشتباه در فهم ما از صحنه و ... در چنین شرایطی که رسل هم از همه چیز نا امید شدند و احساسشون اینه دیگه کار تمومه و داریم از بین میرویم یاری و نصرت خدای متعال میاد.

حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ مِنْ نَصْرِهِ فَجَاءَهُمْ نَصْرُهُمْ مِنْ غَيْرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ  
پیامبران نا امید میشن. از پیروزی نا امید میشن  
وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا و به این گمان می رسند که اشتباهی شده و گر نه طبق وعده‌های خدای متعال دیگه باید نصرت میومد اینکه نمیاد برای این است که احتمالا ما به جایی اشتباه کردیم، در اون لحظه ی سنگینی که پیامبران در چنین فکری هستند ...

جَاءَهُمْ نَصْرُنَا نصرت و کمک خدای متعال میاد

فَنَجَّى مَنْ نَشَاءُ (یوسف ۱۱۰) پس مؤمنین را نجات میدیم. به سر منزل مقصود می‌رسونیم.  
راه بی دست انداز نیست، تکان تکان خوردن دارد تا جایی که مومن و رسول هم به خود بلرزند. در اوج این تکان ها به خدا رو می آورد و ضجه می زند که: پس یاری کو؟ کار دشمنان بالا گرفته و مدام رجز می خوانند؛ و ما به این یاری خدا امید داریم.

اضطراب یأس نیست؛ امید بی حاصل هم نیست. مشکلات را می بیند و می فهمد، وضعیت موجود را حقیقتاً درک می کند و همدرد مردم است، اما چون چیزهای بیشتری در صحنه می بیند، مثل قدرت خدای متعال، نصرت خدای متعال و ... لذا دست بر نمی دارد. تلاش می کند و به جلو می رود. جلوی خدا ضجه می زند و نگران این است که نکند مسیر ۵ هزار ساله مبارزه به خاطر کم کاری وی و هم قطارانش زمین بخورد.

متأسفانه الان دعا بین ما از بین رفته، کمرنگ شده است. باید توجه کرد که دعا سلاح المومن است. ولی ما از این اسلحه کم استفاده می‌کنیم. باید بدانیم یکی از جاهایی که دعا قطعاً مستجاب است دعای مضطر است. وقت رسیدن به اضطرار و صدا زدن امام زمان ع، یا امام زمان ما هرچه از دستمان آمده کردیم، هرچه هم بتوانیم در این راه تلاش می‌کنیم. ما امام حسینی و امام زمانی زندگی می‌کنیم و دلمان برای این مسیر که به ظهور شما منتهی می‌شود می‌تپد. ولی آخرش چشمان به شماست که کی تشریف می‌آورید و نصرت واضح و نهایی خدا را می‌رسانید.

در روایتی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء نقل شده که میفرمایند:

این آیه در شان امام زمان، نازل شده است. تَزَكَّتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع

ایشان همون مضطر واقعی هستند. ایشان اند که به تمامی مشکلات واقف اند. ما دل نداریم در اخبار بشنویم که در یمن یا در میانمار یا در فلان نقطه ی عامل چه ظلمی شده است. ایشان تمامی این حوادث را دارند مشاهده می‌کنند. این ظلمها و ستمهای قرون وسطایی را می‌بینند؛ اما هیچ کار نمیتوانند بکنند و این وضعیت بر ایشان خیلی سخت است. ایشان را به اضطرار میکشاند.

امام صادق علیه السلام میفرمایند هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَرُّ خُودِ حَضْرَتِ حَجَّتِ عَجِ مَضْطَرِّ حَقِيقِي اَنْدِ.  
مصدق اصلی آن آیه ی شریفه اند.

اضطرار، کلید ظهور امام زمان علیه السلام است؛ و امام زمان علیه السلام هم در کوران این مبارزه حسینی، به اضطرار خواهد رسید.

ولی ظاهر کار خیلی از ما این است که گویا این نکته را فراموش کرده ایم. همه اش دنبال تدبیرهای خودمانیم، کمی به اضطرارمان فکر کنیم و ضجه بزنینم. عرض کردیم اربعین امسال با هر سختی خودمان را برسانیم پیش امام حسین علیه السلام بگوییم آقا جان کار خیلی سخت شده دیگه تو درمان کن... .

## راه کار حل مشکلات موجود

اما چند کلمه ای هم در مورد مشکلات ملتمان اشاره کنم. هر ملتی که در مسیر خدا پیش تر رفته باشد و تجربه یاری های الهی را داشته باشد امتحان سخت تری در ایمانش دارد.

البته عرض شد که مقداری از سخت شدن و پیچیده شدن امتحانات به دلیل خطاها و اشتباهات قبلی می باشد. به هر حال خداوند با توجه به پیشرفت ایمانی جامعه ما و اتمام حجت بر آن در ۴۰ سال گذشته تا کدام مرحله ما را امتحان خواهد کرد؟ تا کجا باید خود را کنترل کنیم و عنان اختیار و بصیرت از کف ندهیم؟ نمی دانم. فقط می دانم سطح ملت ایران خیلی بالاست؛ و این را هم می فهمم که در چند سال اخیر تعللی در مبارزه صورت گرفت که قطعاً موجب مشکلات و سختی های بیشتری برای ادامه ی مسیر این ملت خواهد شد. لذا ظاهراً باید این جمله ی تلخ را گفت که **ظاهراً هنوز مشکلات ادامه خواهد داشت.**

به دلیل تعللی که صورت گرفته است شرایط سخت و پیچیده شده است. الان باید به گونه ای عمل کرد که نه معاویه و یزید خارجی بهره برداری کنند و نه داخلی هایی که کم گذاشته اند یا خیانت کرده اند به عنوان بی گناه تبرئه بشوند.

اکنون ملت چه باید بکند؟ ملتی که در برابر دو لبه قیچی است: جهانخوارانی که دهان های پر کینه و غضب خود را گشوده اند تا مملکت را به توبره بکشند؛ و بعضی مسئولین و غیر مسئولین که شرایط مردم را نمی فهمند و با کم کاری ها یا تشخیص غلط، مشکل بر مشکل می افزایند و دارند موجبات استحاله ی این انقلاب را فراهم می کنند.

در ابتدای جلسه عرض شد. در میانه مشکلات نباید کنترل خود را از دست داد و خود را از قطار بیرون انداخت. باید فهیمانه سعی در برخورد با مفسد حقیقی و اصلاح مشکلات داشت. باید آن دشمن قدرتمند کینه ورز را دید که ایستاده تا از اشتباه ما استفاده کند. متأسفانه گاهی ما این حقیقت را فراموش می کنیم.

همچنین نه صرفاً از روی تحلیل، بلکه با اطلاع عرض می کنم: راست و دروغ که به هم بریزد، دروغ ها هم زیاد می شود. سد باور به فساد مسئولین که بشکند، دیگر هر مسئولی را فاسد جلوه می دهند. راست هایش به کنار، عده ای نشسته اند برای دروغ درست کردن. کاری کنند که

کسی به هیچ کجای این مملکت اعتماد نکند و هر اسمی که می شنوید دزد به نظر آید. این غلط است. به ضرر همه است، هم ملت و هم انقلاب و هم نظام؛ و هدف از این دروغ پردازی ها و سیاه نمایی کردن ها هم واضح است ایجاد خطا در تحلیل. در محاسبه. انقدر وضعیت را میخوانند بد جلوه دهند تا انسان از روی ترس از این قطار وحشت ببرد بیرون و نابود بشه.

بعضی اعتراضاتی که در یکسال اخیر به مشکلات انجام شده، هرچند متأسفانه گاهی با موج سواری عده ای از مسیر اصلی خودش خارج شد، اما در مجموع نوید شروع دوره ای جدید از بلوغ و اعتلای جمهوری اسلامی را می دهد که به فضل الهی بتوان با آن، به جریان اصلی انقلاب کمکی کرد. مردم بصیر و حسینی ایران اسلامی، خودشان با دیدن فاصله گرفتن شعارها از مسیر خواسته های حقیقتشان، بر علیه شورشگران قیام کرده و مسیرشان را به سرعت از دستگاه های امنیتی دشمنان این ملت جدا کردند. اگر اعتراضی هست به همین گونه باید ادامه داد و از پای نشست. از ترس دشمن یا هراس متحجری که جلوی هر اصلاحی را می گیرند، مردم نباید در این مسیر پریچ و خم (که خود در این ۴ دهه به احسن وجه طی کرده اند) به ورطه افراط و تفریط بیافتند. چرا که قیام در راه خدا تمام شدنی نیست و تا بهشت زمینی ادامه خواهد داشت.

حرکت درست را خود ابا عبدالله به ما آموزش داده است. ایشان فرمودند<sup>۱</sup> برای اصلاح وضع موجود قیام کردم تا امر به معروف و نهی از منکر کنم. این وظیفه ی آحاد جامعه ماست که هر چه قدر از آن غفلت کنیم اصلاح امور به تعویق می افتد.

این نظام سرمایه همین مردم است و مردم ما این نظام را دوست دارند. بله برخی از مسئولین منتقدند و اشکال دارند اما با اصل این نظامی که خودشان شکل دادند مشکلی ندارند؛ و دقیقاً به دلیل همین علاقه باید با ناکارآمدی ها و فسادهای درون این نظام مبارزه کنند، به گونه ای که به اصل این نظام اسلامی ضربه ای نخورد؛ و باید دانست مرتبه ی بالای امر به معروف و نهی از منکر همین است. اینکه یک خانومی که بد حجاب است را امر به معروف کنیم یک

---

۱ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطْرًا وَلَا أَشْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٍ أُرِيدُ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيًا عَنِ الْمُنْكَرِ.

مرتبه‌ی نازله‌ای از این واجب بزرگ است. در حال حاضر ما نیاز داریم مانند حسین بالاترین مراتب امر به معروف و نهی از منکر را احیاء کنیم. در قانون اساسی این کشور که بر آمده از حاق معارف دین ماست، یک اصل قانون اساسی به این واجب مهم اختصاص یافته: امر به معروف و نهی از منکر متقابل حاکمان و مردم. مدت هاست که اجرای این اصل به هر بهانه‌ای عقب انداخته شده؛ و خلاصه آن نیز مکرر خود را نشان داده است. تا جایی که بالاترین مسئول این نظام یعنی شخص رهبری همین اخیراً فرمودند:

«برخی مکرراً می‌گویند بعضی اصول قانون اساسی معطل مانده است، اما گویا آن‌ها، اصل هشتم قانون اساسی را که مربوط به امر به معروف و نهی از منکر است، جزء اصول قانون اساسی نمی‌دانند و به این امر واجب توجه نمی‌کنند.» (۹۶/۴/۱۲)

هر چه قدر که مردم هشیار تر باشند. هر چه قدر که مردم بیشتر در صحنه باشند. مطالبه‌گر و حساس نسبت به اوضاع باشند کار زودتر حل می‌شود. اینکه برخی دوست ندارند که مردم وسط میدان باشند و مطلوبشان این است که خودشان باهم قطارانشان بی اطلاع از مردم بشینند و نقشه‌هایشان را پشت درهای بسته جلو ببرند برای همین است. آنگه ملت وسط میدان باشد، مطالبه‌ی شفافیت کند، مسئولین را به چالش بکشد، امر به معروف و نهی از منکر کند کار خیلی زود اصلاح می‌شود.

مردم ما به اسلام ناب محمدی و پرچمی که امام راحل ره بلند کرد و آرمانهای اصیل این انقلاب وفادارند. دل این مردم از دست آنانی خون است که به همین مردم و به اسلام و رهبری خیانت می‌کنند و عجیب آن که بعضی از آنان گاه در پشت رهبر و نظام و گاه در پس مصلحت‌سازی‌های تفریط‌آور و بهانه‌ی «شرایط حساس کنونی» پنهان می‌شوند؛ زیرا همین بهانه‌ها که در جای خودش می‌تواند درست باشد، ابزار به فتنه‌انداختن غیر هوشیاران است. البته ما روحانیون نیز و به‌عنوان فرزندان همین مردم که در صد‌دعالم دین و اقامه‌ی دین در جامعه هستیم، در کنار مردمیم؛ مانند هر ایرانی دلسوز دیگری اعم از مسئول و غیر مسئول. البته وظایف



بیشتری داریم که امیدواریم خدای متعال کمک کند و بتوانیم وظایفمان را ادا کنیم. البته باید حساب روحانیت اصیل را که به گفته امام راحل: طعم سختی های روزگار چشیده و اسلاف پاکش همواره خود نیز در صف هزینه دادن ها و مجاهدت ها بوده اند. از افرادی که امام آنان را: مقدس نمایان احمق و مارهای خوش خط و خال خواند و طلاب را نیز به حفظ وحدت در مقابله با این افعی ها دعوت کرد جدا کرد.

ما می‌گوییم اکنون که سعی در فهم راه درست از میان غبارها داریم، دستاوردهای انقلاب اسلامی را نیز - که الحق بسیار زیاد است - نباید نادیده انگاشت. نظام کنونی - با همه کاستی هایی که بر آن تحمیل شده - با رژیم پیشین غیرقابل قیاس است و به فضل الهی ملت ایران، به زودی مقصدی بسیار والا را در انتهای این مسیر رو به پیش خواهد دید.

اما جدا از این اصول، این را هم می‌فهمیم که مردم از ایستادن و شعار شنیدن خسته شده اند. به توصیه اسلام و همچون روش امام راحل باید خود آنان وارد صحنه شوند، آن هم در لوی قانون اساسی و تحت بیرق رهبری این انقلاب. خطاب به همه مردم امام حسینی می‌گویم، بیاییم بی هیچ تبعیضی با پیگیری «اجرای صحیح امر به معروف و نهی از منکر مردمی حاکمان» و باز کردن راه آن، حقیقتاً دوران اعتلای جدیدی برای انقلاب اسلامی رقم بزنیم. خود خداوند متعال، ابزار امر به معروف و نهی از منکر مردمی را خود به‌عنوان ضامن اجرایی احکام اسلام و جلوگیری از هر گونه فساد و بی‌عدالتی و ظلم مقرر کرده است.

شعار کلی عدالتخواهی و عدالت طلبی تنها از کسی مسموع است که در این راه گام بردارد، آن هم بدون تبعیض. اگر همدرد مردمیم، عملی تر وارد شویم و راهی باز کنیم که قدرت بی انتهای مردمی خودش به صورتی قانونی و بدون هرج و مرج بر علیه هرگونه فساد به کار افتد.

امام حسینی ها و انقلابی ها، شعار امر به معروف و نهی از منکر مردم و حاکمان نسبت به هم را سر دست گیرید و نگذارید این فرصت اجرای مطلبی کانونی در تعالیم اسلام، دوباره از دست برود و اجرای مردمی امر به معروف و نهی از منکر مردم و حاکمان (اصل ۸ قانون اساسی) بازهم عقب بیافتد.

طبیعتاً تولید محتوا و الگو هایی از اجرای این اصل در قالب های مردمی در این مقطع می تواند بسیار الهام بخش باشد. دست یاری به سمت مسئولینی که دلسوزند هم دراز کنیم تا شروع کننده این فرایند در دستگاه های خود و ایجاد الگو هایی اجرا شده برای اصل ۸ باشند. حداقل آن است که مسئولین وقتی ثابت برای حضور مستقیم در میان مردم حوزه مسئولیتشان نیز بگذارند و درد آنان را حس کرده و به شکایاتشان رسیدگی نمایند. نه آنکه همواره در پس کنفرانس های خبری، از مردم جدا بیافتند.

به شدت باید توجه کرد که بحث بر سر دعوی جناحی و قبیله ای، بحث سر اصل انقلاب است. انقلابی که مردم این سرزمین شروع کرده اند و طبق گفته معمار این انقلاب آگه درست حرکت کنند خوشبختی دنیا و آخرت آن ها تضمینی است. هر جا که از این راه امام و مکتب امام فاصله گرفتیم ضربه خوردیم. چند سال پیش رهبر انقلاب بیان مهمی داشتند. ایشان فرمودند اگر این مردم از مکتب امام منحرف شوند سیلی خواهند خورد؛ یعنی ضربات سنگینی خواهند خورد. فکر می کنم الان کمی بهتر این را درک کنیم. به مقداری که از مسیر امام دور شدیم و به سمت سازش با آمریکا و قلدران عالم رفتیم ضربات سهمگینی خوردیم. خسارات فراوانی دیدیم. در حال حاضر هم اگر می خواهیم تخطی و انحراف بوجود آمده تدارک یابد و ادامه پیدا نکند تنها راهکارش امر بمعروف و نهی از منکر مردمی است. مطالبه ی مردمی از مسئولین است و این را کم نگیریم. بزرگترین قدرت در این سرزمین قدرت مردم است. قدرت مردم همه کار می تواند بکند. امام صادق علیه السلام در مورد امر بمعروف و نهی از منکر میفرمایند بها تقام الفرائض تمامی واجبات، تمامی امور ضروری و مهم به وسیله ی امر به معروف است که احیاء می شود، اجراء می شود.

و امیدواریم ان شاء الله این ملت با تمسک به سیره ی ارباب خودش ایی عبدالله در راه امر بمعروف و نهی از منکر بتونه روح جدیدی به کالبد این انقلاب بدمه و این گردنه را هم رد کنه و ظهور حضرت حجت عج هر چه زودتر محقق بشه.

## روضه

جریان کربلا سراسر امتحان اضطرار بود. اضطرار یعنی چاره و راهکاری نداشته باشی؛ یعنی حالت زینب کبرا بر بالای تل، یعنی حالت حسین بن علی علیه السلام بر بدن برادر و پسر، همان حالتی که فرمود الان چاره ام کم شد. ...

یکی از لحظاتی که شاید ابا عبدالله را به اضطرار کشاند صحنه‌ی شهادت فرزند برومندش علی اکبر بود. شبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسول الله

خب ظهر عاشورا بود. بعد از چند ساعت نبرد سنگین در زیر آفتاب تیز خورشید. هم امام حسین علیه السلام تشنه بود و هم سایر یاران، علی اکبر هم خیلی تشنه بود. خدمت پدر آمد، همین که اذن خواست پدر بدون درنگ به او اذن داد؛ اما وقتی راه اقتاد ابا عبدالله به قد و بالای علی نگاه کرد، ونظر الیه نظر آیس منه

من نگویم که تو ای ماه نرو لیک قدری بر من راه برو

ابی عبدالله راه رفتن علی را، قد و بالای علی را نگاه کرد.

آن زمانیکه صدا زد بابا مرا دریاب، ابا عبدالله خودش را با سرعت رساند؛ اما دید با بدن قطعه قطعه روبرو شده همه نگاه می‌کنند که ببینند حسین علیه السلام با علی چه می‌کند. آقا صورتش را بر روی صورت علی گذاشت.

سپه کوفه همه ایستاده به تماشای شه و شهزاده

شه به روی پسرش افتاده همه گفتند حسین جان داده

اینجا بود که حضرت زینب به داد ابی عبدالله رسید

به یقین جان حسین بر لب بود آن که جان داد به او زینب بود

حضرت زینب س بعد از شنیدن خبر شهادت حضرت علی اکبر از خیمه بیرون آمدند، صدا می‌زدند «وا اخیّا و ابن اخیّا» اول فرمودند: وای برادرم، بعد فرمودند: وای پسر برادرم، از این معلوم می‌شود، حضرت زینب اول نگران حال برادرشان بوده‌اند که چه بر سرشان آمده است.

می‌دانید چرا حضرت زینب ÷ خود را به قتلگاه علی اکبر علیه السلام رسانده بود؟ فرمود بروم حواس حسین را به خودم جلب کنم تا کنار جنازه پسرش جان ندهد و دِق نکند. علامه‌ی امینی &

می فرمود: زینب دید حسین\* دارد کنار جنازه علی جان می دهد، نفسهایش به شماره افتاده است. دین اسلام می گوید: اگر یک جوانی بمیرد بابا را جلو جنازه ببرید، بابا پشت جنازه نیاید، چون پدر طاقت ندارد، جنازه ی پسرش را ببیند. حالا حسین\* کنار بدن قطعه قطعه نشسته است، زینب ÷ هر کاری کرد نتوانست ابی عبدالله را از جنازه علی جدا کند علامه امینی می فرماید: زینب مضطرب شد، چه بکند! یک مرتبه بلند شد رو کرد طرف مدینه صدا زد: مادر بیا کمکم کن حسین دارد می میرد، همین که زینب مادرش را صدا زد در عالم معنا یک بانوی قد خمیده ای آمد، خم شد و زیر بغل حسین را گرفت...

خدایا به اضطرار زینب کبرا در آن لحظه، ما را از امتحانات خودت سربلند بگذران...

## جلسه نهم

### مقدمه سوال انگیز:

هر کسی که در هیئت می نشیند می خواهد حسینی شود. می خواهد به مانند او رفتار کند و با یزیدها بجنگد. پس باید بداند که اکنون یزید کیست و معاویه کیست؟ اکنون حسین بن علی علیه السلام اگر بود چه می کرد؟ به قول شهید مطهری شمر آن زمان مرد، شمر زمان خود را بشناسیم. در جلسات قبل جهان بینی حسینی را توضیح دادیم؛ اما دستور خدا برای آنان که انقلاب حسینی کرده اند چیست؟

### نحوه‌ی مدیریت رسول خدا و اهل بیت در مواجهه با دشمن

تا به حال فکر کرده اید چرا همه خلفا و حکام جور از ائمه علیهم السلام ما می ترسیدند؟ حتی برخورد‌های سختشان هم نشان از یک ترس است. یزید می دانست که نباید امام حسین علیه السلام فرصت پیدا کند؛ و از طرفی به دلیل نفهم بودن، کاری را کرد که معاویه هرگز جرئتش را نداشت و عملاً با این کار گور خودش را هم کند. در مورد ائمه علیهم السلام بعدی که از حکومت بسیار دورتر بوده اند نیز همین طور است. یک نفر در گوشه‌ی مدینه با این همه لایه‌های تقیه،

چرا باید این قدر برای حکومت‌ها مهم باشد؟ برخورد‌های سخت و در عین حال احتیاط‌آمیز با ائمه علیهم‌السلام داشته‌اند. حتی هارون هم با آن همه اقتدار وقتی امام کاظم علیه‌السلام را شهید می‌کند و می‌گویند فرزندش را هم بکش و راحت شو، می‌گوید یک نفر از این خاندان کشتیم بس است. جرئت نمی‌کند.

روزی هارون به امام کاظم علیه‌السلام گفت این‌همه ادعا می‌کنید فدک از دستتان رفته و به حضرت زهرا سر ظلم شده، روضه می‌خوانید و مردم را می‌شورانید؛ بیا این را به شما پس بدهیم قال قضیه را بکنیم تمام شود. فرمود نمی‌گیرم، مگر این که تمامش را بدهی. او هم گفت حدودش را مشخص کن. امام علیه‌السلام شروع کردند به مشخص کردن حدود فدک: یک طرف به عدن ختم می‌شود، یک طرف به سمرقند، یک طرف به افریقا، یک طرف به... تمام حدود حکومت اسلامی را فرمودند. هارون صورتش از عصبانیت سیاه شد، خودش فهمید منظور امام علیه‌السلام چیست، گفت یک‌دفعه بیا جای ما بنشین و حکومت کن، چیزی که برای ما نماند<sup>۱</sup>

ائمه ما علیهم‌السلام هیچ‌گاه برای کم ننجنگیده‌اند. هیچ‌گاه با دشمن کمی هم طرف حساب نبوده‌اند. آن زمانی هم که دعوا بر سر فدک بود هر دو طرف می‌دانستند فدک یعنی سرمایه‌مقابله و لو مقدمه‌سازی مقابله - بر سر حکومت اسلام حقیقی بر جهان. همانی که خداوند از ابتدا به مسلمین وعده داده که دینش را بر همه جهان غالب خواهد کرد:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳ توبه: ۹ صف. همچنین ر.ک. ۲۸ فتح)؛

که همان بهشت زمینی است. چرا کار امام حسین علیه‌السلام این قدر حماسی است؟ چون عمل ایشان فرار از کشته شدن نبود، مبارزه برای حق بود حتی به قیمت کشته شدن. دعوا بر سر چیز بزرگی است. مقابله هم مبارزه بزرگی است؛ مبارزه‌ای که از خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شروع شد و در طول تاریخ ادامه دارد.

۱ (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۹، ص: ۲۰۰).

گفتیم که اگر مؤمنین در این مبارزه، اگر در نقشه الهی حرکت کند، شکست ندارند. خداوند در این صورت، وارد صحنه می‌شود و نصرت می‌کند. به هرگونه ای، ولو نیاز باشد با معجزه! خداوند در جنگ بدر برای شکست نخوردن مؤمنین مستقیماً ملائک را فرستاد که شمشیر بزنند  
إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (انفال ۱۲)

### چون آنان با رفتارشان در نقشه الهی، خدا را وارد صحنه کرده بودند. این

خاص جنگ بدر هم نیست، خداوند این پیروزی و نصرت خدا را عبرتی برای آیندگان در هر جایی از عالم می‌داند:

... لَكِنَّ لِيُقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مُفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِّي يَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ... (انفال ۴۲).  
خدا با این کارها (در جنگ بدر) می‌خواست امری که باید می‌شد (جنگ و پیروزی مؤمنین در آن) را به انجام برساند،

تا این جنگ بینه ای شود برای هر کسی که می‌خواهد (در جنگ های آینده حق و باطل) هلاکت یا حیات واقعی را انتخاب کند.

حالا سریع ترین راهی که این مومن شکست ناپذیر تا هدف عزت و بهشت زمینی دارد چیست؟ خداوند سریعترین راه را انتخاب کرده. هر عاقلی وقتی بداند حتماً پیروز می‌شود، اگر در مقطعی قدرت انتخاب داشته باشد، درگیر جنگ نباشد و خودش بتواند حریفش را انتخاب کند، در این حالت برای رسیدن به هدف بزرگش در کل جهان چه می‌کند؟ با چه دشمنی شروع به مبارزه می‌کند؟

توجه داشته باشیم که به هر حال دشمن است دیگر، اگر ما او را راحت بگذاریم او که راحتمان نمی‌گذارد.

به ادعای قرآن هیچ کدامشان نمی‌خواهند هیچ خیری به ما برسد:

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ... (۱۰۵ بقره).

هر کدام جایی که بتواند، جلوی رشد تو را می‌گیرد. بلکه با تمام توان برای نابودی تو کار خواهد کرد<sup>۱</sup>

من واقعاً اگر بدانم پیروز خواهم شد، با دشمنی در می‌افتم که «همه آتش‌ها از گور او بلند می‌شود».

اصلاً اگر این کار را نکنم، این بزرگترین دشمن که من دست از سرش برداشته‌ام سرش خلوت می‌شود. هر کاری بخواهم بکنم، مدام او هم با تمام توانش توطئه می‌کند و آتش می‌افروزد. اصلاً او همیشه طرحش این است که زحمت را از سر خودش باز کند و ما را درگیر دیگران کند تا توانمان تمام شود. مشکلات تمام نمی‌شود تا او تمام نشده

هی به امیر المومنین علیه السلام می‌گفتند دو روزی با معاویه کنار بیا، می‌گفت نمی‌شود.

برای یک لحظه هم تاییدش نمی‌کنم. همیشه علی خلیفه باشد و معاویه هم اجازه‌ی امارت داشته باشد. باید او را کنار بزنم؛ و از جنگ با معاویه کوتاه نیامد؛ اما همین امیر المومنین علیه السلام بارها به خوارج گفت تا دست به شمشیر نبرید، هرچه هم که بگویید من دست به شمشیر نمی‌برم<sup>۲</sup>

حکم کسی که به امام معصوم علیه السلام بد بگوید، او را گناهکار بدانند و توبه بخواهد، مدام جامعه را به هم بریزد و... چیست؟ معلوم است ولی جامعه حق دارد با او برخورد کند، بزرگان‌شان را به‌عنوان توطئه‌گر مجازات کند. حکم فقهی ما این است. خداوند در قرآن اجازه برخورد حکومتی با کسانی که با حرف زدن و شایعه‌پراکنی و... علیه فعالیت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله کار می‌کنند را داده است (۶۰ احزاب). ولی امیر المومنین علیه السلام می‌دانست که **بازی اصلی این نیست**. اصطلاحاً اگر معاویه نباشد، همه این‌ها خودشان خشک می‌شوند تمام می‌شوند. صلاح‌دید ولی هم در این مجازات‌های اجتماعی مهم است. تا می‌توانست موضوع خوارج را مسکوت گذاشت، دادگاهی‌شان نکرد. گاهی وسط خطبه‌های علی علیه السلام پا میشدند و به علی علیه السلام توهین می‌کردند اما علی برخورد شدیدی باهشون نمی‌کرد. سعی کرد خودشان با روشن

۱ (۱۱۸-۱۲۰ آل عمران).

۲ (دعائم الإسلام، ج ۱، ص: ۳۹۳).



شدن شرایط، کارشان تمام شود. آخر هم به زور اصرار کوفیان - که متأسفانه الان بعضی در مورد بعضی آدم های فرعی همین کار را دارند می کنند- از طرفی و از حد گذراندن خوارج از طرف دیگر راضی شد قبل از لشکر کشی دوباره به سمت معاویه با آن ها بجنگد.

علی علیه السلام اگر سر جایش می ایستاد و هیچ کاری با معاویه نداشت هم می دانست که آتش ها از گور معاویه بلند خواهد شد، تازه هرچه سر معاویه خلوت تر باشد بیشتر توطئه می کند. چیزی که الان در تاریخ برای ما روشن شده است. جالب است که در جنگ با ناکثین هم معاویه یک نامه سَری جدا به طلحه نوشته است، یک نامه هم به زبیر. به هر کدام گفته با علی علیه السلام در بیافتید که من تو را خلیفه می دانم و کمکت می کنم! این الان در تاریخ به ما رسیده است. مدام وعده کمک به طلحه و زبیر می داد و آن ها را بر می انگیخت. «پیراهن عثمان» را هم همین معاویه علم کرد که یکی از شعارهای ناکثین شد.

خلاصه این که اصلاً طرح معاویه این بود که مدام علی علیه السلام را با دیگران درگیر کند که توانش تحلیل برود. چنان که تحلیل هم رفت و بعد از جنگ با خوارج، دوباره کوفیان به جنگ با معاویه برنگشتند؛ که امیر المومنین علیه السلام آن خطبه معروف «یا اشباه الرجال...» را گفتند؛ و از سستی و عدم همراهی کوفیان شکایت کردند.

در طرف مقابل هم امیر المومنین علیه السلام همواره طرَحش این بود که معاویه را کنار بزند و می دانست که اگر او بیافتد همه آتش ها تمام است. بعدش فضا روشن می شود، مردم از دست توطئه ها راحت می شوند و می فهمند. آن وقت می توان بدون جار و جنجال و به هم ریختن جامعه، حقیقت را برای مردم روشن کرد. حتی آن وقت است که می تواند قاتلین عثمان را هم مجازات کند، خوارج اصلی را هم مجازات کند، بدنه های این ها هم جدا خواهند شد و به مردم می پیوندند.

خیلی عاقلانه است. چون تا وقتی این دشمن را از بین نبرم، او به هر حال یک مشکل جدید برایم درست می کند که باید با آن درگیر شوم. از هر کدام که رد شوم یکی دیگر درست می کند.

در انقلاب خودمان هم دیده ایم، عراق را کی فرستاد سراغ ما؟ کشور حقیری مثل عربستان با تکیه به چه کسی جرئت می کند حاجیان ما را در منا شهید کند؟ فتنه های داخلی مان به کجا وصل است و پول از کجا می گیرد؟ اصلاً استدلال و نشان دادن نمی خواهد، مثل روز روشن است که ایران اگر حریف یک دشمن بشود همه این ها خشک می شوند و می ریزند.

همه معصومین ما عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هم همین گونه عمل کرده اند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از ابتدا با بزرگان مکه در افتاد. کسانی که در اصطلاح امروزی «کدخدای دهکده بزرگ شبه جزیره» بودند. حالا آن زمان ها ارتباطات کمتر بود، دهکده جهانی هنوز وجود نداشت. تا آخر هم دشمنی با آن ها را رها نکرد. وقتی هم که پیروزی بر آن ها قطعی شد و ارتباطات به سطح جهانی رسید، همه شنیده اید که به ایران و روم و ... از قدرت های بزرگ اطراف خودش نامه داد؛ که دیگر عمر مبارکشان کفاف نداد برای ادامه دادن.

باز هم خودتان نتیجه بگیرید: وقتی با چنین دشمنی مبارزه می کنیم و اگر پای کار باشیم یقیناً پیروز هم هستیم، طبیعتاً هیچ گاه با او به صلح نخواهیم رسید.

چون اصلاً مشکل اصلی اوست، ترس از شکست هم که مانع ما نیست، چرا صلح کنیم؟ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَبْزِكَمُ أَعْمَالُكُمْ (۳۵ محمد). خداوند دقیقاً همین مطلب را می فرماید. وقتی با وجود خدا در کنارتان شما برترید، چرا باید به صلحی دعوت کنید که از سر خستگی و مشکلات باشد؟

جهان بینی حسینی را هم که جلسه پیش توضیح دادیم. خیلی جالب است که این دستور در «نقشه خدا» برای انقلاب دینی، بهترین دستور در آن جهان بینی هم هست. شما جای خدا در آن جهان بینی، بهترین راهی که واقعاً «اعتماد قلبی» مومنان را بسنجی چیست؟ بگوییم بروند باهمان دشمن اصلی روبرو شوند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی حریف مکه شد، اصلاً با بقیه جنگ خاصی هم نیاز نبود. بقیه دیگر حساب کار دستشان آمد و کار روی روال افتاد. خداوند از این لحظه با سوره نصر یاد می کند که همه بلدید:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (۱) وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً (۲).

نصرت خدا و فتح مکه که رسید، مردم فوج فوج به دین خدا داخل شده اند. چون نظم قدرت به هم خورده.

این دقیقاً همان کاری که امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ کرد و فهمید که همه «توطئه کنندگان» با رفتن امریکا خشک می شوند. حالا کاری به برخی مسئولین کم کار خودمان ندارم. ولی دشمنی و تاثیر دشمن را که نمی شود انکار کرد. این را بدانید که به ادعای دین خدا و به تجربه ای که بارها گذرانده ایم، هرچه کمتر مقابله کنیم و هرچه کمتر برای او مشکل درست کنیم، او بیشتر برایمان مشکل درست می کند.

یک بازی برای ما طراحی کرده، خودتان هم می بینید. یک روز صدام، یک روز طالبان، یک روز داعش، یک روز جنگ فرهنگی، یک روز جنگ امنیتی، امروز هم که جنگ اقتصادی. باید این بازی به هم بخورد، نباید بگذاریم فرصت داشته باشد، وگرنه مشکل جدیدی می تراشد. البته خودش هم رو به اضمحلال است، کوفیان اگر فقط امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را نگه می داشتند و هیچ کار دیگری هم نمی کردند باز یزید دو سال بعد می مُرد. ولی اگر بازی شام را به هم می ریختند و به دستور امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام عمل می کردند، خودشان هم سریعتر به عزت می رسیدند. امروز هم دیگر باید فهمیده باشیم که امریکا با مثلاً چین چقدر فرق دارد. مثل فرق معاویه با بقیه. مثل فرق مشرکین مکه با بقیه. لا يَنْهَاهُمْ اللهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوهُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ أَنْ يَبْرُوهُمْ وَ نَقَسُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ (۸ ممتحنه):

معلوم است که با بقیه می شود معامله کرد، حتی به مستضعفینشان نیکی کرد. ولی این به معنای امید بستن به آن‌ها که نیست. بعضی فکر می کنند مثلاً یک همکاری با چین یا روسیه یعنی امید بستن به آن‌ها؛ یعنی آن‌ها دیگر نارو نمی زنند. نه؛ ولی «توطئه» نمی کنند، به تعبیر قرآن

«ظاهروا علی اخراجکم» که اگر بکنند از آن‌ها هم نمی توان کمک گرفت  
 إِنَّمَا يَنْهَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوهُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ  
 وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹ ممتحنه)

## جهاد با دشمن اصلی

پس باید هم ضربه پذیری مان را در برابر توطئه های این معاویه ی دوران کم کنیم؛ هم به او ضربه بزنیم. این را بدانید. من اگر روی منبر امام حسین علیه السلام نخواهم مشت معاویه را باز کنم، چه کسی باید بکند؟ منبر امام حسین علیه السلام جای همین حرف هاست. انقلاب ما ادامه همان کار ناتمامی است که امام حسین علیه السلام می خواست انجام دهد و کوفیان همراهی اش نکردند. همان کاری است که سر بر بالای نی، با آیات سوره کهف اعلامش کرد. این کار را باید ادامه دهیم تا تمام شود و تا دین خدا را به استقرار برسانیم و مشکلات را حل کنیم.

اکنون انقلاب ما تا اینجا توانسته از پس توطئه های این دشمن بر بیاید توانسته تثبیت شود. این مشکل اقتصاد هم که حل شود، وقتی است که ما به او ضربه بزنیم تا با عمل به این دستور الهی، نصرت خدا برسد. معجزات خدا را باز هم ببینیم. اینگونه که نگاه کنیم، کار در این مشکل اقتصادی می شود مقدمه جهاد. می شود جهاد اقتصادی.

از شکست اُحد هم که درست درس گرفته ایم. فهمیدیم نمی شود به غیر خودمان دل بست؛ همه شان جز ضرر برای ما چیزی نمی خواهند (۱۰۵ بقره). فهمیدیم باید عصیان از این نقشه خدا و تنازع و سستی و خواب آلودگی را کنار بگذاریم که در این صورت حتماً همین مشکلات هم حل خواهد شد. ادامه مسیر را ببینید که چقدر بزرگ است. خدا نکند این مسیر بزرگ به سمت بهشت زمینی را با مشکل اقتصادی رها کنیم. من هم مشکل اقتصادی دارم، من هم از میان مردمم. خمینی رهبر هم بود. او بود که گفت:

چه کسی است که نداند مردم عزیز ما در سختی هستند و گرانی و کمبود بر طبقه مستضعف فشار می آورد، ولی هیچ کس هم نیست که نداند پشت کردن به فرهنگ دَول دنیای امروز و پایه ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام در جهان و برخورد قاطع اسلامی با امریکا و شوروی، فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به دنبال دارد و مردم ما این راه را خود انتخاب کرده اند و بهای آن را هم خواهند پرداخت و بر این امر هم افتخار می کنند. این روشن است که شکستن فرهنگ شرق و غرب، بی شهادت میسر نیست. من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی می خواهم که از هیچ کس و از هیچ چیز جز خدای بزرگ ترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد

و فحشای سرمایه داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیزم نکشند که ما هنوز در قدمهای اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می‌خوریم و نابود می‌شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می‌کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می‌کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم. امروز بیشتر از هر زمانی کینه و دشمنی استکبار علیه اسلام ناب محمدی بر ملا شده است..

الان این حرف‌ها فراموش شده؛ چون مردم می‌بینند برخی مسئولین و خواص که این حرف‌ها را فراموش کرده‌اند. کسی دیگر از این حرف‌ها نمی‌زند. مردم از خمینی رهبر این را می‌شنیدند چون خودش هم با فشار و سختی و گرسنگی و شهادت مواجه می‌شد و فقط آن را حق مردم نمی‌دانست.

مشکلات را همه باهم با دلسوزی برای انقلاب عزیزمان حل می‌کنیم. حتی اگر برخی مسئولین بی‌عرضگی کنند و نتوانند. خیلی اگر نتوانند آن‌ها را هم برای کمک به انقلابمان اصلاح می‌کنیم، طوری که به انقلاب اسلامی عزیز ضربه ای نخورد. ولی این حرف‌ها را فراموش نمی‌کنیم. نکند انقلاب پس از ۵ هزار سال مبارزه را زمین بزنیم، چنان‌که بنی‌اسرائیل و اهل مدینه و اهل کوفه کردند.

## دوری از حرص دنیا

اوج یک یاور دلسوز، عباس بن علی است. امشب شب تاسوعاست، می‌خواهم دو یار معصوم علیهم‌السلام را مقایسه کنم. هر دو در زمانه ای که «خیانت مُد شده بود».

ماندن به پای حق، وقتی که دیگران رفته‌اند خیلی سخت‌تر است. مثل استقامت در میدان جنگی است که رفقا یکی یکی به خاک بیافتند. حتی سخت‌تر از آن است، انگار رفقا به جبهه دشمن می‌روند. ماندن در این لحظات است که عباس بن علی را از ابن عباس مشهور، جدا

می‌کند. صداقت و وفا وقتی از مد بیافتد و چیزی که الان به آن می‌گویند «زرنگی» ارزش شود، دیگر سخت است انسان استقامت کند. دوره ای می‌رسد که دزد بیت المال، پز می‌دهد که من زرنگم یا حقم بوده از سفره ای که پهن است. اینجا سخت است آدم دستش برسد و بر ندارد. هزار توجیه می‌کند تا از قافله عقب نماند! و در این فضا که آخرت فریاد زده نمی‌شود، معاد از یادها می‌رود و دست‌ها می‌لرزد. هر کسی به اندازه ای که دستش می‌رسد، صاحب کار از کارش و مشتری از پولش، مسئول از مسئولیتش و مردم از وظیفه اش. خدا نکند کم گذاشتن مُد شود.

ابن عباس، از اصحاب بزرگ امیر المومنین رضی الله عنه در چنین موقعیتی دستش لرزید:

عماله از نامه‌های آن حضرت است به یکی از کارگزارانش

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرُكَكَ فِي أَمَاتِي وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بَطَاتِي. اما بعد، من تو را در امانتم (حکومت) شریک خود نمودم و نسبت به خویش از همه نزدیکتر قرار دادم،

هیچ یک از خاندانم، برای موافقت و مدد کردن به من و رساندن امانت به سویم در نظر من مطمئن‌تر از تو نبود. وَ لَمْ يَكُنْ [فِي أَهْلِي رَجُلٌ] رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْتَقَّ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمَوَاسَاتِي وَ مُوَارَازَتِي وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ.

فَلَمَّا رَأَيْتَ الرَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَ الْعُدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَرَبْتَ وَ هَذِهِ الْأَمَّةُ قَدْ [فَتَكَتْ] فَتَكَتْ وَ سَعَرَتْ فَلَبَّتْ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهْرَ الْمَجْنُونِ

اما چون دیدی زمانه بر پسر عمویت سخت شد و دشمن بر او کینه ورزید و امانت مردم تباه شد و این امت به فتنه دچار و به خونریزی دلیر و پراکنده و بی‌پناه شدند.

فَفَارَقْتُهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَدَلْتُهُ مَعَ الْخَادِلِينَ وَ خُنْتُهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ يِمْمَانَتَ رَا بِا پسر عمویت دگرگون نمودی و همراه جدا شدگان از او جدا شدی و با آنان که دست از یاریش برداشتند همراه گشتی و با خیانت‌کنندگان به او خیانت نمودی! نه با پسر عمویت همراهی نمودی، نه امانت را ادا کردی.

وقتی که همه رفتند، این یار حزب اللهی و مورد اعتماد امام هم می‌لرزد. ابن عباس است، کسی که در طرفداری از امیر المومنین رضی الله عنه مجادله‌ها کرده است. ولی در این موقعیت می‌لرزد و

امتحان سخت همین است. ظریفی می گفت «خلوت کردن با مال بی حساب و کتاب از خلوت کردن با زن نامحرم سخت تر است»؛ و همین است، وقتی که صداقت ارزش نباشد و مُد نشود کار به اینجا میرسد

امام علیه السلام اینچنین او را مذمت می کند:<sup>۱</sup>

گویا (از اول) تلاشت برای خدا نبود و انگار از جانب پروردگارت حجتی نداشتی و مثل اینکه منتظر بودی تا این امت را به خاطر اموالشان فریب دهی و قصد داشتی غافلگیرشان کرده و بیت‌المال آنان را غارت کنی. چون زمینه تشدید خیانت به امت برایت فراهم شد، به سرعت حمله کرده و به شتاب از جای جستی و آنچه توانستی از اموالی که برای بیوه زنان و یتیمان نگهداری می شد مانند گرگ تیزرو که بزغاله مجروح از پا افتاده را بر باید ربودی.

کجا رفت آن همه انقلابی گری؟ بعد از این که فردی به لرزد و سقوط کند، اگر جا بزند طوری جا می زند که انگار از اول انقلابی نبوده. کجا رفت آن همه مورد اعتماد امام بودن؟ اینجاست که باید از اتفاق افتادن کربلاها ترسید. فقط این نیست که تو دست و دلت می لرزد، بلکه با خیانت بعدی ها را هم سست می کنی. **همیشه خائن ها بیشتر دیده می شوند از سالم ها که به وظیفه دارند عمل می کنند.** لذا مردمی که نگاه می کنند، **«اعتمادشان از کل سیستم سلب می شود»**. هر لغزشی ضربه ای است به اعتماد عمومی، به جو روانی و در هم ریختگی اعتماد ها. سلب اعتماد عمومی باعث دامن زدن به جرم است. چنان که سفره دفاع مقدس را یک ساله جمع کرد!

---

۱ وَ كَاتَبَكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهُ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ وَ كَاتَبَكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ كَاتَبَكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُئَابِهِمْ وَ تَتَوَيَّ عَرَبَهُمْ عَنْ فِتْنِهِمْ فَلَمَّا أَمَكَّنَكَ الشَّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكُرَّةَ وَ عَاجَلْتَ الْوَيْبَةَ وَ اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ الْمَصُونَةَ لِأَرْزَامِهِمْ وَ أَيَّتَامِهِمْ اخْتَطَفَ الدُّبُّ الْأَزَلِ دَامِيَةَ الْمِعْزَى الْكَسِيرَةِ (نهج البلاغه، ص

ولی مؤمن کسی است که هر یار و رفیقی که در این جنبه مظلوم به خاک بیافتد، او محکم تر می‌شود. می‌بیند مظلومیت حق را و دلش برای راه ۵ هزار ساله و تلاش‌هایی که به یک آن ممکن است از دست برود می‌سوزد. نگران شمع انقلاب است و هر ضربه‌ای به امام، گویا ضربه‌ای به پیکر خود اوست. او می‌داند که خدا به «مجموع ملت» نگاه می‌کند که «در مجموع استقامت داشت یا نه» تا نعمت‌هایش را از جامعه بر نگیرد. پس طرف دیگر که خراب تر می‌شود، او می‌اندیشد که چگونه بهتر شود تا جهت کلی جامعه حداقل سالم بماند. پس هر ضربه‌ای که می‌بیند تکاپویش در کمک بیشتر می‌شود، شب و روزش از دست می‌رود وقتی برای امامش خیلی یار صادق نمانده باشد؛ و این، عباس بن علی است.

## روضه

خب امشب هم که شب تاسوعا و شب عباس است.

عباس در اوج است، خیلی فراتر از این که با دیدن چنین مُدها و خیانت‌هایی کنار بکشد، حتی اگر دستش برسد و امان نامه داشته باشد. همه خیانت کرده اند و مانده اند ۷۲ نفر. امان نامه برایش آوردند. دستش باز است که بگذارد و برود، حتماً اجرت زیادی هم خواهد گرفت. ولی عباس را چه به این کارها؟ آن ملعون گفت این بنو اختنا؟ عباس خشمگینانه نگاه کرد ولی امام علیه السلام فرمود ببین چه می‌گوید. رفت و امان نامه را که دید و امان را که شنید، فرمود خدا تو را و امان تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبر امان نداشته باشد؟ فقط هم عباس نبود، همه شیر بچه گان ام البنین س همین گونه بودند. همه از سمت مادر با شمر خویشی داشتند و او به همه امان پیشنهاد کرد و این جواب را دادند.<sup>۱</sup>

عباس علیه السلام خیلی ارزشمند است، ولی لحظه‌ای به خود غره نشد که سهم من چه؟ من چقدر به امام خدمت می‌کنم! شاید این را نشنیده باشید که امان نامه دیگری هم به او پیشنهاد شده است. در میان سپاه عمر بن سعد، فردی بود به نام «عبدالله بن ابی محل بن حزام» که برادرزاده ام البنین علیها السلام بود. هنگامی که با خبر شد عمه زادگانش (عباس، عبدالله، جعفر، عثمان)

۱ (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱: منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۳۷).



در میان سپاهیان امام حسین علیه السلام حضور دارند، امان نامه ای از عمر بن سعد برای آنان گرفت و به واسطه غلامش «کرمان» برای آنان ارسال کرد. کرمان، فرزندان ام البنین علیها السلام را صدا زد و آنان را از امان نامه پسر دایی شان باخبر گردانید. حضرت عباس علیه السلام و برادرانشان به وی گفتند: به پسر دایی ما سلام برسان و بگو که ما را نیازی به امان نامه شما نیست. امان خدا، بهتر است از امان پسر سمیه<sup>۱</sup>

انقلابی و حسینی و هیبتی، اینگونه باید باشد. این عباس بن علی است. شیر بچه ام البنین است. همه چیزش را در راه حسینش داد. همه شنیده اید که دستش را داد، سرش را داد، همه برادرانش را داد، جنگاوری اش را هم داد و آن را به نمایش نگذاشت چون به دستور امامش باید آب می آورد؛ اما این را که می خواهم بگویم احتمالاً نشنیده اید. نقل است که علامه بحر العلوم ره در خواب دید که قبر قمر بنی هاشم س را آب گرفته و نیاز به تعمیر دارد. معماری را برد که آن را تعمیر کند. معمار دست به کار نمی برد. گفت دست نمی زنم تا توضیح دهی که چطور این قبر این قدر کوچک است؟ مگر نمی گوید قبر بنی هاشم س رشید بوده اند؟ مگر نمی گوید هر اسبی مناسبش نبود؟ این چطور قبر اوست؟ علامه تا این را شنید سر به دیوار گذاشته و گریه کرد. فرمود سر را که جدا کردند و بعداً ملحق کردند. دست ها را نیز جدا کردند؛ اما تا این جا که قد چنان کوتاه نمی شود. این را در مقتل های قدیمی آورده اند، نقل است که پاها را هم جدا کرده اند، وَ قَطَعُوا يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ حَتَّى عَلَيَّ (به نقل از شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳ ص ۱۹۱؛ همچنین مقتل صحیح دار الحدیث) لذا قبر کوچک در آمده است. چیزی برای خود باقی نگذاشته است عباس.

۱ (معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۵).

## جلسه دهم

### مقدمه سوال انگیز:

در این جلسات حتماً دیده اید که ما نخواستیم از طرفداری از مسئولین ضعیف بکنیم. ولی باید ریشه عمیق مشکلات از منظر اسلام را باید گفت. دشمن اصلی که هرچه آتش توطئه است از گور او بلند می شود معرفی کردیم و گفتیم که باید بازی اش را به هم زد و او را راحت نگذاشت تا توطئه ها خاموش شود؛ اما مشکل بی مدیریتی داخلی را چه باید کرد؟ کسی منکر دشمن نمی تواند بشود، ولی کسی منکر این نکته داخلی هم نمی شود. راهکارش چیست؟ حداقل، مسئولین دولتی هم که تا سه سال آینده به این راحتی عوض نمی شوند. پس چه باید کرد؟ در مورد امر به معروف و نهی از منکر حاکمان در اسلام کمی صحبت کردیم؛ اما خود مردم در میان خودشان نیز وظائفی دارند.

در روایت داریم که پیامبر ﷺ هرگاه جوانی می دید که خوشش می آمد، می فرمود شغلش چیست؟ اگر می گفتند بیکار است می فرمود از چشمم افتاد. حضرت ﷺ در آن زمان حاکم جامعه بود، ولی از بیکاری چنین تعبیری هم می کرد. آمار بیکاری را به این معنا که ما الان

تحت مدیریت مسئولین می بینیم تحت مسئولیت خود نمی دید، بلکه از مردم هم تلاش و کمک می خواست.

### وظایف مردم، حرکات اجتماعی مردم و مبارزه با رسوم

اکنون من اینجا دارم با شما مردم صحبت می کنم. به دنبال مقصر نیستیم، به دنبال «دستگاه محاسبات درست برای کمک به اسلام» هستیم. شیطان گاهی اغوایش را اینجا وارد می کند و راهکار را به ما اشتباه نشان می دهد. مدام انتقاد می کنیم و خطاها را نشان می دهیم و لو راست باشد، ولی راهکاری که به خودمان مربوط می شود، **وظیفه خودمان را از یادمان می برد**. شیطان خیلی زیرک و اغواگر است. چه بسا منتقدترین و طوفانی ترین انسان ها را هم به همین دام انداخته. من آخوند که برای شما صحبت می کنم و راهکار نشان می دهم، خودم چقدر به وظائف عمل می کنم؟ و اگر عمل می کنم یا نه هر کدام از شما برای خودتان حساب کنید که جدا از بقیه من چقدر به وظائف عمل می کنم؟ چه کمکی می توانم در این راه انجام دهم؟

### اتفاقاً باید گفت کلید اصلی، یا یکی از کلیدهای اصلی حل مشکلات

**مملکت، مردمند. همین ما مردم.** مسئولین به جای خود، اشتباه هم اگر می کنند دلیل می شود که ما اشتباه کنیم؟ یا ما اشتباهمان را به همدیگر تذکر ندهیم و مشکل بدتر شود؟ در طول تاریخ بشر کارهای اجرایی به گردن مردم بوده و مسئولین تنها کمکی می کرده اند. جریان اصلی به دست مردم است. رهبری هم که در پیام نوروزی شان وظائفی نسبت به مردم گفتند، دیگر کار از مسئولین گذشته. گاهی می شود که طرف حال آن را ندارد، می نشیند همه جا فقط بدگویی می کند و خطاها را تعریف می کند و آبروی نظام را می برد. درست این است که نظام را از خودت بدانی. اگر از خودمان بدانیم، دیگر آن مسئول که به نظام خنجر زد انگار به ما خنجر زده. اولاً، تو دیگر نمک زن روی زخم. ثانیاً باهمانی که خنجر زده هم مقابله کن و در فرضی هم که عمدی در کار نیست و از ناتوانی است به او کمک کن تا انقلاب خودت پیش برود.

این که شایعه و راست و دروغ را قاطی کنند و مردم به آن دامن بزنند، این که نباید مشکل اصلی باشد. بلکه مردم بصیر خودشان می فهمند حرف را باید مستند و محکم زد. مثل بعضی مسئولین نیستند که حرفی می زنند و یا اختلافی ایجاد می کنند و جامعه را به هم می ریزند. نخیر، مردم ما فهیمند.

کمی در مورد نقش عادت های مردمی در هزینه های مملکت فکر کنیم. همین عادت اسراف، همین عادت بد ارزش قائل شدن برای جنس خارجی، همین عادت های دیگر که با درست شدنش به اندازه ده ها برجام سود به مملکت می رسد. بر فرض که برجام سودی داشته باشد. خیلی وقت ها وقتی فقط یک نفر رفتاری را انجام دهد، اتفاق بزرگی نمی افتد. من یک مکروهی انجام می دهم، چیز خاصی نمی شود. ولی کوچکترین رفتارها اگر تبدیل به «عادت مردمی» بشود اثرات خیلی بزرگی خواهد داشت. صرفاً اگر بخواهم مثالی از کوچکترین رفتارها بزنم، مثلاً یک زمانی شومینه به عنوان یک وسیله زینتی تبدیل به «عادت مردمی» شد. به تصریح کارشناسان کم بازده ترین وسیله گرمایشی، با کلی خرج زینتی. ۴-۵ میلیون خرج داشت. برای یک خانه چیزی نیست. ولی شاید حدود یکی دو میلیون خانه از این ها درست کردند، شد حداقل ۴-۵ هزار میلیارد تومان. به همین سادگی.

یا همین عادت چای خوردن. چای وقتی تبدیل به رفتار عمومی شد، مهم می شود. مثلاً فرض کنید در زمانی که چای توسط انگلیسی ها به ایران آمد، پیش از این که در ایران کشت شود به واسطه بازرگانان و تجار، به ایران آمده و به خوبی رواج یافته بود؛ یعنی یک جنس وارداتی که در ایران نیست و خوردنش تبدیل به «عادت مردمی» شده است. درحالی که ما قبلش قهوه میخوردیم و بین ما قهوه خانه رواج داشت. همین عادت کردن مردم به چای، می توانست ابزار فشار انگلیسی ها بر ایران بشود! این که یک مسئله کوچک فرعی است، می تواند اثری بزرگ داشته باشد. پس باید مملکت در کاشتن چای «خودکفا» می شد تا ابزار فشار هم برداشته شود تا این که در لاهیجان چای کاشتند. یا مثلاً فرض کنید یک ضرر کوچکی داشته باشد مثلاً به فلان عضوی در بدن ضرر بزنند، وقتی همه آن را بخورند، کشور در ابعاد گسترده با مشکل این ضرر مواجه می شود، درصد این بیماری بالا می رود و ... .



مصدیقی از این دلدادگی تام را هم خداوند بیان می کند: «ظهار و ازدواج باهمسر پسرخوانده. عرب، این ازدواج را «زشت» می دانست، ولی خداوند می گوید این ها فقط حرف است. باد هوا است. ولی حکم خدا حق است، پایه دارد. نمی شود از آن تخطی کرد.

توجه کنید که ازدواج باهمسر پسرخوانده، مسئله ای فرعی است. واجب که نیست. فقط حرام نیست. ولی خداوند این طور به دفاع از آن بر می خیزد تا مبادا در اجتماع، این کار را «زشت» بدانند.

**نکته‌ی مهم این است تعیین زشت ها و تعیین ارزشها در جامعه فقط باید به دست خدا باشد.**

بعد انقدر فشار اجتماعی برای حفظ کردن ارزشها زیاد است که خدای متعال می فرماید: *الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا* (احزاب ۳۹) او فقط حرف خدا را تبلیغ می کند و فقط از خدا می ترسد، نه از هیچ کس دیگری. ببینید فرهنگ یک جامعه، آداب رسوم یک جامعه انقدر قدرتمند است که وقتی رسول الهی می خواهد باهش مقابله کند انقدر برش فشار وارد می شود.

از این میفهمیم که باید نسبت به آداب و رسوم سازی خیلی حساس باشیم. بی خود در حلال های خدا قید و بندهای دست و پاگیر و هزینه زا زده ایم که خودمان را اذیت خواهد کرد. وقتی هم که بخواهی این را اصلاح کنی، جریاناتی از منافقین و مردم ... هستند که چرت و پرت می گویند و در راستای این سنت شکنی های نبی، حرف می سازند و تهمت می زنند. خداوند در ادامه سوره، در برخورد با این ها خودش وارد می شود:

*لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا* (احزاب، ۶۰). اگر این ها که حرف در می آورند و دست که به رسومات اجتماعی می زنی تهمت می زنند و فشار می آورند، بس نکنند برخورد حکومتی با آن ها خواهد شد!

۱ و ما جعل أزواجكم اللاتي تظاهرون منهن أمهاتكم و ما جعل أذعياءكم أبناءكم ذلكم قولكم بأفواهكم و الله يقول الحق و هو يهدي السبيل (۴)

تهدید به این سختی. برای کسانی که پشت سر مصلحان اجتماعی حرف می زنند. مصلحانی که می خواهند دامنه «کارهای زشت» را جا به جا کنند و مردم را از غل و زنجیری که خودشان به گردنشان انداخته اند رها کنند. حالا عده ای اصلاً این غل و زنجیرها را نمی بینند، مدام می خواهند حرام های خدا را حلال کنند و اعتراض کنند. این هزینه زایی ها که به تعبیر خدا فقط حرف دهان هاست و «حق» نیست را اصلاح کن.

چرا خداوند این قدر سنگین و واضح با این رسومات برخورد می کند و تعیین آن را فقط حق خودش می داند؟ هم به خاطر اثر پردامنه اش و هم به خاطر «قدرت زیادش». **قدرت یک رسم اجتماعی، از قدرت مشت آهنین بزرگترین دیکتاتورها هم بیشتر است!** مثالی بزنیم: شما زرنگ هایی را پیدا کنید که یک ریال از او نمی توانید بگیرید. هرچه می خواهد زرنگ باشد؛ اما قدرت عظیم فشار رسومات را ببینید که در همین دوره سخت کساد، میلیون ها تومن بدون هیچ طلب شرعی و قانونی، به عنوان جهیزیه تقدیم می کند؛ و نمی تواند نکند. مجبور است این پول را بدهد تا «زشت» نباشد. به خاطر این است که شکستن رسوم برای رسول الله ﷺ این همه فشار آور است؛ و اهمیتش هم این قدر بالاست.

مثال های زیادی در جامعه ما دارد. این همه رسومی که «از حد خودش خارج شده» و هزینه های زیادی ایجاد می کند. برای این که حرف روشن شود چند مثال می زنم:<sup>۱</sup> از همین جهیزیه شروع کنیم که رسم خوبی است. دادن یک چیزی که کمک کار داماد باشد در ابتدای زندگی به او، کار خوبی است. تا اینجایش خداپسندانه است؛ اما رسم اجتماعی دقیق است، این جهیزیه خداپسندانه نباید «اجباری» شود. نباید ندادنش «زشت» باشد. همین که از جای خودش بیرون می رود، یکدفعه در جامعه می بینی بسیاری از افراد به خاطر نداشتن جهیزیه، دختر عروس نمی کنند. با وجود چنین رسم اجباری ای کسی که چند دختر دارد وضعیتش چه می شود. کسی را میشناسم که ۶ دختر داره و از الان عزا گرفته. هنوز نمی داند دامادش کیست، اصلاً نیازی به این کمک دارد یا نه ولی عزا گرفته. چون اگر ندهد «زشت» است.

---

۱ اینجا سخنران به فراخور مشکلات مخاطب می تواند رسومی را مثال بزند

حالا آن‌ها که حرف در می‌آورند و رسم تولید می‌کنند، به اینجا هم بسنده نمی‌کنند. در این جهیزیه و... چه جنس‌های چرت و پرتی که خریده نمی‌شود. قدرت رسوم را ببینید که همان کسی که هزارتومن به زور از جیشش در می‌رود، مثلاً برای خانه دامادش یک کمد «دکور» تدارک می‌بیند! ظرف‌های پوچ و بی‌مصرف؛ و وقتی یک چیزی اینگونه مُد شد، مجموعاً هزاران میلیارد ضرر می‌زند.

حالا همین را بگیرید بروید سرِ مثلاً ساعت مچی برای داماد! در زمانی که ساعت مچی دیگر به دردی نمی‌خورد. یا اجبار حلقه‌ی فلان. این اجبارها کار دست خانواده‌ها می‌دهد. ازدواج‌ها را عقب می‌اندازد. هزاران میلیارد سرمایه از جامعه را به زیاله می‌ریزد. مردی که در حالت عادی نهایت انگشتی نقره با نگینی دست می‌کند، به خاطر رسوم حلقه پلاتینی در دست می‌کند که قیمتش ده برابر انگشتی قبلی است! خب چه لزومی دارد؟ چه اجباری دارد؟ همین یک قلم را ببینید چقدر اسراف بار می‌آورد.

مورد دیگر در مورد همین جهیزیه و خریدها، جنس خارجی خریدن است. بعضی جاها عرف است که جهیزیه ۳۰، ۴۰ میلیون می‌شود. خانواده همسر یکی از رفقا عزا گرفته بودند که حالا باید جهیزیه بدهیم چه کنیم. خود داماد هم عزا گرفته بود. آخر خود داماد وامی گرفت و به خانواده عروس قرض داد که جهیزیه کامل شود! ولی وقتی رفتند و جنس ایرانی خریدند، تعبیر داماد این بود که نمی‌دانم چرا، هرچه نیاز داشتیم گرفتیم ولی زیاد نشد. مثلاً ۱۲، ۱۰ میلیونه کار تمام شد. برای شروع زندگی است دیگر، برای تمام کردن آن که نیست!

حالا بماند که بعضی رسوم هیچ خوبی ندارد. اصلاً از بیخ غلط اندر غلط است. مثل این چیزی که حالا بعضی جاها هست؛ مادر و پدر عروس، شیربها و حق سفره می‌گیرند! یک جوانی را دیدم. تا کسی کار می‌کرد که فقط پول در بیاورد این مقدار را بدهد که بتواند دختر را عقد کند! رسوم بیخود.

حالا در نظر بگیرید که این یک قلم از اسراف‌هایی است که دست و پای ما را بسته. با وجود بحران آب و خشکسالی، سرانه مصرف آب ما از رتبه‌های بالای جهان است. با وجود قطعی



های برق، مصرف برق ما چقدر بالاست. درحالی که اسراف نکردن فقط یعنی هدر ندادن، این که هیچ ضربه ای به آسایش کسی نمی زند.

اینجا باید اشاره ای هم کرد به عقوبت کسانی که در محکم کردن این رسم ها اثر دارند. یا با زبان‌شان کسی که بخواهد این رسوم را اصلاح کند اذیت می کنند. همان ها که خدا در سوره احزاب تهدیدشان کرد. این ها -خصوصاً در میان خانم ها که بیشتر به این چیزها بها می دهند، دقت کنند- در مقابل آثار کارشان مسئولند. این خیلی مهم است. بگذارید مثالی بزنم: غذا دادن برای عروسی و گرفتن یک جشن برای خوشحال کردن دیگران در خوشحالی خود، خوب است. اسلامی هم هست، ولی در اسلام «واجب» نیست. غولی از جشن عروسی ساخته ایم، انگار قبل از آن این دو جوان عقدی، اصلاً زن و شوهر نیستند. طوری که مواردی به وجود می آید فرزند ایجاد شده در دوران عقد را بخواهند سقط کنند تا کسی نفهمد و «زشت» نباشد! آن کسی که در تنور این رسوم می دمد، می تواند این خون را گردن بگیرد؟

در روایت دارد به کسانی یک کاسه خون می دهند که این سهم توست از کشته شدن فلانی<sup>۱</sup> بعد میگه من اون را نکشتم. میگه چرا تو بودی که حرفی نقل کردی، کلامی به زبان آوردی که در کشته شدن اون تاثیر داشت.

اصلاً همین که بچه دار شدن دیر می شود، در ابعاد ملی چه بسیار تولد ها را که منتفی می کند. در این بحران جمعیتی، شما می توانی جوابش را در قیامت بدهی؟

اصلاً یک نگاه هم به مجموع آنچه به عنوان «رسوم ازدواج» درست کرده ایم بیاندازیم که چه شده. عروس و دامادی می خواهند به هم برسند، اصلش یک خطبه عقد است و شادی ای در حد طبیعی. حالا این ها می خواهند شادی شان را با دیگران قسمت کنند، ولیمه ای بدهند. دیگران می خواهند کمکی کنند، هدیه ای بدهند. آن هم اختیاری نه اجباری.

۱ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يُخْشِرُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَا نَدِي دَمًا فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ شِبْهُ الْمِحْجَمَةِ أَوْ قَوْقُ ذَلِكَ فَيَقَالُ لَهُ- هَذَا سَهْمُكَ مِنْ دَمِ فُلَانٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّكَ قَبَضْتَنِي وَ مَا سَفَكْتُ دَمًا فَيَقُولُ بَلَى سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ رَوَايَةَ كَذَا وَ كَذَا فَرَوَيْتَهَا عَلَيْهِ فَنَقَلْتُ حَتَّى صَارَتْ إِلَي فُلَانٍ الْجَبَّارِ فَنَقَلَهُ عَلَيْهَا وَ هَذَا سَهْمُكَ مِنْ دَمِهِ. (الكافي - ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۳۷۱)

اما حالا چه ساخته ایم؟ اصل را که گفتیم، الان کاملاً فرع است. در میان هفتاد دست آفتابه لگن و حاشیه ها به چشم نمی آید. کسانی این عروسی گرفتن ها... را که در مجموع نگاه می کنند بارها شنیده ایم که می گویند «کی من می توانم بچه ام را ازدواج بدهم»؟ یا کی می توانم ازدواج کنم؟

وقتی به مسئله اینطور نگاه کردیم، دیگر نمی توانید بگویید پول خودم است و می خواهم خرج پسر یا دخترم کنم، این درست نیست. چون در اجتماع، مردم نگاه می کنند؛ و رسوم و آداب را شکل می دهد. مهریه و عروسی را سبک بیندید حتی اگر دارید. خرج عروسی را کم کنید حتی اگر دارید. تا در اثرات این کارتان شریک نباشید.

حالا این رسم های بد که سر جای خودش، گاهی می بینیم عده ای علیه رسم های خوب هم اعتراض می کنند! این عمل کوچکی نیست، آثار بزرگی دارد. مثلاً در مورد این که مردم در هیئت و حسینیه در مجلس امام حسین علیه السلام اطعام کنند. سفره بیاندازند و دیگران را غذا بدهند. عده ای می گویند (وسوسه کردن و عمدی که ان شاء الله نیست)، چرا پول خرج اطعام در مجلس امام حسین علیه السلام می کنید؟ بروید بدهید فقیر.

این هم حاصل درک نادرست از رسومی است که خدا می خواهد بگذارد. خدا هم این را می دانسته، در جای خودش دستور به انفاق برای فقرا هم داده، ولی در مورد «رسم اطعام و غذا دادن» نیاز فقرا را طور دیگری می خواهد جبران کند. برای این امر روایات متعددی داریم. مثلاً: امام علیه السلام فرمود هر روز اطعام کن و مسلمانی را غذا بده. پرسیدم فقط فقیر یا دارا هم می شود؟ فرمود دارا هم گرسنه که می شود.<sup>۱</sup>

یا در روایت دیگری می فرمایند به دوست و رفیق به برادران دینی است غذا بخورانی و سفره پهن کنی، ده برابر بهتر از این است که صدقه به فقیر بدهی<sup>۲</sup>

۱. وَ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُعْتِقَ كُلَّ يَوْمٍ نَسَمَةً قُلْتَ لَا يَحْتَمِلُ ذَلِكَ مَالِي قَالَ فَقَالَ تَطْعِمُ كُلَّ يَوْمٍ رَجُلًا مُسْلِمًا فَقُلْتُ مُوسِرًا أَوْ مُعْسِرًا قَالَ إِنَّ الْمُسِيرَ قَدْ يَسْتَهِي الطَّعَامَ  
 ۲ (وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لِأَنَّ أَطْعِمَ أَخَاكَ لِقَمَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِرْهَمٍ وَ لِأَنَّ أُعْطِيَهُ دِرْهَمًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِعَشْرَةِ وَ لِأَنَّ أُعْطِيَهُ عَشْرَةَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً)

خدا می‌خواهد همه به هم بخوراند. همه اطعام کنند و سفره دار باشند. آن که ثروتمند است گرسنه می‌شود و غذایش را پیش دیگری می‌خورد، خوب خودش هم پول بدهد و دیگران را روزی دیگر دعوت کند. مهم این است که همه به هم بخوراند. فقط در مورد سفره داری، اسلام می‌گوید قانون نگذار که هرکسی فقیر است نیاید. در سفره، فقیر و غنی جمع باشند. سفره ای نباشد که:

عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ غَنِيَّهُمْ مَدْعُوفٌ<sup>۱</sup>

فقیر از آن رانده شود و فقط اغنیا دعوت شوند.

در این میان جامعه به هم گره می‌خورد، مردم به هم نزدیک می‌شوند، فقرا هم وسطش غذایشان را بی منت و محترمانه می‌خورند. بدون این که نه تنها دیگران، بلکه حتی خودشان هم بفهمند «در حدی فقیرند که پول غذا ندارند»؛ به عبارت دیگر، با این فضا کسی نداریم که در خوراکش در بماند. بدون هیچ آبرو گرو گذاشتنی. هرچه هم که مثلاً بدهکار باشد. اصلاً باید عادت کنیم که بدون مهمان غذا نخوریم. حضرت ابراهیم علیه السلام بدون مهمان غذا نمی‌خورد. حضرت یعقوب علیه السلام سفره که می‌انداخت در کوچه‌ها داد می‌زد کسی اگر غذا نخورده خانه ی یعقوب علیه السلام سفره پهن است.

در این جامعه، مردم یاد می‌گیرند به جای آنکه از دهان همدیگر لقمه بکشند و سر هم کلاه بگذارند تا یک لقمه نان بخورند، همگی به همدیگر نان بدهند. باور کنید در هر دو حالت، به یک مقدار طعام می‌خورند. آن وقت طرح به این زیبایی که اوجش در محرم‌ها در مجلس امام حسین علیه السلام است، با درک ناقص از طراحی خدا خراب می‌کنیم. خدایی که همه را بیرون کرده و نمی‌گذارد کسی در میدان سنت‌های مردمی، خلاف خواست او عمل کند، خودش هم خیلی هوشمندانه سنت می‌گذارد. طراحی این‌ها کار هر کسی نیست. جامعه اسلامی باید همه سنت‌هایش اسلامی باشد.

۱ (نهج البلاغه (للصبحي صالح)، ص ۴۱۷).

خودتان بگردید و در اطرافتان پیدا کنید سنت هایی که از خواست خدا بیرون است. با آن مقابله کنید، کمرنگش کنید. این زنجیرهای پرقدرت بر دست و پاهایمان را باز کنیم تا بهتر بتوانیم به احکام خدا عمل کنیم؛ و این را بدانید که هر بدعتی اضافه شود، یکی از احکام خدا از طرف دیگر بیرون می رود. فکر نکنید حکمی اضافه شد و تمام. بلکه با این اجبار اضافه در جامعه، داری دین خدا را از صحنه به در می کنی<sup>۱</sup>

زندگی یک مسلمان و ظاهر یک جامعه مسلمان همه باید بوی اسلام بدهد.

نقش مردم را ما دست کم گرفته ایم. فقط هم به همین نهی از منکر حاکمان و نهی از منکر مردم نسبت به همدیگر محدود نمی شود. به آثار رسومات اجتماعی هم محدود نمی شود. این کشور مال مردم است، مردم هم باید اداره اش کنند.

از ابتدای انقلاب، یک مشکلی پیش آمد به این عنوان که مردم از عرصه ها کنار کشیدند و کار به سازمان ها رسید. ساختارهای عظیم مردمی مثل مسجد و خیریه ها و... جمع شد؛ الان می شود فهمید که دوباره کشور نیازمند ورود همان هاست. یک خیریه با پول کمتری سر و کار دارد و فساد در آن کمتر از یک نهادی است که پول های کلان در آن هست. یک خیریه بهتر می تواند مشکلات محلش را بشناسد و مشکل به مشکل را باهمکاری آدم های مختلف حل کند تا یک سازمان که کارمندی نا آشنا به محله و مردم و مشکلاتشان دارد. یک مسجد بیشتر می تواند از هزاران مردم کمک بگیرد تا یک سازمان از چند کارمند.

وظیفه اصلی حاکمان اسلامی باید اقامه صلوة و ایتاء زکات باشد (۴۱ حج). مردمی که مومند خود انفاق خواهند کرد. برای حل مشکل معیشتی مردم مدام هم نباید منتظر مسئولین بود، کم کاری آن ها به جای خود، ولی نشانه ایمان هر کسی انفاق اوست. در مکه که هنوز حکومتی در کار نیست خداوند در سوره مبارکه ماعون، کسی را که به فکر مسکین نیست «مکذب دین» می نامد: أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْإِيْمَةَ (۲) وَ لَا يُحِضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴). می فرماید وای بر نمازگزاران؛ یعنی در مورد مسلمانان اسمی صحبت

---

۱ (وَ مَا أُحْدِثُ بِدَعَةٍ إِلَّا تَرَكْتُ بِهَا سُنَّةَ) (نهج البلاغة (للصّبحي صالح)، ص: ۲۰۳).

می‌کند. ولی همین‌ها را با این نام می‌خواند: کسی که می‌گوید دین دروغ است. چطور نمازخوانی است که بی‌دین است؟ می‌فرماید چون یتیم را از خودش می‌راند. به فکر یتیم نیست. نه این تنها، بلکه لا یحصّ علی طعام المسکین: تشکیلات خیریه راه نمی‌اندازد تا پول به فقرا برساند. همین مردم باید پیگیری کنند، بودجه‌های دولتی را هم همین مردم باید پیگیری کنند تا برسد به جای خودش و هرز نرود. حل مشکل مالی فقرا، به دست مردم است. اگر حسینی هستی، نباید بگذاری اطرافت کسی سرگرسنه زمین بگذارد. کسی در مشکل مالی اش تنها بماند. اگر خودت نداری حصّ بر طعام مسکین کن، برو پول را از جایی که دارد و وظیفه دارد بگیر، با پیگیری بگیر و بده به صاحب حقش. بچه‌هیئت مسئول اطرافش است، بی خیال جامعه اش نمی‌شود. همه ائمه ما جدا از سیره حکومتشان، چه حاکم بوده اند یا نه در سیره فردی غذا بر دوش می‌کشیدند و هرجا هم می‌توانستند مشکل مالی برادران دینی شان را حل می‌کردند.

خلاصه انقلاب اسلامی اکنون نیازمند کمک دوباره ی مردم است. مردمی که این انقلاب را با الهام از امام حسین علیه السلام به وجود آوردند و تاکنون کوفی نبوده اند و امامشان را تنها نگذاشته اند؛ و دشمنان بدانند که نخواهند گذاشت.

در این شبها تلاش شد اولاً بفهمیم که از نقطه ی آفرینش آدم ابو البشر دشمنی بسیار خطرناک داشتیم. دشمنی بنام ابلیس. دشمنی که قسم خورد همه ی ما را اغواء می‌کند. این دشمن جبهه ای را برای تحقق هدف خودش تشکیل داد و در این جبهه توانست قوم یهود را با خودش همراه کند و نظام سلطه ای شکل دهد. در جریان حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جبهه ی دیگری شکل دادند. مردمی پای کار ایشان آمدند اما به دلیل عدم استقامت کار زمین خورد. در این جریان امام حسین هم قیامی را ترتیب دادند. پیروزی نزدیک بود امام بازم مؤمنین استقامت به خرج ندادند. فریب خوردند و کار زمین خورد؛ و ما تمام عالمیان را عزادار کردند. این سیر ادامه یافت تا به دوران ما و در این دوران خمینی مدظله العالی...

در این ده شب برای شما مردم یگانه روزگار، مباحث زیادی گفتیم. از ملت برگزیده در طول تاریخ گفتیم، از جنگ ۵ هزارساله در میدان حق و باطل، از شکست‌ها و سستی‌هایی که در

یک لحظه هزار سال بهشت زمینی را عقب انداخت، از این که خدا از آن‌ها که ادعای حسینی بودن و انقلابی بودن دارند چه می‌خواهد و از این که ما مردم چه باید بکنیم. هر کس که در میدان است، بسم الله. امشب شب عاشورا است. قرار است بینیم از فردا چقدر ما مردم در میدان ایم. این مردم به خدا توان زیادی دارند، ببینید دستگاه امام حسین علیه السلام را چطور بدون هیچ اداره و سازمان و تشکیلاتی دارند به پیش می‌برند و اداره می‌کنند. این کار دست تشکیلات حکومتی و دولتی و مرکزی می‌خواست بیافتد قطعاً زمین می‌خورد. این برای ما یک الگوست. ما یک سازمان حج داریم با ۱۵۰۰ کارمند، ۳۰۰ هزار نفر حج می‌برد و می‌آورد همین را هم هر سال مشکل داریم. آن وقت نیروی مردمی ۳-۴ میلیون آدم را زیارت اربعین می‌برد، تازه از موانعی هم که تشکیلات اداری کند ما ایجاد می‌کند رد می‌شود و خود را به نزد ارباب می‌رساند. آخر همه این حرف‌ها رسیدیم به همین که بازهم همه چیز به میزان صبر و استقامت شما مردم دارد. به میزان مبارزه و بصیرتتان. بار این انقلاب را اول و آخر همین مومنان هیئتی باید بلند کنند، از کسی دیگر توقعی نیست. آی مردم، این حرف آخر من است. در این گردنه تاریخ، پس از این همه مبارزه و کشاکش، دیگر خود دانید. بار شیشه به دستتان است و از هر طرف ضربه ای می‌آید تا استقامت از شما بگیرد. بیایید با عملمان بگوییم که کور خوانده اند.

## روضه

امشب شب عاشورا است. شبی که فقط ۷۲ یار برای امام حسین علیه السلام مانده و همه کوفی و غیر کوفی تنه‌ایش گذاشتند. امام علیه السلام را توده‌های مردمی باید حمایت می‌کردند، هزاران نفری که نامه نوشتند و یا با مسلم بن عقیل بیعت کردند؛ اما همه کنار کشیدند. امشب می‌خواهیم بگوییم ما مثل مردم کوفه نیستیم. هزار سال است به خاطر کربلا گریه می‌کنیم و یار اسلام و امامان هستیم تا هرچه زودتر ظهور کند؛ اما حسین بن علی علیه السلام چنین ملتی نداشت. تا به حال در مورد مردم صدر اسلام فکر کرده اید؟ برترین مخلوقات خداوند ۵ تن آل عبا هستند؛ ببینید در وقت شهادتشان چه کردند. با جنازه شان چه کردند. پیامبر گرامی اسلام، سرور همه مخلوقات، در اوج قدرت همان لحظه ای که جان دادند همه تنه‌ایش گذاشتند. دعوی قدرت،

چشم هایشان را کور کرد و پیامبر ﷺ در تنهایی غسل و کفن شد. با دختر ایشان چه کردند؟ او هم پنهانی دفن شد، آنقدر تنهایی و ظلم در شهر خودشان و پدرشان دیدند که حتی نشد مزارشان آشکار باشد. با علی چه کردند؟ جنازه حضرت ﷺ تا صد سال مانند همسرشان پنهان بود تا اینکه امام صادق ﷺ جای قبر را در نجف نشان دادند. مظلومیت تازه شروع می شد. با جنازه فرزند ایشان چه کردند؟ جنازه امام حسن ﷺ نیز تیرباران شد، در همان مدینه ای که زمانی تحت حکومت خودشان و پدرشان بود؛ و همه می دانیم که خامس آل عبا را چه کردند. مثل فردایی بی وفایی که هیچ، کوفی جماعت قباحت را هم به اوج رساندند. جنازه مبارک برترین مخلوق خدا در زمان خود، سر از تن جدا... با لب تشنه... بدون کفن و دفن... سه روز در میان بیابان... این ها بس نبود، نعل ها را تازه کردند و با نعل تازه...

دقت کنیم که اینجا باید عمیق و دقیق  
صحنه را بررسی کنیم. آگه اشتباه محاسبه کنیم.

دارای هائی را نبینیم، ضعفها را پررنگ ببینیم، به اشتباه بیفتیم، بد  
عمل خواهیم کرد. بسیاری از به ظاهر شیعیانی که شیعه ی اسمی بودند،  
یعنی علی و اولادش را قبول داشتند، حتی نامه هر نوشته بودند، ابراز علاقه هر کرده بودند  
و در صحنه ی کربلا رفتند و در صف یزدیان قرار گرفتند. با تحلیلی از وضعیت موجود به این جمع  
بندی رسیدند. منتهی چرا از نظر ما خطا کردند؟ نقاط قوت را ندیدند. نقاط ضعفی را پررنگ تر از  
آپیزی که بود دیدند و... خیلی باید مواظب باشیم در این نقطه دچار اغواء ابلیس نشیم.  
اینکه از امام صادق ع نقل شده در کتب معتبره ما مثل کتاب شریف کافی و که فرمودند **الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا يَهْجُرُ عَلَيْهِ  
الْوَالِيَسَ**. منظور شون چیست؟ عالم به زمان کیست؟ کسبه که اخبار تلویزیون می بینند؟ روزنامه میخوانند؟ سایت  
چک میکنه؟

منظور شون اینه: کسی که فهم درستی از نقطه تاریخی ای که در ان قرار گرفته داره... کسی که با چشم باز  
داره صحنه را می بیند نه اینکه دچار خطای محاسباتی باشه. ذهنش را دیگران مدیریت کنند و  
نقاط اصل و فرع را بر اش جا بجا کنند.

جان کلام این است که باید بتونیم تحلیل دقیقی از وضعیتی که الان توش هستیم  
داشته باشیم والا دیگران ذهن ما را با بزرگمائی و کوچک نمائی با  
خودشان همراه میکنند و در نقطه ی تعیین کننده تاریخ ما  
جامی مانیرو!